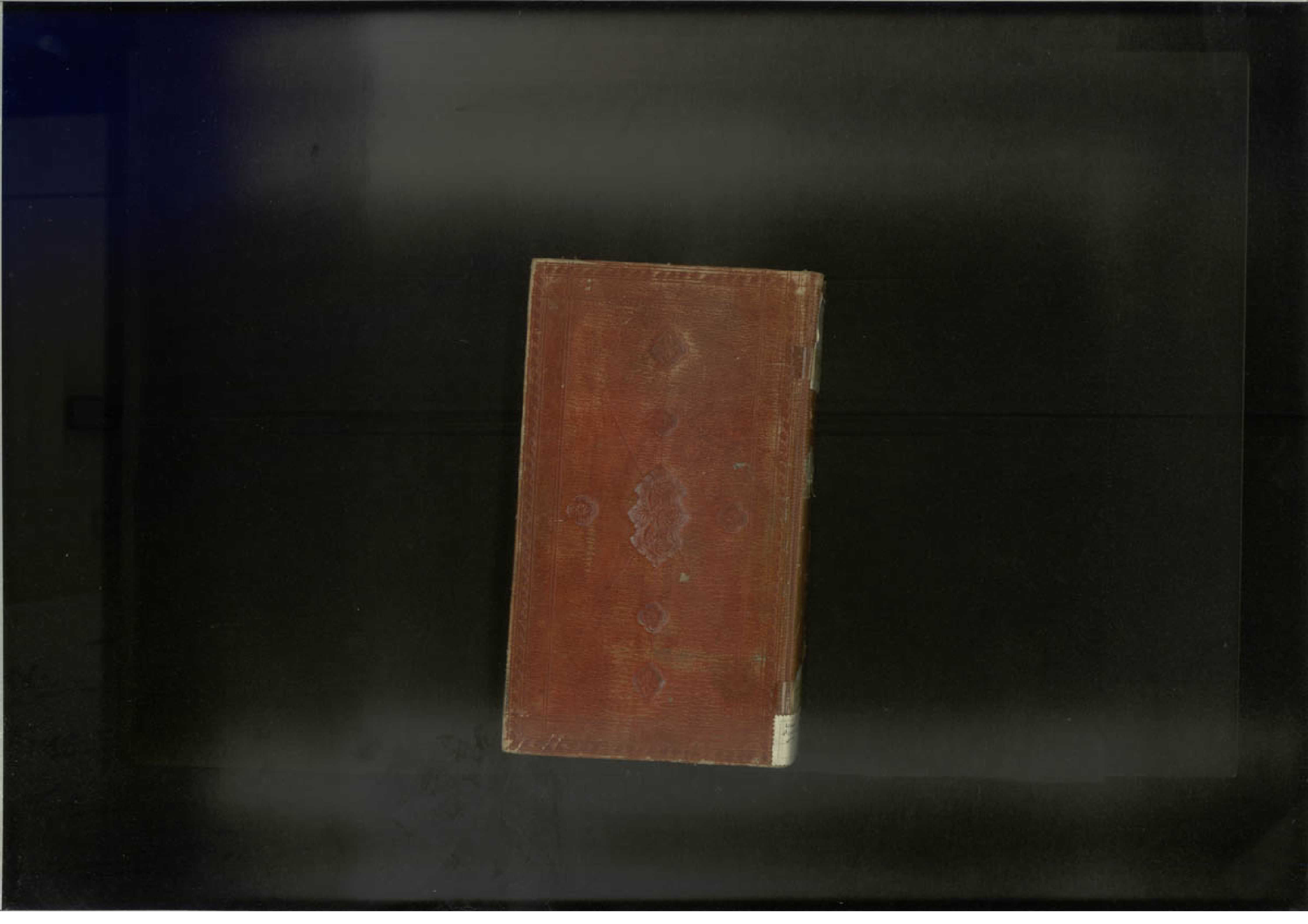
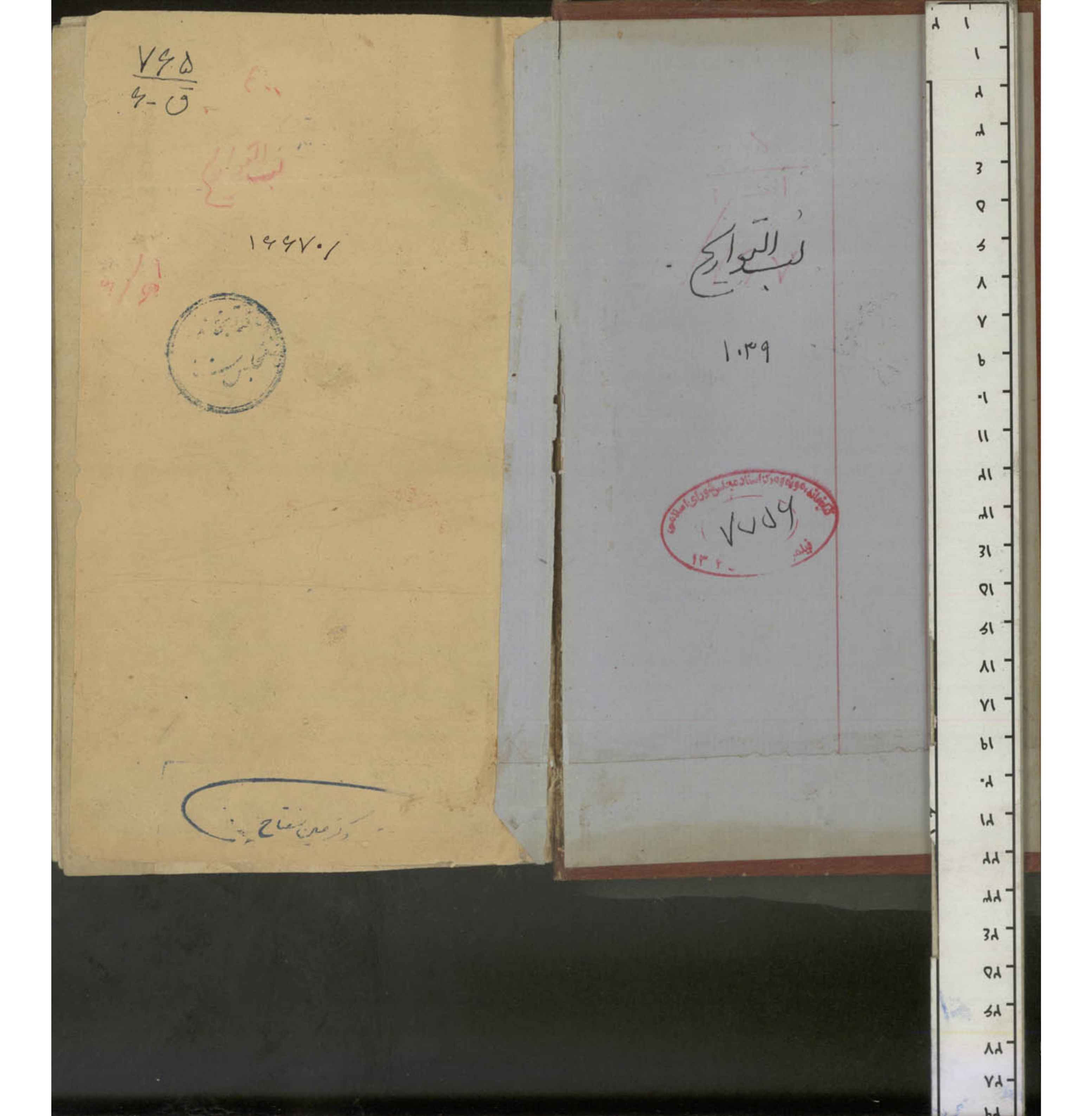
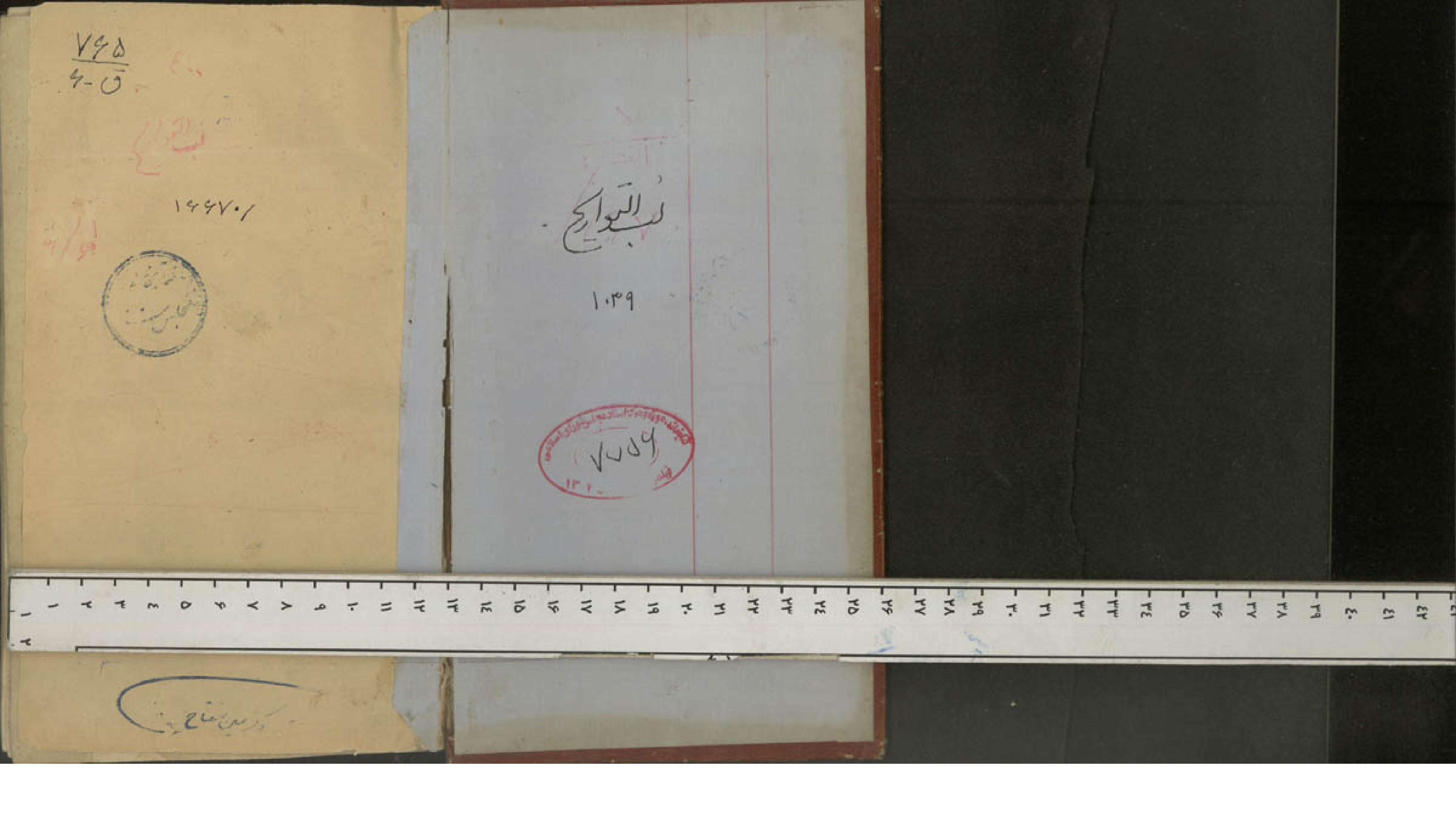


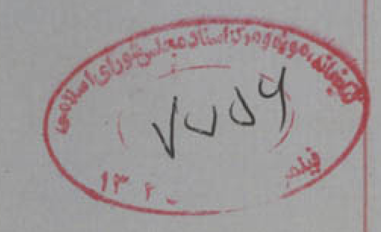


۷۶۵
ق-۶
۱۶۶۷۰/
لب التواریخ
۱۰۳۹
۷۷۵۶


لب التواریخ
۱۰۳۹

لب التواریخ

۱۰۳۹



هذا کتاب لب التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خدایرا که سلاطین جهان بر آستانهٔ عظمتش کمینه
بندگانند و خواقین زمان بر درگاه جلالتش مأمور امر و فرمان
مملکتش از سمت اشتغال مصونست و بزرگی ذات بی همالش
از وصمت تغییر و زوال مأمون و صلوات زاکیات بر پیغمبر
آخر الزمان ابو القاسم محمد مصطفی و وصی او ابو الحسن علی
مرتضی و ائمهٔ هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
وبعد این مختصریست در بیان احوال حضرت مصطفی ص ع
و ائمهٔ هدی علیهم افضل الصلوات و اشرف التحیات و توا[ریخ]
طبقات حکام و سلاطین که قبل از اسلام و بعد از لوای
سلطنت برافراشته اند و بر بلاد و عباد استیلا یافته

و در بلاد ایران متصدی امر حکومت و ایالت شده اند و ذکر
بعضی از علما و وزرای نامدار بر سبیل تطفل بر طریق اجمال
و ایجاز بموجب فرمان واجب الاذعان نواب نامدار عالیحضرت
مهر سپهر سلطنت و کامران ماه آسمان معدلت و جهانبانی
مظهر الطاف الهی در درج سیادت و پادشاهی مطلع انوار
هدایت دودمان پیغمبری منبع آثار شجاعت خاندان حیدری
انکه در باغ شهریاری و اقبال نهالیست بی همال و در بوستان
رافت و افضال سرویست بحد کمال حدت طبع نقاوش بر تبهٔ
اعلی و دقت ذهن و قادش بدرجهٔ قصوی ∴ دلش بچشم
یقین از دریچهٔ امروز • هم مشاهد احوال عالم فردای • شاخ
اقلام مظهر انوارش رقم نسخ بر خطوط استادان تعلیق
کرده و آثار ارقام کلک بدایع نگارش غبار تشویر بر چهرهٔ گل
و ریحان توقیع نموده • محققست که گر ابن مقله زنده شود •
تراشهٔ قلمش را بمقله بردارد • همیشه گوی سبقت در میدان سعادت
از ارباب دولت ربوده و پیوسته بزبان اهل بیان بحسن شمایل
و لطف خصایل محمود و ممدوح بوده کمال ذات شریفش از شرح
مستغنی است • بماهتاب چه حاجت شب تجلی را • رکن السلطنة

القاهر عضد الخلافة الباهر شجاعا للسلطنة والرافة

العدالة والنصفة والاقبال ابو الفتح بهرام میرزا الحسینی

الصفوی لازالت رایات نصرته وجلاله منصورة وآیات حشمته

وعنایته وکماله مأثورة منشورة در سلک کتاب منتظم میکرده

ودر زیب و زینت کلام بشتمهدات آیات واخبار وامثال طریق

تکلف سلوک نمیدارد تا مقصود محجوب نگردد و هر کس فهم

مطلوب از آن بسهولت تواند کرد واین مختصر موسوم است

بلب التواریخ ومشتمل است بر چهار قسم قسم اول

در بیان هدایت مآل [احوال] حضرت سید المرسلین وایمه معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین وآن بر دو فصل است فصل اول

در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فصل دوم

در ذکر حضرات ایمه هدی علیهم افضل التحیة والثنا قسم

دوم در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام بوده اند وآن بر

چهار فصل است فصل اول در ذکر پیشدادیان یازده تن

مدت ملکشان دو هزار وچهارصد وپنجاه سال فصل

دوم در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد

وسی وچهار سال فصل سوم در ذکر ملوک طوایف دو

شعبه

شعبه بیست و دو تن مدت ملکشان سیصد وهفده سال

فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند

سی ویک تن مدت ملکشان پانصد وبیست سال قسم سیم

در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت وسلطنت داشته اند

وآن مشتمل بر سه مقاله وشش بابست مقاله اول در ذکر

جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

متصدی امر حکومت شده اند مقاله دوم در ذکر تغلب وتسلط

بنی امیه مقاله سیم در ذکر بنی عباس باب اول

در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس متصدی

امر سلطنت بوده اند وآن بر یازده فصل است فصل اول

در ذکر طاهریان فصل دوم در ذکر صفاریان فصل سیم

در ذکر سامانیان فصل چهارم در ذکر غزنویان فصل پنجم

در ذکر آل بویه [غوریان] فصل ششم در ذکر آل بویه فصل هفتم

در ذکر سلجوقیان فصل هشتم در ذکر خوارزمشاهیان فصل نهم

در ذکر اتابکان فصل دهم در ذکر اسماعیلیان وایشان دو

شعبه اند شعبه اول اسماعیلیان مغرب‌اند شعبه دوم اسماعیلیان

ایران فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختائی بکرمان باب دوم

در ذکر سلاطین مغول **باب سیوم** در ذکر ملوک طوایف که بعد
از سلاطین مغول در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر
پنج فصل **فصل اول** در ذکر چوبانیان **فصل دوم** در ذکر
ایلکانیان **فصل سیم** در ذکر شیخ ابو اسحق اینجو و مظفریان
و آن بر دو مقاله است **مقالهٔ اول** در ذکر شیخ ابو اسحق **مقالهٔ
دوم** در ذکر مظفریان **فصل چهارم** در ذکر ملوک کرت
فصل پنجم در ذکر سربداران **باب چهارم** در ذکر
امیر تیموریان **باب پنجم** در ذکر پادشاهان ترک و آن
دو فصل است **فصل اول** در ذکر قرا قوینلو **فصل دوم**
در ذکر آق قوینلو **باب ششم** در ذکر سلاطین ازبکیه
که بعد از سنهٔ تسعمایه بما وراء النهر بخراسان آمده اند **قسم
چهارم** در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت
و هدایت علیهٔ عالیهٔ صفویه حفهم الله بالانوار الجلیه القدسیه
والدولة السرمدیه که مقصود اصلی ازین تالیف نشر مناقب
بهیه و مآثر رفیعهٔ ایشانست والله المستعان و علیه التکلان
قسم اول در ذکر بیان احوال حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو

فصلست **فصل اول** در ذکر حضرت مصطفی صلی
الله علیه و آله وسلم ولادت آنحضرت در وقت جمعه وقت طلوع
آفتاب هفدهم ربیع الاول و بروایت عامه روز دوشنبه
بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم ربیع الاول عام الفیل
در عهد کسری انوشروان عادل در مکهٔ مبارکه شرفها الله
تعالی بوده کنیت مبارکش ابو القاسم است و نام مشهور آن
حضرت محمد و احمدست چنانچه قرآن عظیم بدان ناطق است
و نسب شریفش اینست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف بن زهره بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب
بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن نزار بن
معد بن کنانه بن خزیمه بن مدرك بن الیاس بن مضر
بن عدنان و نسب عدنان باسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام
می پیوندد اما محقق نشد که واسطه چندست و مادر آن
حضرت آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن
کلاب بن مره است و مرضعهٔ اول چند روز ثوبیه کنیزك
ابولهب بوده و بعد از و حلیمه بنت عبد الله بن الحارث السعدیه
از بنی سعد بن بکر بن هوازن و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

هنوز متولد نشده بود که پدرش عبد الله بمدینه درگذشت و
چون سن مبارکش بشش سالگی رسید مادرش آمنه
وفات یافت و بعد از وفات آمنه جدش عبد المطلب بمحافظت
آنحضرت می نمود و چون هشت ساله شد عبد المطلب درگذشت
بعد ازان ابو طالب که عم اعیانی انحضرت بود کفیل او شد
و رعایت و حمایت انحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد ازان
بواجبی می نمود و بر تمام فرزندان خود ترجیح میکرد و
چون دوازده ساله شد ابو طالب آنحضرت را همراه خود بتجارت
بشام برد و بصوابدید بحیراء راهب که علامات نبوت دران
حضرت مشاهده کرده بود باز گردانید که مبادا جهودان در حق
او غدری کنند و در بیست و پنج سالگی بجهت خدیجه علیها
السلام بتجارت شام رفت چون ازین سفر مراجعت فرمود
خدیجه را در نکاح آورد چون سی و پنج ساله شد قریش خانه
کعبه را عمارت میکردند آنحضرت دران کار حکم فرمود و
حجر الاسود بدست مبارک خود بر رکن عراقی نشاند و چون
سن شریف آنحضرت چهل سال تمام شد جبرئیل علیه السلام
در غار حرا روز دوشنبه بیست و هفتم رجب وقت چاشت برو

ظاهر شد وحق سبحانه وتعالی او را بشرف وحی مشرف گردانید
و به نبوت بخلق فرستاد و قرآن نازل گشت آنحضرت در مدت
سه سال مردم را در خفیه بدین اسلام دعوت میفرمود و مردم
اندک اندک بدین در می آمدند و بعد از سه سال بفرمان الهی
دعوت دین اشکارا کرد و بتان قریش را دشنام داد و کفار
قریش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان را زحمت بسیار
میدادند و مبالغه در ایذای ایشان میکردند پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت بواسطه ایذای
کفار بعضی از مسلمانانرا بحبشه فرستاد و در سال هفتم کفار
قریش از غایت خشم و عداوت اتفاق نمودند و عهد بستند
که با بنو هاشم مناکحت و مبایعت و مکالمت نکنند و عهد نامه
درین باب نوشتند و بر در خانه کعبه آویختند و قصد آنحضرت
داشتند ابو طالب جهت احتیاط که مبادا کفار در حق آن
حضرت غدری کنند ویرا با سایر بنو هاشم بحصاری که
آنرا شعب خوانندی در آورد و پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
با بنو هاشم قریب سه سال دران شعب که تعلق با بو طالب داشت
بسختی و تنگی گذرانیدند عبد الله عباس رضی الله عنه در آنجا

منسوخ شد و بعد از آن بعضی از قریش که میل بجانب بنو هاشم
داشتند آن عهدنامه باطل کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و ابو طالب و بنو هاشم از آن شعب بمنازل خود آمدند و در نصف
شوال سال دهم از نبوت ابو طالب وفات یافت و بعد از و خدیجه
بسه روز درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را
عام الحزن خواند و بعد از ابو طالب برادرش عباس امیر مکه شد
مردی حلیم بود اذیت قریش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفع
نمیتوانست کرد دست جفا و جور دراز کردند و آنحضرت را ایذائی
که پیشتر بران قادر نبودند می نمودند چنانکه آنحضرت در مکه
نتوانست بود بجانب طایف رفت و یک ماه در طایف بسر برد
کس دین او نپذیرفت و با او جفاها کردند متوجه مکه شد
در راه گروهی از جن بدو رسیدند و مسلمان شدند و مکیان
اتفاق کرده بودند که آنحضرت را در شهر نگذارند مگر مطعم بن
عدی از اهل مکه بخلاف ایشان برخاست و پیغمبر را صلی الله علیه و
آله و سلم امان داده بمکه آورد پس حضرت را بخانه خود تشریف داد
و مطعم و اولاد وی از آن سرور خبردار می بودند و محافظت
وی می نمودند آنحضرت بامر حق تعالی بر ایذای کفار صبر میفرمود

و در سال یازدهم از نبوت شش کس از مدینه از قبیله خزرج که در
موسم حج بمکه آمده بودند با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان
شده بمدینه باز گشتند و مردم را بمدینه باسلام میخواندند ذکر
آنحضرت در مدینه فاش شد و در سال دوازدهم معراج اتفاق
افتاد و در سال سیزدهم هفتاد مرد و سه زن از مردم مدینه
در شب دوم از ایام تشریق در خفیه مسلمان شده با آنحضرت
بیعت کردند که متابع و فرمان بردار باشند و پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم دوازده نقیب در میان ایشان تعیین فرمود
و مصعب بن عمیر را همراه ایشان بمدینه فرستاد تا ایشانرا
قرآن و شریعت تعلیم کند و اکثر اهل مدینه بر دست او مسلمان
شدند و چون کفار قریش بر قصد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اجماع کردند آنحضرت صحابه را بتفاریق بمدینه فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مکه بمنزل خود بگذاشت تا
ودایعی که از مردم نزد آنحضرت بود بصاحبان رساند و خود
از عقب ایشان بفرمان الهی سال چهاردهم از نبوت در ماه ربیع
الاول در مدینه آمد و در محله قبا نزول فرمود و درین ایام
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از مکه بیرون آمده بدان

حضرت ملحق شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از چارده
شبانروز بخانهٔ ابو ایوب انصاری نقل فرمود و در حدود آنجا
زمینی که اکنون بقعهٔ مبارکه است بخرید و برو مسجد و خانه ساخت
و مردم مدینه آنحضرت را نصرت کردند بدین سبب انصار
لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جهودان که در شهر مدینه و
حوالی آن بودند صلح فرمود و سلمان فارسی بخدمت آنحضرت
آمد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان یاران
عقد مواخات بست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود
که میان یاران عقد مواخات بستی و مرا هیچ برادری تعیین
ننمودی آنحضرت فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة تو برادر منی
در دنیا و آخرت و بفرمان الهی فاطمه را علیها السلام با حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام تزویج فرمود و قبله بجانب کعبه
تحول شد و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در مدینه تشریف داشت پنجاه و شش سریه بر سر دشمن فرستاد
و بیست و هفت بار با کفار بامر حق تعالی غزا کرد و تفصیل
آنها در کتب مفصله مذکورست اما در نه غزوه آنحضرت را
بانفس مبارک خود با کفار مقاتله واقع شد اول غزوه بدرست

که در صباح روز جمعه هفدهم رمضان سال دوم از هجرت واقع
شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سیصد و پنج نفر از
مهاجر و انصار و بعضی گفته اند سیصد و سیزده کس در
موضعی که آنرا بدر خوانند با صنادید قریش که مقدم ایشان
ابوجهل علیه اللعنه بود و نهصد و پنجاه کس همراه داشت
و لشکر اسلام هفتاد شتر و دو اسب باسه و شش زره
و هشت شمشیر بیش نبود و درین غزوه فتح پیغمبر را بود و ابو
جهل و عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و امیه بن خلف با هفتاد
کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند
و غنایم ایشان بدست مسلمانان افتاد و از اهل اسلام چهارده
کس از مهاجر و انصار شهید شدند دوم غزوهٔ احد است
که در هفتم ماه شوال سال سیم از هجرت واقع شد ابوسفیان
و عکرمة بن ابوجهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و ابو عامر
راهب با سه هزار کس بجنگ آنحضرت از مکه آمده بودند پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم با هفتصد کس در پای کوه احد با ایشان
غزا کرد درین غزوه اول ظفر حضرت را بود و بیست و دو کس
از کفار کشته شدند و در آخر نکایتی رسید و حمزه عم آنحضرت را

باهفتاد کس شهید کردند وهفتاد دیکر مجروح کشتند وروی
مبارك آنحضرت بضرب سنك مجروح شد وحلقهای خود در
رخسار با انوار وي نشست وخون برروي ومحاسن مبارکش
فرود آمد وحضرت امیر المومنین علی علیه السلام بضرب ذو الفقار
کفار را منهزم کردانید وآنحضرترا از شر ایشان نکاه داشت و
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حق او فرمود لا فتی الا علی لا
سیف الا ذو الفقار بعد از آن کفار بمکه رفتند وحضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه مراجعت فرمود سیم غزوه
بنی المصطلق است که در شعبال سال پنجم از هجرت در موضع
مرسیع دست داده وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین غزوه
فتح فرمود وده کس از کفار مکه که مقدم ایشان حارث بن ضرار
بود کشته شدند واز مسلمانان یك کس شهید کشت واموال و
اسباب وزنان ایشانرا برده واسیر کردند چهارم غزوه خندق
است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برکرد مدینه ولشکر خود بصوابدید
سلمان فارسی خندقی حفر فرموده بود وآنرا غزوه احزاب نیز کویند
در ذی القعده سال پنجم واقع شد ابو سفیان با ده هزار کس برکرد
خندق فرو آمده بود ومسلمانان با ایشان مدت بیست روز محاذ

مینمودند ودرین غزوه عمرو بن عبد ود که از مشاهیر مبارزان
قریش بود بردست امیر المومنین علی علیه السلام بقتل آمد بعد
از بیست روز چون کفار را کار از پیش نرفت وخوف وهراس
بر ایشان غالب شد بمکه باز کشتند ومسلمانان از شر ایشان خلاص
یافتند درین غزوه تیری بردست سعد بن معاذ رسید وبعد
از فتح بنی قریظه بدان درکذشت پنجم غزوه بنی قریظه است
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درهمان روز که از غزوه خندق
فارغ شد بسبب آنکه بنی قریظه نقض عهد کرده بودند ودر
غزوه خندق با کفار حاضر کشته بپای قلعه ایشان رفت
وبعد از پانزده شبانروز فتح کرد وبصوابدید سعد بن معاذ
مردان ایشانرا که بروایتی ششصد وبروایتی نهصد کس بودند
فرمودند تا کردن زدند وکودکان ایشانرا برده کرفتند و
اموال ایشانرا میان مسلمانان قسمت فرمودند ششم غزوه
خیبرست که در سال ششم از هجرت واقع شد وآن هفت قلعه
بود ودرهم امیر المومنین علی علیه السلام دریك روز سه قلعه
فتح فرمود وبا چهار قلعه دیکر به نیمه مال صلح کرد وشجاعت
ومبارزت آنحضرت در استخلاص این قلاع مشهور است

درین غزوه پانزده کس از مسلمانان بشهادت رسیدند و نود
و سه کس از یهود کشته شدند **هفتم** فتح مکه است که در
رمضان سال هشتم از هجرت واقع شد پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم با ده هزار مرد بمکه رفت بعضی از اهل مکه در موضعی
که آنرا خندمه خوانند با مقدمهٔ لشکر اسلام جنگ کردند
از صحابه دو سه کس شهید شدند و از اهل مکه بیست و چهار
کس بقتل آمدند و شهر مسخر گشت و پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم کعبهٔ معظمه از شرک پاک گردانید و اهل مکه مسلمان
شدند **هشتم** غزوهٔ حنین است که در ششم ماه شوال
سال هشتم واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از فتح
مکه با ده هزار کس بحنین رفت بحرب کفار هوازن و ثقیف
و امیر هوازن مالک بن عوف نضری و پیشوای ثقیف کنانة
بن عبد یالیل ثقفی بود و با ایشان چهار هزار مرد بود درین
غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و هزیمت شدند و پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام و عباس و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و
شش کس دیگر از بنی هاشم ثبات قدم فرمودند تا مسلمانان

جمع شدند و بر کفار حمله کردند هفتاد کس از کفار کشته شدند
و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند و اموال و اسباب هوازن
و ثقیف بدست مسلمانان افتاد **نهم** غزوهٔ طایف است
که هم در ماه شوال سال هشتم واقع شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم بقصد عوف بن مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که از
حرب حنین فرار کرده بودند در حصارهای طایف متحصن
گشته متوجه شد و هفده شبانروز آن طایفه را محاصره
کرد و دران مدت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از اصحاب
جراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند بعد ازان از پای
حصار فتح ناکرده کوچ فرمود و بمنزل جعرانه آمد و غنایم که
از حرب طایف بدست مسلمانان آمده بود درآنموضع قسمت
فرمود درین منزل بیست و چهار کس از هوازن از حصار طایف
مسلمان شدند و بنزد آنحضرت آمده از اسلام سایر خبر دادند
و از عقب ایشان مالک بن عوف نیز بیامد و مسلمان شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تمام سبی هوازن را بایشان
باز داد و بالجمله آنحضرت در زمان نبوت سیزده سال در مکه
اقامت نمود و ده سال در مدینه و درین مدت اهل مکه و مدینه

وطایف و یمن مسلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف میل مسلمانی
کردند و باسلام درآمدند و قواعد دین تکمیل یافت و اشعهٔ
انوار دین منیف منتشر گشت و آثار ظلمت و کفر و ضلالت محو
شد و اصحاب که بجانب حبش هجرت کرده بودند باز آمدند آن
حضرت هفت رسول از مدینه بپادشاهان اطراف فرستاد و
بهریك نامهٔ نوشت و ایشانرا باسلام خواند عمرو بن امیه
ضمری را بنجاشی ملك حبشه فرستاد نجاشی نامهٔ حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه و آله وسلم احترام فرمود و از تخت فرود آمد
و باداب بر زمین نشست و نامه را مطالعه فرمود و جواب نامه نیکو
نوشت و تحفها فرستاد و مسلمان شد و دحیهٔ بن خلیفهٔ
کلبی را بهرقل قیصر روم فرستاد او نیز جواب خوب نوشت
و در اسلام او اختلافست و عبد الله بن خذافهٔ سهمی را
پرویز پادشاه ایران فرستاد مسلمان نشد و نامه را پاره کرد
و در حق رسول صلی الله علیه و آله وسلم ناسزا گفت آنحضرت
او را نفرین کرد بدین سبب ملك او بر افتاد و کشته شد و از
نسل او کسی دیگر از پادشاهی تمتع نیافت و خاطب بن ابی
بلتعه را بمقوقس اسکندریه فرستاد مسلمان نشد اما نامه را

جواب نوشت و تحفه فرستاد بعضی گویند دلدل از آن تحفهاست
که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخشید و شجاع بن
وهب اسدی را بحارث غسانی بشام فرستاد و مسلمان نشد و
نامه را نیز جواب ننوشت و سلیطه ابن عمرو عامری را بهوذهٔ
حنفی پادشاه یمامه فرستاد مسلمان نشد و نامه را نیکو جواب
نوشت اما سلیطه را جامهای خوب پوشانید و انعامی فراخور
داد و علای حضرمی را بمنذر بن ساوی ملك بحرین فرستاد
مسلمان شد و جواب نامه نیکو نوشت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در سال دهم از هجرت با اهل بیت و اصحاب بکعبهٔ معظمه توجه
فرمود و آنرا حجة الوداع گویند در حین معاودت در غدیر خم
با اصحاب گفت اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ یعنی نیستم
من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان آنگاه فرمود که بدرستی
که خدای تعالی مولای منست و من مولای جمیع مؤمنانم بعد
از آن دست امیر المؤمنین علی علیه السلام را بگرفت و فرمود
مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ
مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاَدِرِ الْحَقَّ
حَیْثُ کَانَ چون بمدینه رسید در ماه صفر بیمار شد و چنانچه

شیخ جمال الدین الحسن بن یوسف ابن مطهر حلی در تحریر آورده
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در بیست وهشتم صفر سنه عشر من
الهجره از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده وبعضی گفته اند در ماه
ربیع الاول سنه احدی عشر من الهجره آنحضرت از عالم رفته امیر المومنین
علی علیه السلام وعباس فضل وقثم پسران عباس در غسل آن
حضرت حاضر بودند امیر المومنین علی علیه السلام آنحضرت را
بشست ودیگران مدد کردند وچون تجهیز وتکفین کردند حضرت
امیر المومنین نماز گزارد ودر همانخانه که آنحضرت درانجا از عالم
رفته بود بوطلحه انصاری باشارت امیر المومنین علی علیه السلام
بحفر قبر مشغول شد ولحد کرد وحضرت امیر المومنین علیه السلام
وعباس وفضل آنحضرترا در قبر نهادند وصورت قبر رسول صلی
الله علیه وآله وسلم را چنانکه اکنونست راست کردند وسن مبارک
آنحضرت شصت وسه سال بوده وانحضرترا بعد از وفات بغیر از
فاطمه علیها السلام فرزندی دیگر نمانده ومادر وی خدیجه است
علیها السلام والتحیه ودر معجزات وخوارق عادات وشمایل وخصایل
وکرایم اخلاق آنحضرت مجلدات پرداخته اند این مختصر احتمال آن
نکند واعظم معجزات قرآنست که تا قیامت باقیست لله در قائله

تا نگشت نیست روز هستی نهاد ∴ آفتابی چو او ندارد یاد
فیض فضل خدای دایه او ∴ فر پر همای سایه او
ذوست نقدینه خزینه جود ∴ هم عالم طفیل واو مقصود

فصل دوم در ذکر ائمه هدی علیهم التحیة والثنا

وایشان دوازده امام اند امام اول حضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف که
پسر عم اعیانی حضرت مصطفی وزوج بتول فاطمه زهراست
صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین ولادت آنحضرت روز جمعه
سیزدهم ماه رجب وبروایتی سیم شعبان بعد از عام الفیل بسی
سال در حرم مکه بود مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد
منافست که بفضایل بسیار وبرکات بیشمار اتصاف دارد کنیت
مشهور آنحضرت ابو الحسن وابو ترابست ولقب شریفش مرتضی وامیر
المومنین ویعسوب المسلمین بعد از حضرت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم امام بحق وافضل عالم وغوث اعظم وخلیفه الله ووارث
علوم نبی ووصی رسول وولی جمیع مومنان اوست ومقصود از
آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وسورهٔ هَلْ اَتیٰ وصاحب قول لو کُشِفَ
الغطاست در همه مشاهد وغزوات رفیق حضرت مصطفی بوده

مکر در غزوهٔ تبوک که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت را در مدینه
قایم مقام خود کرده بود و در شان او فرموده انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و در وقتی دیکر فرموده علی منی و انا منه
همیشه کافهٔ علماء مومنین در مسایل مشکله از مشکلات علم آنحضرت
بمقتضای حدیث صحیح مصطفوی انا مدینة العلم و علی بابها
و بمودای قول صریح مرتضوی سلونی عما شئتم مستنیر و مستفید
بوده اند و پیوسته عامهٔ برایای مسلمین از مصباح کرامات و
خوارق عادات آنحضرت مقتبس و مستفیض کشت مناقب و فضایل
و خوارق عادات و مواظبت بر عبادات و حلم و علم و کرم و سایر
خصایل سنیه و شمایل علیه از آنحضرت بیش از آنست که بتقریر
زبان و تحریر بیان استقصای آن نمود • کفی فی فضل مولانا
علی وقوع الشک فیه انه الله • در اواخر ذی الحجه سنهٔ
خمس و ثلثین من الهجره مسلمانان در مسجد رسول صلی الله علیه
و آله و سلم با آنحضرت بیعت کردند و متصدی کافهٔ انام کشت
جهان از آفتاب هدایت آنحضرت نورانی شد معاقد دین منیف
تقویت و ترویج یافت و مبانی شرع شریف تاسیس و تشیید
پذیرفت و اهل عالم در سایهٔ مرحمت آنحضرت بسعادت دارین

فایز کشتند بعد از آن آنحضرت را با مخالفان سه نوبت واقع جنک
شد اول جنک جمل است که در ماه جمادی الآخر سنهٔ ست
و ثلثین من الهجره اتفاق افتاد در بصره درین جنک از مخالفان
که ایشان را ناکثین خوانند طلحه و زبیر با جمعی کثیر کشته شدند
و حق بر باطل غالب آمد آنحضرت نصرت یافت و بکوفه تشریف
ارزانی فرمود و آنرا دار الخلافه ساخت دوم جنک صفین است
که در صفر سنهٔ سبع و ثلثین من الهجره با معاویه و اهل شام دست
داد و مدت حرب قریب صد روز متمادی شد و قریب پنجاه
هزار کس و بروایتی هشتاد هزار از اهل شقاق که ایشان را قاسطین
کفته اند درین جنک کشته شدند و از جانب حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام عمار یاسر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
بود که او بر دست اهل بغی کشته شود و ذو الشهادتین خزیمه بن
ثابت انصاری از صحابهٔ کبار و اویس قرنی از تابعین با جمعی
کثیر شهادت یافتند در آخر چون شامیان بمکر عمرو عاص
مصحفها بر سر نیزها کردند و کفتند ما شما را بکتاب خدا میخوانیم
لشکر امیر المومنین علی علیه السلام بعضی در جنک سستی
کردند آنحضرت معاودت فرموده بجانب کوفه روان شده

معاویه بشام رفت **سیوم** جنگ نهروانست که در سنه ثمان
وثلثین با خوارج که ایشانرا مارقین خوانند واقع شده جملهٔ
خوارج که چهار هزار کس و بروایتی شش هزار کس بودند کشته
شدند مگر نه تن که بیرون رفتند و ذو الثدیه که پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم از قتل او خبر داده بود از خوارج درین
جنگ بقتل آمد وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فتح
فرموده بکوفه مراجعت فرمودند و دیگر باره عزم جنگ معاویهٔ
واهل شام داشتند درین اثنا عبد الرحمن ملجم علیه اللعنة
بوقت صبح نوزدهم رمضان سنهٔ اربعین من الهجرة وبروایتی
هفدهم رمضان در مسجد کوفه آنحضرترا زخم زد وکارگر
آمد و در شب بیست ویکم رمضان مذکور بدار جنان وروضهٔ
رضوان خرامید فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر
مدت عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بقول شیخ شهید
ومشهد مبارکش نجف کوفه است که تا انقراض زمان مقصد
جهانیان ومطلب ومطالب عالمیانست وآنحضرترا بروایت
شیخ مفید بیست وهفت فرزند بوده امام حسن وامام حسین
وزینب کبری و زینب صغری که کنیت او ام الکلثوم است ومادر

ایشان فاطمهٔ بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومحمد حنفی
کنیت او ابو القاسم است ومادر او خولهٔ بنت حنیفه وعمر ورقیه
توامانند ومادر ایشان ام البنین بنت خزام بن خالد است ومحمد
اصغر وعبد الله مادر ایشان لیلی بنت عمیس خثعمیه است و
ام الحسن و رمله مادر ایشان ام مسعود بن عمرویه بن مسعود
ثقفی است وبقیه ورقیهٔ صغری وام هانی وام الکرام وام جعفر
وامامه وام سلیمه ومیمونه وخدیجه وفاطمه از امهات مختلف

وحضرت عباس علیه السلام

امام دوم امام حسن بن علی مرتضی صلوات الله وسلامه علیهما
آنحضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل واکرم اهل عالمست
وفرزند نخستین امیر المؤمنین وفاطمه بنت سید المرسلین
کنیت آنحضرت ابو محمد است ولقب نقی وطیب وزکی وسبط و
سید ولادت آنحضرت روز سه شنبه منتصف رمضان سنهٔ
اثنین من الهجرة در مدینه بوده بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام اهل عراق با او بیعت کردند این خبر بمعاویه
رسید بمحاربه برخاست وآهنگ عراق کرد حضرت امام نیز با لشکر
عراق برابر رفت وچون بعضی از اهل عراق در مقام غدر شدند
وآنحضرت در ربیع الاول سنهٔ احدی واربعین من الهجرة امر

حکومت بمعاویه باز گذاشت و در مدینهٔ شریفه توطن فرمود و
بعبادت مشغول گشت و در آخر باغوای معاویه علیه اللعنه
الماس سوده در کوزهٔ آنحضرت ریختند و آنحضرترا مسموم
ساختند مدت چهل روز بیمار بود و در روز پنجشنبه هفتم
صفر سنهٔ تسع و اربعین و بروایتی سنهٔ خمس و اربعین بعالم
بقا انتقال فرمودند و در بقیع مدفون شدند مدت عمر شریفش
چهل و هفت و بروایتی چهل و هشت سال بود و آنحضرترا بروایت
شیخ مفید پانزده فرزند بوده زید و ام حسن و ام حسین
مادر ایشان ام بشیر بنت ابی مسعود است و حسن مادر او
خوله بنت منظور و عمرو و قاسم و عبدالله مادر ایشان ام ولد بوده
و عبدالرحمن مادر او نیز ام ولد بوده و حسین اثرم و طلحه و فاطمه
مادر ایشان ام اسحق و ام عبدالله و ام سلمه و رقیه از امهات
مختلف و عقب از اولاد کرام آنحضرت از زید و حسن باقی
مانده **امام سیوم** امام حسین بن علی مرتضی است صلوات الله
و سلامه علیهما ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس
نقل نموده آخر شهر ربیع الاول سنهٔ ثلث من الهجره و بروایتی
روز پنجشنبه سیزدهم رمضان بوده و بروایت شیخ مفید پنجم

شعبان سنهٔ اربع بود ایام امامت آنحضرت یازده سال و یازده
ماه و سه روز کنیت آنحضرت ابوعبدالله است و لقب رشید
و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و التابع لمرضات
الله بعد از برادر بزرگوار خود اشرف و افضل عالمیان است
چون معاویه علیه اللعنه در رجب سنهٔ ستین رخت بربست
اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را
که ابن عم آنحضرت بود از پیش بکوفه فرستاد و قریب بیست
هزار کس به بیعت در آمدند و صورت حال عرضه داشت
حضرت امام علیه السلام نموده آنحضرترا طلب داشتند در این
اثنا عبیدالله زیاد بفرموده یزید علیهما اللعنه از بصره بکوفه
آمده مسلم را بقتل آورد و چون حضرت امام از مکه بعراق
آمد اهل عراق خلاف کرده با عبیدالله زیاد در قصد آن
حضرت متفق شدند و آنحضرترا با هفتاد و دو تن و بروایتی
هشتاد و دو تن از اهل بیت و اتباع روز جمعه عاشر محرم
سنهٔ احدی و ستین شهید ساختند مدت عمر شریف آنحضرت
پنجاه و شش سال و پنج ماه و هشت روز بوده جسد مبارک
آنحضرت علیه السلام با سایر شهدا در حایر بدشت کربلا مدفون

کشت اولاد آنحضرت ببعض روایات شش اند علی اکبر کنیت او ابو
محمد است و مادر او شاه زنان دختر کسری یزدجرد شهریار که
ملک عجم بود و علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مره که در کربلا شهید
شد ببعض روایات او را علی اکبر کویند و جعفر مادر او قضاعیه
که در زمان حضرت امام علیه السلام وفات یافته و عبدالله
که در کودکی در جنک کربلا تیری بدو رسید و شهید شد و
سکینه مادر ایشان رباب بنت امرء القیس و فاطمه مادر او ام
اسحق بنت طلحه و بعضی کفته اند آنحضرترا پسری دیکر بوده
او را علی اوسط میکویند **امام چهارم** امام زین العابدین
بن امام حسین بن علی مرتضی است صلوات الله و سلامه علیهم
کنیت آنحضرت ابو محمد و ابو القاسم و بروایتی ابو الحسن است
و لقبش سید العابدین و سجاد و ذو الثفنات بوده بعد از
امام حسین امام و افضل اهل عالم است ایام امامت او سی و
چهار سال و دو روز ولادتش بروایت شیخ شهید روز یکشنبه
پنجم شعبان سنهٔ ثمان و ثلثین در زمان حیات امیر المؤمنین
علیه السلام در مدینه بود و مادرش شاه زنان دختر کسری
چنانچه کذشت آنحضرت در روز واقعهٔ هایلهٔ امام حسین

علیه السلام بیمار بود اتباع یزید لعین آنحضرترا با مخدرات اهل
بیت بشام بردند و یزید ملعون ایشانرا بمدینه فرستاد و آن
حضرت در جوار مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم ساکن شد و چون سن شریفش به پنجاه و هفت سال
رسید بروایت شیخ شهید روز شنبه دوازدهم محرم سنهٔ
خمس و تسعین و بروایتی سنهٔ اربع و تسعین بتسمیم اعدای
دین بجوار قدس رحمت رب العالمین انتقال فرمود و در بقیع
مدفون کشت و آنحضرت را پانزده فرزند بود امام و قایم
مقام محمد باقر علیه السلام مادرش ام عبدالله و بروایتی ام
حسن بنت ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب و زید و عمر
مادر ایشان ام ولد بود و عبدالله و حسن و حسین والدهٔ ایشان
نیز ام ولد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان
نیز ام ولد و علی که خردتر فرزندان بود با خواهر خود خدیجه نیز
از ام ولد است و محمد و محمد اصغر نیز مادرش ام ولد است و فاطمه
و علیه و ام کلثوم والدهٔ ایشان معلوم نیست که ام ولد یا غیر ام
ولد بوده و بروایتی عبیدالله نیز از اولاد کرام حضرت امام است
و بعبیدالله اعرج مشهور است و سادات بنی المختار از نسل

وبند **امام پنجم** امام محمد بن امام علی زین العابدین بن امام حسین
بن امیر المومنین علی مرتضی است صلوات الله وسلامه علیهم ایام
امامت نوزده سال و دو ماه وهشت روز است کنیت آنحضرت
ابوجعفر ولقب شاکر وهادی و شریفترین لقبهای وی باقر است
جهت تبقر آنحضرت یعنی توسعش در علم نسب شریف آنحضرت
از دو وجه منتهی میشود بحضرت امیر المومنین علیه السلام از جانب
پدر واز جانب مادر چنانچه مذکور شد بعد از حضرت امام زین
العابدین خلیفه وقایم مقام با مامت اوست شیخ مفید گوید آنچه
از علم دین وآثار سنن وعلم قرآن وسیرت وفنون آداب از امام
محمد باقر علیه السلام ظاهر شده از دیگر اولاد امام حسن وامام
حسین علیهما السلام ظاهر نشده ولادت آنحضرت بروایت شیخ
شهید روز دوشنبه سیوم صفر سنه سبع وخمسین وبروایتی
روز جمعه غره رجب سنه مذکور در مدینه شریفه بود وعمر عزیزش
بروایت اصح پنجاه وهفت سال بوده ورحلت آنحضرت بروایت
شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه اربع عشر ومایه بود
ودر اکثر کتب مسطور است که در زمان ولید بن عبد الملک مروان
بسعی ابرهیم بن ولید مسموم شد حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام متصدی غسل آنحضرت شد بعد از قیام بلوازم تجهیز
وتکفین در بقیع نزد جد عالیمقدار ووالد بزرگوار مدفون
گشت اولاد آنحضرت بروایت شیخ مفید هفت اند ابوعبدالله
جعفر بن محمد مادر ایشان ام ولد فروه دختر قاسم بن محمد
بن ابی بکر بود وابرهیم وعبیدالله والده ایشان ام حکیم
بنت اسد وعلی وزینب مادر ایشان ام ولد وام سلمه
مادرش زینب ونزد بعضی آنست که امام را دختر همین ام
سلمه بود **امام ششم** امام جعفر صادق بن امام محمد بن امام
زین العابدین بن امام حسین بن امام علی ابن ابی طالب است
ایام امامت سی وسه سال وده ماه کنیت مبارکش ابوعبدالله
وابو اسمعیل نیز گفته اند ولقب هایونش صابر وفاضل
وطاهر ومشهورترین القاب صادق است آنحضرت در زمان
امامت خود اشرف اولاد رسول واکرم احفاد بتول بود
وامام عالمیان حضرت امام محمد نص فرموده بر امامت امام
جعفر صادق همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم نص کرده بر امامت امیر المومنین علی علیه السلام وحضرت
امیر المومنین بر امامت امام حسن نص کرده وامام حسن

نص کرده بر امامت امام حسین و همچنین هر امامی بر امامت
امامی دیگر نص فرموده تا منتهی شده سلسلهٔ امامت بامام
حجة القایم محمد المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
و این نصوص بطریق تواتر خلف از سلف نقل کرده اند
ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده
روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنهٔ ثلث وثمانین بوده
و بروایتی سنهٔ ثمانین بوده در مدینهٔ شریفه و صاحب کشف
الغمه روایت دوم را اصح گفته و آلدهٔ آنحضرت ام فروه
دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است چنانچه گذشت در ایام حیات
پدر بزرگوار و جد امامت آثار بدوازده سالگی رسید
و بعد از وفات جد شریف خود امام علی بن الحسین علیه
السلام نوزده سال دیگر در خدمت پدر نامور گذرانید و
بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت
آنحضرتست پس عمر مبارکش شصت و پنج سال بوده باشد
وفات آنحضرت بروایت شیخ شهید در شوال و بروایتی روز
دوشنبه منتصف رجب سنهٔ ثمان واربعین ومایه بوده
مدفن عالیش در بقیع در پهلوی مرقد شریف امام محمد باقر

وامام

وامام زین العابدین وامام حسن صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین واقع شده و بروایت طبری آنحضرت را ده فرزند بوده
اسمعیل و عبدالله وام فروه مادر ایشان فاطمه بنت الحسین
الاثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب است حضرت امام موسی
واسحق و فاطمه و محمد از حمیدهٔ بربره که ام ولد بوده متولد
شده اند و عباس و علی واسما از امهات اولادند اما
اسمعیل بزرگترین برادران خود است و حضرت امام جعفر را
با او محبت و شفقت بسیار بود چنانچه گروهی از شیعه
در حیات امام گمان بردند که بعد از امام قایم مقام او خواهد
بود لیکن در حیات پدر وفات یافت و در محل حمل جنازه
تا رسیدن بمرقد حضرت امام چند نوبت بوضع جنازهٔ
اسمعیل امر فرموده هر نوبت روی مبارکش را گشوده بمردم
مینمودند تا موت او بمردم یقین گردد و در بقیع مدفون است
و بعد از وفات اسمعیل از خواص امام جمعی که گمان امامت
او داشتند از آن رجوع کردند و بعضی که از خواص امام جمعی
نبودند از دوران بودند بحیات او قایل شدند بعد از آنکه
امام فوت شد فرقهٔ ازین طایفه که قایل بحیات اسمعیل بودند

ازان اعتقاد برکشته بامامت امام موسی علیه السلام قایل
شدند وباقی این طایفه دو فرقه شدند یکی ازان دو قایل
بامامت محمد بن اسمعیل کشتند بکمان آنکه اسمعیل امام بوده
پس او احق است بامامت از برادر ودیکری بحیات اسمعیل
قایل بودند دعوی امامت او کردند واین هر دو کروه را
اسمعیلیه کویند وعبدالله جعفر بعد از اسمعیل از باقی
برادران بزرکتر بود بعد از فوت حضرت امام دعوی امامت
کرد وبامامت موسی علیه السلام قایل شدند وتابعان ویرا
افطحی خوانند جهت آنکه عبدالله پایهای بزرک داشت وافطح مرد
بزرک پای را کویند یا آنکه داعی ایشان بدین مذهب عبدالله بن
افطح بود وامامت محمد بن جعفر بر عقیده زیدیه بود که امام را
خروج بسیف لازم است واو سخی وشجاع بود وبدیباج مشهور است
روزی روزه داشتی وروزی افطار کردی وبر مأمون سنه تسع
وتسعین خروج کرد وعیسی جلودی بقتال او رفت واصحاب
او منهزم شدند واورا کرفته نزد مأمون فرستاد مأمون اورا
کرامی داشت ودر خراسان با مأمون می بود تا در سنه ثلث ومائتین
وفات یافت در تاریخ کزیده آورده که قبر امام محمد بن امام جعفر

صادق علیهما السلام بغایت متورع وفاضل ومجتهد بود وازو روایت
واحادیث وآثار بسیارست وملازمت حضرت امام (موسی) رضا علیه السلام
لازم داشت وقایل بامامت او وبعد ازو بامامت حضرت امام رضا
علیه السلام وبعد ازان بامامت امام محمد جواد علیه السلام بود
واز پدر خود امام جعفر صادق علیهما السلام نیز پدر بزرک
بوده **امام هفتم** امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد
بن امام علی زین العابدین بن امام حسین بن امام علی مرتضی است
صلوات الله علیهم اجمعین ایام امامت بیست وهشت سال و
نه ماه بوده کنیت شریفش ابو الحسن وابو ابراهیم وابو علی و
ابو اسمعیل نیز کفته اند ولقب عبد صالح وکاظم لقب مشهور
آنحضرت از کثرت تحمل وبردباری وصبر بر محنت وبعضی صابر
وامین وصالح را نیز القاب او شمرده اند بعد از پدر بزرکوار
مسند نشین امامت وولایت بود ولادت آنحضرت بروایت شیخ
شهید در سنه ثمان وعشرین ومایه بوده ودر روز یکشنبه هفتم
صفر بمنزل ابواء که میان مکه ومدینه است وبعضی کفته اند سنه
سبع وعشرین ومایه بوده در آخر عهد بغز بوده هرون یکسال
محبوس بود وبعد از یکسال آنحضرت را بیغداد نقل کردند وبفضل

۲ نفس امامت برادر خود امام موسی کاظم نقل
میشود وعباس بن جعفر صادق

بن ربیع سپردند و مدتی دران حبس باند بعد ازان اورا از فضل
بن ربیع کرفته بفضل بن یحیی برمکی سپردند و فضل بن یحیی
در شرایط خدمتکاری آنحضرت تقصیر نمیکرد بنا بر ین هارون
بر فضل بن یحیی غضب کرده سندی بن شاهک مطعون آن امام
معصوم با خرمایی که میل میفرمود مسموم کرده بخورد آنحضرت
داد و آنحضرت ازان معنی اخبار فرمودند که زهر د رخوردنی
من کردند فردا رنك بدن من بزردی بعد ازان بسرخی بعد ازان
بسیاهی میل خواهد کرد و در سه روز این الوان بر جسم مبارک
آنحضرت ظاهر شده و دیعت حیات بخالق حیوة و ممات سپرد
و این واقعه بروایت شیخ شهید در بیست و چهارم رجب سنه
ثلث و ثمانین و مایه واقع شد و بروایتی روز جمعه بیست و پنجم
رجب سنه احدی و ثمانین و مایه و آنحضرت را بمقبره که بنی هاشم را
آنجا میبردند و بمقابر قریش اشتهار داشت بردند و بجوار
رحمت الهی سپردند و درین سالها در زمان هدایت نشان کثیر
الاحسان عالیحضرت پادشاه عالمیان ابو المظفر شاه اسمعیل
بهادرخان الصفوی الحسینی تغمده الله بغفرانه و اسکنه فرادیس
جنانه که بفرموده آنحضرت بر سر قبر مبارک حضرت امام علیه السلم

کنبد بزرک و عمارت عالی ساختند و در جمیع مشاهد ائمه علیهم
السلام آنقدر وظایف مقرر داشتند که در هیچ زمان مثل آن
نبوده مادر آنحضرت چنانکه مذکور شد ام ولد حمیده بربریه بود
و اولاد امجاد آنحضرت بروایتی سی و هفت بوده اند و بروایتی سی
و هشت بیست پسر و هجده دختر اما اولاد ذکور الامام الهمام
ابو الحسن علی الرضا علیه التحیة و الثنا و زید و ابراهیم و عقیل
و هرون و حسن و حسین و عبد الله و محمد و احمد و جعفر
و یحیی و اسحق و عباس و ابو القاسم و حمزه که نسبت نسب والا
رتبت سادات عالیه علیه صفویه حفتهم الله بالانوار القدسیه بآن
امام زاده منتهی میکردد و تفصیل آن مذکور خواهد شدن
انشاء الله تعالی دیکر عبد الرحمن و قاسم و جعفر الاصغر و
اما دختران خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمة الکبری و
فاطمة الصغری و ام القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محموده
و امامه و میمونه و درمیان اولاد آنحضرت امام زاده احمد
متصف بمزید کرم بوده و از کمال کرم و تقوی و ورع نزد والد
بزرکوار خود محترم بودی و امام زاده محمد نیز بصفت کرم و تقوی
اتصاف داشت و ابرهیم بطریق کرم و شجاعت سلوك میکرد

وسایر اولاد آنحضرت هریك آراسته بزیور کمال ومزین بانواع فضل
وافضال بودند **امام هشتم** امام علی الرضا بن امام موسی بن
امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام
حسین بن امیر المومنین علی مرتضی است صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو الحسن ولقبش صابر و رضی
و وفی ومشهورترین القابش رضی است جهت آنکه راضی بودند
موافق ومخالف از آنحضرت وعلی سیوم از ائمه وهجتۀ هشتم
برامهٔ آنحضرتست ولادت شریفش بروایت شیخ شهید روز
پنجشنبه یازدهم ذی القعده سنهٔ ثمان واربعین ومایه بوده
والدهٔ آنحضرت ام ولد مسماة بشعرا وملقبه بنوبه بوده وبروایتی
نجمه وبروایتی سکتم نام داشت در زمان مامون رجاء بن الضحاک
راکه خال مامون بود باجمعی از معتبران بجانب حضرت امام علیه
السلام بمدینه فرستاد وآنحضرت را باعزاز واکرام از مدینه
بمرو آوردند ودر روز پنجشنبه رمضان سنهٔ احدی و
مایتین بولایت عهد مامون در مجمع عظیم با آنحضرت بیعت
کردند ونام مبارک آنحضرت را در خطبه وسکه در آوردند
ولباس سیاه عباسیان بلباس سبز علویان تبدیل کردند

بعد از مدتی رای مامون بر حضرت امام تغییر دادند وآن
حضرت را مسموم ساختند واین صورت در طوس در ماه صفر
سنهٔ ثلث ومایتین واقع شده وبروایتی در ماه رمضان وقبر
آنحضرت در سناباد از موضع نوقان از اعمال طوس است وآن مشهد را
چنانچه در تاریخ آورده سور ابن معتز که در زمان سلطان
محمود غزنوی حاکم نیشابور بود عمارت کرد وآنحضرت را شش
فرزند بود ابو جعفر ثانی والامام محمد جواد التقی وابو محمد
للحسن وابو جعفر وابرهیم وحسین ایام امامت آنحضرت
هشت سال وپنج ماه بود **امام نهم** امام محمد بن امام
ابو الحسن بن امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام
زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی است
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو جعفر
ثانی است چه آنحضرت در اسم وکنیت موافق حضرت امام ابو
جعفر محمد باقر است والقاب آنحضرت منتجب وتقی وجواد و
مرتضی وقانع وزکی است ولادت آنحضرت در مدینهٔ شریفه
نوزدهم رمضان سنهٔ خمس وتسعین ومایه بود والدهٔ آنحضرت
ام ولد بود که حضرت امام رضا علیه السلام او را خیزران

نام فرهوده بود واو از اهل بیت ماریه قبطیه است آنحضرت
در زمان مأمون بسیار معزز ومکرم بود مأمون دختر
خود ام الفضل را بدو داد وچون نوبت بمعتصم رسید آنحضرت
را در بیست وهشتم محرم سنهٔ عشرین ومائتین از مدینه ببغداد
آوردند ودر روز سه شنبه آخر ذی القعده سنهٔ مذکوره
بعالم بقا انتقال کرد وبروایتی به تسمیم از عالم رفت ایام
امامت هجده سال ومدت عمر آنحضرت بیست وپنج سال و
ده ماه وکسری بود تقریبا در بغداد بعقب جد بزرگوار
ابوالحسن موسی کاظم آنحضرت در مقابر قریش مدفون شد
سلام الله تعالی علیهم اجمعین فرزندان آنحضرت چهار
بودند امام علی هادی وفاطمه وامامه **امام دهم**
علی بن محمد بن امام ابوالحسن علی بن امام موسی بن امام جعفر
بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین
بن امیر المؤمنین علی مرتضی است صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین القاب آنحضرت ناصح وفتاح ونقی و
متوکل است وچون در سر من رای اورا عسکری گویند
اقامت داشت اورا نیز عسکری گویند ولادت آنحضرت

چنانچه

چنانچه شیخ شهید در دروس آورده وصاحب کشف الغمه
از شیخ مفید نقل کرده منتصف ذی الحجه سنهٔ اثنی عشر و
مائتین بوده وباکثر روایات سنهٔ اربع عشر ومائتین است
در موضع صریا از مدینه والدهٔ آنحضرت ام ولد سمانه مغربیه است
ودر روز دوشنبه سیوم رجب سنهٔ اربع وخمسین و
مائتین در سر من رای بروضهٔ رضوان خرامید وقبر مبارک
آنحضرت مشهد سر من رای است وآنحضرترا چهار فرزند بود
باختلاف روایات ابومحمد حسن العسکری وحسین وجعفر
المشهور بالکذاب ولیک دختر عالیه وبعضی عالیه را نام نمیبرند
وعلی رامی افزایند والله اعلم **امام یازدهم** حسن بن
علی بن امام محمد بن امام ابوالحسن علی بن امام موسی بن امام
جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام
حسین بن امام امیر المؤمنین علی مرتضی است صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابومحمد است ولقب
خالص وزکی وهادی وسراج وعسکری ولادت آنحضرت
چنانچه شیخ شهید در دروس آورده روز دوشنبه
چهارم ربیع الآخر سنهٔ اثنی وثلثین ومائتین بوده والله

آنحضرت ام ولدست نام او حدیث در زمان معتمد عباسی در روز
یکشنبه یا جمعه باختلاف روایات هشتم ربیع الاول سنهٔ ستین
ومأتین در سرمن رای بروضهٔ رضوان خرامید وباکثر روایات
این واقعه در روز یکشنبه بیست ودوم محرم بوده ودر پهلوی
پدر بزرگوار مدفون شد طریقی که بسیار از اصحاب ما بران
رفته اند که امام بجهت زهری که اعدا بدادن آن اهتمام کرده
بودند رحلت نمودند وهمچنین جمیع ایمه علیه السلام از اجداد
آنحضرت بعز شهادة قطع نظر ازین عالم فانی کرده اند ودلیل
جسته اند بقول امام جعفر صادق علیه السلام حیث قال
وَاللّٰهُ مَا مِنَّا اِلَّا مَقْتُوْلٌ شَهِيْدٌ وآن حضرت را غیر از خلف
دایم وحجة قایم فرزندی نبود ایام امامتش پنج سال وهشت
ماه وکسری بود امام دوازدهم امام محمد مهدی بن امام
حسن العسکری بن امام علی بن امام محمد بن امام ابو الحسن
علی بن امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام
زین العابدین بن امام حسین بن امام امیر المومنین علی
مرتضی است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین با حضرت
رسالت پناهی در اسم وکنیت متحد است واز القاب آنحضرت

حجة وقایم ومهدی وخلف وصالح وصاحب الزمان وصاحب
مطلق بی قید زمان شیعه در غیبت اولی آنحضرت بزبان رمز
از آنحضرت بناحیهٔ مقدسه تعبیر میکرده اند وغریم وصاحب الامر
نیز میگفته اند وولادت آنحضرت شب جمعه منتصف رمضان
سنهٔ خمس وخمسین ومأتین بوده ودر سرمن رای نام والده آنحضرت
نرجس است وچون والد ماجد آنحضرت امام حسن عسکری
ازعالم برفت آنحضرت را در طفولیت علم وحکمت داد چنانچه
پنج ساله بود حق سبحانه وتعالی آنحضرت را در طفولیت
علم وحکمت داد چنانچه در مهد بعیسی مریم ویحیی معصوم
علیهم السلام نبوت وحکمت ارزانی داشت وامروز قطب اعظم
ومدار عالم وامام واشرف بنی آدم اوست وآن کسی است که پر کند
زمین را از قسط وعدل چنانچه از جور وظلم پر شده باشد
ومثل او در دین امت چون خضر است علیه السلام وآنحضرت را
دو غیبت است ویکی از دیگری درازتر است غیبت اول در
وقت معتمد عباسی بزعم اهل تاریخ در سنهٔ ست وستین و
مأتین بوده ودر غیبت سفارت وآمد ورفت محرمان آنحضرت
واقع بوده واز جملهٔ محرمانست ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری

ومحمد بن علی ابن بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید السمان و پسر
او ابو جعفر بن عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد
بن ابراهیم و جماعتی دیگر هستند که اسامی ایشان موجب تطویل است
اما مدت این غیبت و سفارت چنانچه صاحب کشف الغمة
نوشته هفتاد و چهار سال بوده و بروایت ثقات ثابت گشته
که ابو عمرو عثمان بن سعید مدتی مظهر کرامات و مظهر حالات
امام بوده و چون او وفات یافت پسر او قایم مقام او شد بنص
پدر که ناشی از حکم حضرت امام بوده و او در شعبان سنه اربع
یا خمس و ثلثمایه از عالم رحلت کرد و بعد از و ابو الحسن بن روح
از بنی نوبخت بنص ابو جعفر بجای او نشست و او در شعبان سنه
ست و عشرین و ثلثمایه دنیا را باز پرداخت و واقعه وفات
او چنانست که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن احمد المکتب
که گفت که در مدینة السلام بغداد بودم در سالی که علی بن
محمد از عالم میرفت نزد او رفتم قبل از وفات او توقیعی بیرون
آورد نزد جمعی که پیش او بودند و نسخه آن اینست بسم الله
الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانك فیك فانك
میت ما بینك و بین ستة ایام فاجمع امرك ولا توص الی احد

یقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغیبة التامة فلا
ظهور الا بعد اذن الله تعالی وذلك بعد طول الامد وقسوة
القلب خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم راوی گوید که چون بدین توقیع عالم
گشتیم و از نزد علی بن محمد بیرون آمدیم روز سادس وفات کرد
کسی را وصیت نکرد بجای خود و بعد از ین غیبت کبری است
تا زمان ظهور علامات بعد از ان باذن الله تعالی از مکه
مبارکه ظاهر خواهد شد و عالم را از عدل و انصاف مملو خواهد
ساخت **قسم دوم** در ذکر پادشاهانی که قبل
از اسلام بوده اند و آن بر چهار فصل است **فصل اول**
در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار و چهار
صد و پنجاه سال اول ایشان **کیومرث است** بعضی از
مورخان او را آدم میخوانند و بعضی او را از نسل سام بن نوح
علیه السلام میدانند و قاضی بیضاوی در کتاب نظام التواریخ
ترجیح این قول نموده و بعضی گفته اند آدم نیست اما پیش
از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم است حقیقت آن ایزد تعالی
میداند بهمه قول پیش از و پادشاه نبوده مقام او در غارها بوده

و پوست حیوانات پوشیدی در آخر عمر عمارت ساخت و خانه
کرد و شهر ازان پیدا گشت کیومرث را هزار سال عمر بود اما سی
سال پادشاهی کرد از آثار او بعضی از اصطخر فارس و دماوند و
بلخ است **هوشنگ** بن سیامک بن کیومرث بعد از جد
پادشاه شد صاحب فرهنگ بود بجهت این او را هوشنگ خواندند
در عدل و داد کوشید چون پیش ازو آیین داد ندیده بودند
او را پیشداد لقب کردند و بعضی او را ایران خواندند ایران زمین
بدو منسوبست و بعضی گویند با یرج بن فریدون منسوبست
و او کتابی در حکمت عملی ساخته و او را جاودان خرد گویند
و بعضی ازان حسن بن سهل وزیر مامون یافته بود و بزبان عربی
آورده و شیخ علی مسکویه در کتاب آداب العرب والفرس تضمین کرده
و مطالعه دلیل ظاهرست بر حصانت نفس و کمال از آثار او بود مدت
پادشاهی او چهل سال **طهمورث** بن هوشنگ ابن سیامک
بن کیومرث او را بلقب دیو بند گویند تمامت اسلحه را کار فرما بند
اوست رسم بت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار طهمورث کهن
دز مروست و اصل طبرستان و اصفهان و بابل و کردآباد از جمله
مداین سبعه عراق مدت پادشاهی او سی سال طهمورث هیچکس را

دیگر در دین متعرض نشود گفت هر کس هر دین که خواهد نگاه دارد
جمشید بن طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث
بعضی گویند برادر طهمورث بود نام او جم و لقب شید جهت آنکه
از خوبی صورت روشنی از روی او می تافت او را بخورشید
نسبت کردند پادشاهی زیرک بود اقوام مردم را از هم جدا کرد
بعضی را بسپاهی گری و بعضی را برزیگری مشغول گردانید اکثر
صنعتها در زمان او پیدا شد آهن از سنگ بیرون آورد
و آلت حرب و کار و بناها ساخت علم طب در زمان او آغاز
کردند بت پرستی در عهد او غلبه کرد آورده اند که در آخر
دعوی خدایی کرده بر شکل خود تمثال ساخت و باطراف
فرستاد و فرمود تا آنرا پرستند از آثار او تمامی اصطخرست
چنانکه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشت و در
مواضع و مزارع و شهر همدان و شهر طوس و پول سنگین
بر دجله چون اسکندر آنرا بدید گفت اثری عظیم است پادشاهان
فرس را و آنرا بشکافت اردشیر بابکان خواست که عمارت
کند دستش نداد و از زنجیر جسر بست مدت پادشاهی
جمشید هفتصد سال و در آخر از ضحاک بگریخت و صد سال

کرد جهان میگشت تا وفات کرد **ضحاک** از نسل سیامک
بن کیومرث است فارسیان بلقب اورا ده آک گفتند یعنی خداوند
ده عیب زشت پیکری و کوتاهی و بیدادگری و بی شرمی و بسیار
خواری و بدزبانی و دروغ گویی و شتاب زدگی و بیدلی و بی
خردی عرب لفظ ده آک معرب کردند ضحاک گفتند خواهرزادهٔ
جمشید بود برو خروج کرد و پادشاهی ازو بستد ظالم و ستمکار
بود و در آخر دولتش اورا دو غده بر دوش از رنج سرطان
پیدا شد مجروح گشت و درد میکرد و تسکین آن از مغز
سر آدمی بود از حکم او خلق بیشمار بدین واسطه کشته شدند
و مردم اورا اژدها خواندند در اصفهان آهنگری بود کاوه
نام دو پسر داشت ایشان را جهت کشتن بداوای ضحاک گرفتند
فریاد برآورد و پوست آهنگری بر چوب کرد و روان بشد
خلق بیشمار بمخالفت ضحاک برو گرد آمدند او بفریدون
پیوست به بیت المقدس رفتند و ضحاک را بگرفتند و بر انداختند
از آثار ضحاک کنگ دز بود ببابل مدت پادشاهی او هزار سال
افریدون بن آبتین از نسل جمشید بود افریدون بمددکاری
کاوهٔ آهنگر و اکابر ایران بر ضحاک خروج کرد و اورا بگرفت

و در کوه دماوند بند کرد در چاهی و آن روز که برو مستولی شد
مهرجان نام نهاد افریدون در آبادانی جهان و عدل و داد کوشید
و آن پوست آهنگری که کاوه بر سر چوبی درفش برافراخته بود بر
خود مبارک دانست آنرا بجواهر ثمین مرصع کرد و درفش کاویانی
نام نهاد و بعد از و پادشاهان بروی افزودند تا بمرتبهٔ رسید
که مقوّم از حصر بهای آن عاجز گشت و بوقت فتح قادسیه بدست
مسلمانان افتاد و بلشکر بخش کرد دیار مغرب تا رود فرات
به پسر مهتر سلم داد و دیار مشرق تا رود جیحون به پسر میانه
تور داد و میان ملک که تختگاه بود و بایران منسوب به پسر
کهتر داد برادران مهتر جهت فضیلت تختگاه برو رشک بردند
و اورا بکشتند و سرش پیش فریدون فرستادند از ایرج دختری
مانده بود افریدون اورا به پسر خود داد منوچهر متولد شد
افریدون اورا تربیت کرد تا چون بمردی رسید سلم و تور را
بکشت و سر ایشان پیش افریدون فرستاد و از آثار فریدون
بارو و خندق شهرهاست افریدون افسانها نیکو دانستی
تریاک ماراقی از بهر دفع زهرها او ساخت خر بر مادیان در عهد
او جهانیدند تا استر حاصل شد در عهد او کوس فیل زدند

برادر ضحاک بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدایی کرد
فریدون سام نریمان را بجنگ او فرستاد میان ایشان محاربات
عظیم رفت اما ظفر سام را بود و کوش را بطاوعت در آورد و
نمرود بن کنعان از نسل کوش است فریدون بعد از قتل هر سه
پسر وفات یافت مدت پادشاهی او پانصد سال از سخنان
اوست روزگار کارنامه کردار شماست بر انجا کردار نیکو باید
کاشت **منوچهر** بن میشخورد پسرزاده افریدونست چون
فریدون درگذشت بحکم ولی عهدی بپادشاهی نشست و بهر
اقلیمی پادشاهی و بهر دیهی دهقانی بگماشت و او جهان پهلوانی
بسام نریمان داد و نهر فراة و شط حفر کرد و بعراق آورد
و بوستانها ساخت و انواع اشجار و ریاحین از بیشها و کوهها
بدانجا نقل کرد و بعمارت عالم مشغول شد و چون ایام دولتش
بشصت سال رسید دران ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ
وی کرد بالشکری تمام منوچهر از وی بگریخت و بطبرستان شد
افراسیاب از پی او نتوانست شدن پس صلح کرد بر انکه ماورای
جیحون افراسیاب را باشد و بازگشت و هم در زمان وی باری
تعالی شعیب را علیه السلام باولاد مدین بن اسماعیل فرستاد و موسی

و هرون را علیهما السلام بفرعون و نام او ولید بن مصعب
مدت سلطنتش صد و بیست سال بود بعد از آن درگذشت
نوذر بن منوچهر بعد از پدر بپادشاهی نشست از اولاد
تور بن فریدون افراسیاب با او مخاصمت کرد و میان ایشان
محاربات عظیم رفت نوذر اسیر شد و بحکم افراسیاب کشته
گشت مدت ملکش هفت سال **افراسیاب** از نسل تور بن
فریدون بعد از قتل نوذر بر ایران مستولی شد قتل و غارت
عام کرد و در خرابی این ملک کوشید و عمارات بشکافت
و کاریزها بینباشت و درختان ببرید درین حال سام نریمان
وفات یافته بود زال پسر سام او را ازین ملک براند و پادشاهی
بزو بن طهماسب داد استیلای افراسیاب بر ایران دوازده
سال بود طهماسب **زو بن طهماسب** بن منوچهر و در
بعضی تواریخ او را زاب نوشته اند در سن هشتاد سالگی
بمدد زال زر پادشاه شد و در عمارت ملک سعی نمود و هفت
سال خراج از جهان برداشت تا مردم در عمارت فزودند و ملک
معمور شد و او خزاین پادشاه ماضی که دست افراسیاب
بدان نرسیده بود بخرج خود و اتباع خود کرد از آثار او رودخانه
در دیار بکرست که آب از مرکز دوانیده است و بدجله رسانید

وآنرا زابین کویند وبران رود خانه د بیهاست چون او بسن
بود در حال حیات پادشاهي به پدر داد ومدت پادشاهي او
بروایتی پنج سال وبعضی کفته اند یازده سال وبعضی کفته اند
سی سال **کوشاسپ** بن زو بن طهماسب درحال حیوة
پدر پادشاه شد وبعضی کفته اند برادر زادهٔ روست و
در نظام التواریخ آورده که مادر او دختر ابن یامین بن
یعقوب است علیه السلام وهمچنین نقل کرده که رستم دستان
از نسل اوست افراسیاب با او جنک کرد واو دران جنک
کشته شد مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سي
سال وبروایت صاحب تاریخ کزیده شش سال وبعضی دیکر
از مورخان پادشاهي او مسلم نداشته اند والله اعلم بالصواب

فصل دوم در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت

ملکشان هفتصد وسي وچهار سال اول ایشان **کیقباد**
بن زاب بن زو بن طهماسب بن منوچهر بمدد زال وپسرش
رستم ایران از دست افراسیاب مستخلص کردانید وملک
او را صافي شد واو جهان پهلواني که این زمان امیر الامرائي
میخوانند برستم داد وده یک خراج جهت لشکر نهاد مردم
بعهد او بکشاورزي کوشیدند فرسنک او بدید کرد چون

کیقباد با تورانیان صلح کرد سرحد رود جیحون مقرر کرد
مدت پادشاهي او صد سال دار الملک او اصفهان بود وآنرا
کورهٔ معتبر کردانید ویک نیمهٔ عراق که دران حدود داشت از
توابع او کردانید واز پیغمبرانی که در زمان او بود تدخرقیل و
الیاس والیسع واشمویل علیهم السلام اند **کیکاوس**
بن کیقباد کروهی کویند که نبیرهٔ کیقباد بود بوصیت کیقباد
پادشاه شد بعد از مدتی بجانب مازندران رفت وآنجا
کرفتار کشت رستم زال براه هفتخوان جریده بمازندران
رفت ونکهبان مازندراني را بکشت وبا پادشاه مازندران
جنک کرد واو را بکشت وکاوس را خلاص داده بدار الملک
رسانید دیکر باره کاوس بهاماوران رفت وکرفتار شد
لشکر کشیده با پادشاه هاماوران ومصر وشام وروم جنک
کرد وایشانرا بکشت وکاوس را مظفر با تختکاه رسانید
وکاوس بمکافات خواهر خود مهرناز را بزني برستم داد واورا
خطاب از پهلواني وامارت بپادشاهي رسانید بعد ازان
رستم برسبیل شکار بشهر سمنکان رفت ودختر پادشاه
آنجا را بخواست وسهراب حاصل شد چون بحد بلوغ رسید

با لشکر افراسیاب بجنك کاوس با یران آمد بر دست رستم
نشناخته کشته شد مادرش بکین خواستن آمد رستم
او را دلخوش کرد و از و فرامرز براد و کاوس دختری را از
نسل کرسیوز که ایرانیان از توران بدست آورده بودند بخواست
و سیاوش ازو براد بسیار خوب صورت بود سیاوش
بسبب تهمت سوداوه زن کاوس که برو عاشق شده بود
ملك پدر بگذاشت و با سپاه بترکستان پیش افراسیاب رفت
افراسیاب دختر خود فرنکیس نام را بدو داد و چون فرنکیس
حامله شد سیاوش بقصد کرسیوز برادر افراسیاب کشته
شد چون خبر قتل او با یران آمد رستم زال که اتابکش بود
سوداوه را بکشت و با اکابر ایران بترکستان رفت و با افراسیاب
جنك کرد و او را منهزم گردانید رستم تا هزار فرسنك زمین
در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام رفت مدت پادشاهی
کاوس صد و پنجاه سال در نظام التواریخ آورده که از پیغمبران
و حکما که در زمان وی بودند داود و سلیمان و لقمان علیهم
السلام و او رصدی در بابل و یکی در بغداد بساخت
کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن کیقباد بعد از قتل

پدر بچهار ماه از فرنکیس متولد شد چون بحد بلوغ رسید گیو بن
گودرز از ایران برفت و او را بیاورد و او را در راه با لشکر افراسیاب
محاربات رفت گیو مردیها نموده بی کشتی از جیحون عبور کردند
در ایران طوس بن نوذر جهت فریبرز بن کاوس با او در کار پادشاهی
تنازع کرده قرار بر فتح دز بهمن بر اردبیل نهادند فریبرز از آن
عاجز شد کیخسرو آنرا فتح کرد پادشاهی برو قرار گرفت و لشکر بجانب
افراسیاب فرستاد و میان لشکر ایران و توران در عهد او بکرات محاربات
رفت از طرفین ظفر و هزیمت می بود و مردانگی رستم درین حروب مشهور است
تفصیل آن از شاهنامه فردوسی معلوم میشود در آخر از هر دو طرف
دوازده پهلوان مقرر کردند تمامت پهلوانان توران زمین بر دست
ایرانیان کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد این جنك را
دوازده برج خوانند پس از این کیخسرو خود بجنك رفت بر در خوارزم
مصاف دادند شیده پسر افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد
و افراسیاب منهزم گشت کیخسرو از عقب برفت و او را گرد جهان
میدوانید تا در آذربایجان بدست هوم اسیر شد کیخسرو او را
با برادرش کرسیوز بمنزل فنا رسانید بعد از آن شصت سال
پادشاهی کرد پس لهراسب را ولی عهد کرد و از پادشاهی کرانه کرد

گویند کیخسرو در کوه ذبا بکوه کیلویه در دمبرج در عهد او اژدهای
عظیم بر کوهی که درمیان عراق و فارس است و آنرا کوشید خوانند پیدا
شد مردم از بیم آن آبادانیها گذاشتند کیخسرو بفرستاد و آن اژدها را
بکشت و بران کوه آتشخانه ساخت آنرا دیر کوشید خوانند از سخنان
اوست سعادت در مساعدت قضاست و از مشاهیر حکما که در عصر او
بودند فیثاغورس بوده است تلمیذ داود نبی و لقمان حکیم **لهراسب**
بن اورندشاه بن کی بن کیقباد چون کیخسرو را پسر نبود پادشاهی
بدو داد و چون پدران او نامدار نبودند بر دل اکابر گران آمد چنانچه
فردوسی فرماید   همی هر کسی در شگفتی بماند   که لهراسب را شاه باید
خواند لهراسب چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر بنهاد و
جهت لشکریان نان پاره معین کرد و امرا را بر تخت زرین بنشاند
و بجهت خود سراپرده زد و همواره بتسخیر ملوک و ممالک مشغول بود
تا بیشتر اقالیم بگشود آورده اند که بخت النصر که بمحاربه راجعیم بن سلیمان
رفت و بیت المقدس خراب کرد گماشته وی بود فارسیان بخت النصر را
رهام گویند پسرش گشتاسب را هوس پادشاهی بود پدر بدو نمیداد
بخشم بجانب روم رفت و دختر قیصر روم را بنکاح آورد و بسیاری
از ولایت در ملک قیصر افزود قیصر بقوت او آهنگ ایران کرد لهراسب را

معلوم

معلوم شد که قوت قیصر بواسطه گشتاسب است تاج و نگین پیش
گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و بعبادت مشغول
شد و بشهر بلخ مقام کرد ارجاسب نبیره افراسیاب ببلخ آمد
و لهراسب را بکشت مدت پادشاهی او صد و بیست سال و از مشاهیر
انبیا که در عهد او بوده اند ارمیا و عزیر علیهما السلام **گشتاسب**
بن لهراسب بن اورندشاه در شهر حلب تاج و تخت بدو رسیده
بپادشاهی نشست زردشت پیشوای گبران بعهد او دعوت کرد
گشتاسب دین گبری پذیرفت و اهل ایرانرا الزام نمود تا گبری
اختیار نمودند و گشتاسب در اصطخر مقام گرفت و بزند خواندن
مشغول شد و آتشکده ها ساخت و در کوه اصطخر مقام گرفت
و حوالی آن صورتها و دخمها باشد و مدفن ملوک عجم پیشتر
آنجایگاه است و گورهای ملوک عجم که پیشتر از اسلام بوده بسه
گونه باشد بعضی در غارها و دخمها که در کوهها ساخته و چندی
در پای کوه نهاده اند و سنگ بسیار بران ریخته چنانچه تلی
گشته و بعضی در خمها بنهاده اند و خم در زمین تعبیه کرده و
چون ارجاسب لهراسب را بکشت گشتاسب بزابلستان بر کوه
گریخت و برادر خود جاماسب حکیم را بفرستاد تا اسفندیار پسر
او را که در قلعه گردکوه که بدز گنبدان مشهور است بند کرده بود

بیرون آورد و نوید پادشاهی داد اسفندیار با ارجاسب جنگ
کرد و ارجاسب ازو بگریخت اسفندیار از عقب او براه هفتخوان
بترکستان رفت و بشکل بازرگانی در روئین دز درآمد و
ارجاسب را بکشت و پادشاهی توران بیکی از فرزندان اغریرث
داد چون اسفندیار با ایران مظفر باز آمد و از پدر پادشاهی طلبید
گشتاسب از جهت آنکه از رستم آزرده بود او را بجنگ رستم
فرستاد بر و دست یافت و او را به تیر گز هلاک کرد مدت پادشاهی
گشتاسب صد و بیست سال از آثار گشتاسب قلعهٔ سمرقند و دیواری
درمیان ایران و توران صد و بیست فرسنگ از آن سوی سمرقند
و شهر بیضا بفارس است و از حکما که در زمان وی بوده اند سقراط
و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر بوده است و مدفن او در فارس است
بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بحکم وصیت
پادشاه شد و بکین پدر بجنگ خاندان رستم شد و فرامرز بن
رستم را بکشت و زال را محبوس گردانید پس خلاص داد و رستم در آن
حال در چاه بمکر برادر مجروح شده بود و بدان درگذشته بهمن
ولایت بسیار در حکم آورد و بخت النصر را از بابل معزول کرد
و کیرش از اسباط جاماسب بن لهراسب که مادرش از یکی از انبیای
بنی اسرائیل بود بعوض فرستاد بفرمود تا جملهٔ بنی اسرائیل را
به بیت

به بیت المقدس آوردند و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان گمارد
و کیرش ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر علیه السلام باتفاق ایشان
رعایت بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشان را باز بمقام خود گسیل کرد
و بیت المقدس را عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود
و زنش از نژاد رحبعم بن سلیمان علیه السلام او را پسری ساسان
نام بود و دختری همای نام بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد
ساسان از رشک بعبادت مشغول شد مدت پادشاهی او صد و
دوازده سال از اکابر حکما که در عصر او بودند بقراط طبیب و بقراط طبیب
بوده است همای بنت بهمن زنی با خرم و رای بوده و سیرتی
پسندیده داشت بحکم وصیت پدر پادشاه شد از پدر حامله شد
وضع حمل پسری آورد حب شاهی بر پسر غالب آمد او را در صندوقی
نهاد و بآب انداخت گازری آن صندوق را بگرفت و پسر را داراب
نام کرد و بپرورد چون بحد بلوغ رسید گوهر پادشاهی بر گازری
فزونی آورد بسلاح ورزیدن مشغول شد و با لشکری که مادرش
بجنگ رومیان میفرستاد ضم شد امیر لشکر در راه در و آثار دولت
مشاهده میکرد چون بروم رسیدند مردی بسیار کرد احوال او
با همای تقریر کردند تفحص احوال او نمود محقق شد که پسر اوست

پادشاهی بدو تسلیم کرد و خود کرانه کرید و بعضی کویند که چهل مناره
و خانهٔ عظیم که در وسط اصطخر بوده است و مسلمانان آنرا مسجد
ساخته اند و امروز بغایت خرابست وی ساخته است مدت پادشاهی
همای سی و دو سال از آثار او شهر جرباذقانست **داراب** بن بهمن
بجای مادر پادشاه شد و او پادشاهی با عدل و رای بود و بیشتر
ملوک عجم متابع و منقاد وی بودند و صاحب خبران تعیین کرده
تا خبر زودتر رسانند و جهت ایشان در منازل اسب بست داراب
دختر فیلقوس را بخواست و بسبب بوی ناخوش که از دهانش می آمد
او را پیش پدر فرستاد و دختر از داراب باسکندر حامله بود چون بزاد
فیلقوس کفت از منست و داراب را پسری دیکر دارا نام بود او را
ولی عهد کردانید مدت پادشاهی او دوازده سال بود بیشتر مقام
وی بفارس بود و از آثار وی شهر داراب جرد و کورهٔ کبدان منسوبست
و از حکیمان که در عصر او بوده اند افلاطون الهی که شاکرد سقراط است
دارا بن داراب بحکم وصیت پدر پادشاه شد میان او و اسکندر
رومی بر سر بعضی خراج از ولایت ایران که بتصرف رومیان بود
مخاصمت افتاد آهنک جنک یکدیکر کردند و دو مرد همدانی از کسان
دارا وی را زخم زدند و بلشکر اسکندر کریختند اسکندر فی الحال

بیامد و سر وی بزانو نهاد و سوکند مغلظ خورد که من نفرمودم
و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس کرد که کشندکان مرا بکشد
و دختر وی زن کند و بر اولاد ملوک فرس بیکانه بکمارد و ایشان را خوار
ندارد اسکندر از وی بپذیرفت و بر آن وفا کرد و از بخت سلوک
طوایف بکماشت و نخواست که مخالفت عهد کند و نیارست از
اقارب دارا کسی قایم مقام داشتن مبادا که مستولی شوند و از
وی و اولاد وی کینه خواهند و نیز کویند که ارسطاطالیس
تلمید افلاطون ابدین اشارت کرد تا اسکندر را بر قتل پادشاه
زادکان اقدام ننماید مدت پادشاهی دارا چهارده سال از آثار
او شهر ابهرست **اسکندر** بن داراب که لقب او ذو القرنین است
و بعضی کویند که اسکندر پسر فیلقوس رومی است بعد از برادر بپادشاهی
ایران بدو رسید و او تمامت ایران و جهان در ضبط آورد و بطلب
آب حیوان رفت و خضر علیه السلام بر مقدمهٔ او بود بآب حیوان
رسید و از آن بخورد و اسکندر محروم ماند ارسطاطالیس حکیم
وزیر او بود حکمت و فلسفه و منطق و مجسطی و اقلیدس و هیأت
و غیر آن از ایران بروم بفرستاد از آثار اسکندر سد یأجوج
و مأجوج است بمشرق و اسکندریه بمغرب و دمشق بشام و مرو و هراة

درخراسان وسمرقند در ماوراء النهر وبردع آران وبقول بعضی
مورخان سد یاجوج وماجوج اسکندر اکبر ساخته است وطلب آب حیوة
نیز او کرد چون اسکندر رحلت خواست کرد جهان بر ملوک طوایف
بخش کرد ودر ایران نود پادشاه معین فرمود چنانکه هیچ یک فرمان
دیگری نبردی وبدین سبب کس بروم حکم نکرد مدت پادشاهی او
چهارده سال وفات او در شهر زور بوده است دران وقت سی کس
از اعاظم حکما بر سر او حاضر بودند وهریک سخنی مناسب حال
مشتمل بر موعظت ونصیحت بگفتند ارسطاطالیس از جمله ایشان
بوده است واسکندر را اجزای ماسکه مالیدند ودر تابوت طلا
نهادند وباسکندریه فرستادند مادرش اورا از تابوت طلا بیرون
آورد ودر تابوتی از سنگ مرمر که از مصر آوردند ودر اسکندریه
دفن کرد وابق وعذرا معاصر او بودند بعد ازو ملک بپسر او
روشن نام که شاگرد ارسطاطالیس بود عرض کردند قبول نکرد وبعلم
وعبادت مشغول شد از اهل بیت مردی را اوعوس نام بپادشاهی
برداشتند واورا بطلیموس گفتند ومعنی این ملک بزرگ بود
چنانکه ملک عجم را کسری میخوانند وملک یونان تا مصر وشام و
مغرب تا حد عراق ولب دجله در حکم او شد وبنی اسرائیل را بر بیت

بیت المقدس نیکو داشت ولیکن تنی از ایشان مصر کرد وترویج دین
شریف کرد واوعوس بعد از سی وهشت سال از پادشاهی درگذشت
وبعد ازو دقیانوس بپادشاهی نشست واو بود که اصحاب کهف از
وی بگریختند وبکهف افتادند وبعد ازو مردی دیگر بپادشاهی
رسید نام او عرسطوس چون از پادشاهی او پنجاه وشش سال بگذشت
عیسی مریم از مادر بزاد ومیان عیسی واسکندر صد وشش سال
وبعضی زیاده ازین نیز گویند **فصل سیم** در ذکر ملوک
طوایف از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد
وهجده سال ایران ملوک طوایف داشته اند وایشان بایکدیگر
کوشش بسیار مشکل کردندی لاجرم مردم در عهد ایشان در
تحصیل علوم میکوشیدند واهل عالم در علم بدرجه اعلی رسیدند
وازیشان سر فرقه که بیست ویک پادشاه بودند از دیگران بزرگتر
بودند **فرقه اول** ابطمش رومی چون اسکندر جهان بر
ملوک طوایف بخش کرد خراسان وعراق وبعضی از فارس وکرمان
بدو داد مدت چهار سال مباشر بود تا بردست اشک بن دارا
کشته شد **فرقه دوم** اشکانیانند دوازده پادشاه
مدت حکومتشان صد وشصت وپنج سال **اشک** بن دارا

در زمان عمش اسکندر از بیم او پنهان شد بعد از آن بر ابطحش
خروج کرد و او را بکشت ملک ابطحش او را مسلّم شد با دیگر
پادشاهان اطراف مقرّر کرد که نام او بر بالای نامهای خود نویسند
و او نیز از یشان باج نخواهد و بوقت تشویش لشکر مدد یکدیگر
دهند و عزل و نصب هیچکس بدست دیگری نباشد مدّت پادشاهی
او پانزده سال **اشك** بن اشك بن دارا بعد از پدر بحکم ارث
پادشاه شد و مدّت هفت سال حکم کرد و در گذشت **شاپور**
بن اشك بن دارا اورا پادشاهی بزرگ خوانند بعد از برادر
پادشاهی بدو تعلّق گرفت و او بجنك روم رفت و خلقی
بیشمار بقتل آورد و از اموال و خزاین که اسکندر برده بود بسیار
باز آورد مدّت پادشاهی او شش سال **بهرام** بن شاپور
بن اشك بعد از پدر بحکم وصیّت پادشاه شد و مدّت یازده سال
پادشاه بود و در گذشت **بلاس** بن بهرام بن شاپور پس از پدر
ملك تعلّق بدو گرفت و مدّت یازده سال در پادشاهی بماند
و در گذشت **نرسی** بن بلاس بن شاپور بن اشك بعد از
پدر پادشاه شد چهارده سال در پادشاهی بماند و در گذشت
فیروز بن هرمز بن بلاس بن بهرام بعد از عم پادشاه شد

مدّت هفت سال در پادشاهی نشست و نماند **بلاس** بن فیروز
بن هرمز بعد از پدر پادشاه شد و مدّت دوازده سال حکم
کرد و بگذشت **خسرو** بن بلاس بن فیروز بعد از پدر
پادشاه شد و مدّت بیست سال در پادشاهی بماند و در گذشت
پلاسان بن بلاس بن فیروز مرغزار پلاسان اصفهان
بدو منسوبست بیست و دو سال در پادشاهی بماند و در گذشت
اردوان بن بلاسان بعد از پدر پادشاه شد و سیزده سال در
پادشاهی بسر برد و در جنك اشغانیان کشته شد **فرقهٔ**
سیم اشغانیانند از نسل فریبرز بن کاوس هشت
پادشاه مدّت ملکشان صد و پنجاه و سه سال **اشغ** بن
اشغ با اشکانیان جنك کرد و دولت از خاندان ایشان بیرون
آورد و ملك برو قرار گرفت با ملوک طوایف همان شرط کرد
مدّت بیست و سه سال در پادشاهی بسر برد و در گذشت **خسرو**
بن اشغ بحکم وصیّت بعد از پدر پادشاه شد و نوزده سال پادشاه
بود **بلاس** بن اشغ بعد از برادر پادشاه شد دوازده
سال پادشاه بود و در گذشت عیسی پیغمبر در عهد او متولّد
شد **گودرز** بن بلاس بن اشغ اورا گودرز بزرگ خوانند

کین عیسی علیه السلام از بنی اسرائیل او باز خواست مدت سی سال
پادشاه بود نرسی بن کودرز بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد
مدت بیست سال در پادشاهی بماند موبد و رایزن در عهد او
پادشاه خراسان بودند از قبل او نرسی بن نرسی بن کودرز
بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد و مدت ده سال حکم راند و
نماند نرسی بن نرسی بن کودرز بن بلاس بعد از پدر پادشاه
شد پادشاه روم بعهد او قصد ایران کرد او از پادشاهان طوایف
مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد مدت یازده سال در
پادشاهی بماند و در گذشت اردوان بن نرسی بن نرسی بن کودرز
و او آخر ملوک طوایف بود بعد از پدر پادشاه شد و مدت سی
و یکسال در پادشاهی بماند و در جنگ اردشیر بابکان کشته شد
و دولت ملوک طوایف سپری گشت فصل چهارم در ذکر
ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند سی و یک پادشاه مدت
ملکشان پانصد و سی و یک سال اردشیر بابکان بجد مادری
منسوبست ببابک و این بابک از قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر
بابک میان فارس و کرمان بدو منسوبست و پدر اردشیر ساسان
نام بود از نسل ساسان بن بهمن و پدر اردشیر شبانی بابک کردی

بابک در حق او خوابی دید از نژادش پرسید اظهار کرد بابک او را عزیز
کرد و دختر بدو داد اردشیر از و متولد شد چون بحد بلوغ رسید
بخدمت اردوان رفت و با سریتی از سراری او سر بر آورد و هر دو
بگریختند و بفارس رفتند اردوان رفت او را بظاهر ری بعد
از محاربه بکشت و بر ملک مستولی شد و دخترش را زن کرد دختر
بفریب برادر اردشیر را زهر خواست داد اردشیر دریافت و او را
بوزیر داد تا بکشد زن گفت حامله ام چون اردشیر را فرزند نبود
وزیر او را زنهار داد و خود را خصی کرد بعد از نه ماه شاپور از و
متولد شد و وزیر او را بپرورد و در ده سالگی در حالت گوی باختن
بر اردشیر ظاهر گشت وزیر احوال عرض داشت اردشیر وزیر را
نوازش کرد آل برامکه از نسل آن وزیرند اردشیر پادشاهان ملوک
طوایف را هر کدام که مطاوعت او کردند و خراج پذیرفتند بگذاشت
و هر کدام که مخالفت کردند نگذاشت و اگر بعد از محاربه بمطاوعت
در آمدند مقبول داشت و از آثار اردشیر حوزه فارس است
که عضد الدوله دیلم آنرا خیرا باد نام کرد و شهر گواشیر که دار الملک
کرمانست و در اول برد اردشیر میخواندند و اهواز و بند رود
سرقان بخوزستان و جزیره بدیار بکر و بحرین بدیار فارس و زنجه

بقزوین که اکنون دیه است و بهمن بکیلان که اکنون بکرجیان مشهورست
وبند در میان سیستان و کرمان و شهری از مداین سبعه بعراق
و برماشیر دیم واکنون ازان اثر نیست و آب زنده رود در صفاهان
میان رعایا بخش کرد و نصیب ولایت مقرر کردانید مدت
پادشاهی او اردشیر چهل سال و دو ماه و او پادشاهی بود بعدل
و سخاوت و رای و شجاعت و در عدل و سیاست قاعدهای نهاد
که پیش از وی ننهاده بودند و اورا وصایا و عهودست بغایت
خوب و در اواخر سلطنت حکم وی بر اکثر ربع مسکون نفاد یافت
شابور بن اردشیر بابکان پادشاهی بود بعدل و شجاعت
بعد از پدر سی و یکسال و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان
عمارت بسیار ساخت از جمله نیشابور که طهورث بنا کرده بود
واسکندر خراب کرده آبادان کردانید و در شعبی که از صوب آن
شهرست غاری هست و صورت شاپور را از سنگ تراشیده بشکل
ستونی در میان غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی چند کرده اند
و جند شاپور بخوزستان او ساخت و بهر ولایت روستاهای
بسیار ساخت و شابور لفظی تازی است یعنی پسر ملک هرمز
بن شاپور مردی بود با جمال و قوت و بها و علم و مدت دو سال

پادشاهی کرد از آثار او شهر رامهرمز بخوزستان و دستکره میان
بغداد و خوزستانست بهرام بن هرمز چون بعد از پدر
پادشاه شد شیعهٔ مانی را معزز و مکرم داشت و بخود شان
نزدیک کرد تا مانی بروی اعتماد کرد و پیش وی حاضر شد بهرام
وی را تعظیم کرد تا اتباع او را جمله بدست آورد آنگاه حکما را جمع
کرد با مانی بحث کردند و ملزمش کردانیدند کفر او مبین شد
و توبه بروی و امتش عرض کردند قبول نکرد بفرمود تا پوستش
بیرون کردند و کاه در آکندند و بیاویختند و تابعانرا بفرمود تا
مصرانرا هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود بفرمود تا
در زندان محبوس داشتند و مذهب وی ازین سبب بر طرف شد
گویند اثر او در چین مانده است و مدت ملک او سه سال و سه ماه
بود از آثار او چیزی مشهور نیست بهرام بن بهرام بن هرمز مردی
بغایت نیکوسیرت بوده مدت ملکش بیست سال از آثار وی چیزی
ظاهر نیست مقام وی بجندشاپور بوده بهرام بن بهرام بن بهرام
بن هرمز او را سکانشاه خواندند و بهرام بهرامیان نیز گویند
بعد از پدر مدت چهار ماه حکم کرد نرسی بن بهرام بن بهرام
بن بهرام بعد از پدر بر سر سلطنت نشست و مدت نه سال

درحکومت ماند هرمز بن نرسی بعد از پدر پادشاه شد واول
پادشاهی از اکاسره که بنفس خود بدیوان مظالم نشست او بود
سیرت نیکو داشت وداد مظلوم دادی مدت نه سال جهان در تحت
فرمانش بود از آثار او روستاهای بسیار در ولایت خوزستان است

شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام
بوقت وفات پدر هنوز متولد نشده بود وهرمز هیچ فرزند نداشت
ارکان دولت او احتیاط کردند مادر شاپور حامله بود پادشاهی
بدو دادند بعد از چهل روز شاپور متولد شد طفل را بر تخت
خوابانیدند وتاج بالای سر او آویختند چون او کودک بود ملک
پرآشوب شد از عرب طایر غسانی لشکر کشید وتختگاه ساسانیان
غارت کرد وخواهر هرمز را اسیر کرد چون شاپور بحد مردی رسید
بجنگ طایر رفت دختر طایر ملکه نام با او متفق شد واورا
در قلعه راه داد طایر را بکشت وبسیاری از قوم عرب را بقتل رسانید
چون از قتل ملول شد فرمود تا شانهٔ اعراب بیرون میکردند
وایشان از سختی میمردند اعراب اورا بدین سبب ذوالاکتاف
خواندند از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مالک
بن نضر پیش او رفت واورا از سبب آزار اعراب پرسید شاپور

گفت از منجمان شنیدم که از عرب شخصی خیزد که ملوک عجم را براندازد
بدین کینه این قتل میکنم مالک گفت شاید که قول منجمان دروغ
باشد واگر راستست والبته خواهد بود اولی که قتل کمتر باشد تا
آن صاحب دولت را نیز کینه کمتر شود بدین سخن شاپور دست
آزار عرب بداشت شاپور برسم رسل پیش قیصر روم رفت قیصر
اورا بشناخت بگرفت ومحبوس کرده بایران آمد وخرابی بسیار
کرد ودرین ملک متمکن شد شاپور بمدد کنیزک که بر او عاشق شد
از زندان بگریخت وبا آن کنیزک بایران آمد ودر زمین قزوین
هیچ جا آرام نگرفت دران زمین باغی که اکنون بشاپوران مشهورست
شاپور ساخته ودران وقت باغی کوچک وصومعه یزدان پرستی
بود نزول کرد از حال ایران استکشاف مینمود صومعه دار با او
گفت وزیر شاپور در رودبارست وامیر لشکر در سروناز [illegible]
هر دو را اشارت کرد بخدمتش پیوستند باتفاق بر قصد قیصر بجانب
بغداد روان شدند وبر سر قیصر رسیدند واورا دستگیر کردند
ملک شاپور را صافی شد شاپور زمین قزوین را بر خود مبارک
دانست فرمود انجا شهری بسازند معماران بعمارت مشغول شدند
دیلمان مزاحم ایشان می شدند هرچه ایشان بروز می ساختند

دیلمان بشب خراب میکردند معماران بحضرت شابور انها کردند
شابور بدفع اعراب و دیگر طامعان مشغول بود بالکار دیلمان
نمی پرداخت جواب فرستاد که دیلمانرا بمال مشغول کنید و شهر
بسازید چنین کردند و شهرستان بساختند آغاز عمارت قزوین
در ماه ابار سنه ست و ستین و اربعمایه اسکندری بطالع جوزا
جمعی از لشکریان جهت دفع شر دیلمان در آنجا ساکن شدند
چون شابور دفع طامعان ملک کرد بجنگ دیلمان آمد و تا کنار
دریای خزر برفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نکرد و هرچه
بغارت لشکریان ازان برده بودند بعضی بسوخت و بعضی در زیر گل
کرد و از بردن آن عار داشت و در تاریخ گزیده آورده است که مانی
صورتگر در زمان شابور ذوالاکتاف دعوی پیغمبری کرد و بعضی
گویند که در زمان شابور بن اردشیر و صاحب نظام التواریخ
و حمزه اصفهانی برانند که در زمان بهرام اول بوده چنانچه
مذکور شد و دعوی پیغمبری بآن کردی که خطهای دراز و کوتاه
کشیدی و دایرها نمودی بی پرکار و مسطر چنانچه به پرکار و مسطر
احتیاط رفتی تفاوت نبودی و صورت ربع مسکون بر کوهی
نگاشته بود چنانکه تمامت شهرها و دریاها و کوهها و رودها

ازان معلوم می شد و پیراهنی نیز ساخته بود که چون پوشیدندی
مرهمی بودی و چون ازتن برکندی نامرهمی اما در مناظره با علما
دروغ زن شد و کشته گردید از آثار شابور شارستان قزوین
که اکنون محله‌ایست ازان و شهر مداین و تجدید عمارت انبار و
جوزه شابور که آنرا سوس خوانند و چند شهر در سجستان
و سند بساخت مدت عمر و پادشاهی او هفتاد و دو سال
اردشیر نیکوکار برادر شابور ذوالاکتاف بود از مادر
چون پسر شابور کوچک بود پادشاهی بدو دادند تا چون شابور
بن شابور بزرگ شد بدو سپرد اردشیر مردی عاقل بود با مردم
در دولت نیکو زیست و نیکوئی کرد بدین سبب نیکوکار لقب
یافت مدت دولت او دوازده سال **شابور** بن شابور
ذوالاکتاف بعد از عم پادشاه شد شکار دوست بود در نخچیرگاه
بادی سخت برآمد و ستون بارگاهش بشکست و بر سرش آمد و بدان
درگذشت مدت پادشاهی او پنج سال و چهار ماه شروین و حودین
معاصر او بودند قیصر روم را پسر کوچک بود بوقت مرگ نزد
شابور فرستاد که کسی را بفرستد تا ملک مضبوط نگاه دارد چون
پسر بزرگ شود تسلیم کند شابور شروین را رخصت مراجعت

نداد شروین تا عهد بهرام کور در روم باند **بهرام** بن شاپور
ذو الاکتاف ظالم وجبار صفت بود داد کس ندادی مدت سیزده
سال در پادشاهی باند ودر کذشت **یزدکرد** بن بهرام
بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد یکسال حکم کرد فارسیان اورا
در عداد پادشاهان نیاورده اند اما حمزه اصفهانی و مورخان
بر درستی احوال او مبالغه نموده اند **یزدکرد بزه کار** بن شاپور
بعد از برادر زاده حاکم و پادشاه شد عظیم ظالم و ستمکار بود
فارسیان اورا بزه کار لقب کردند مدت پادشاهی او بیست و یکسال
و نیم در عهد او اکثر ایران از ظلم خراب شد **بهرام کور** بن
یزدکرد بن شاپور بعد از پدرش ارکان دولت بسبب ظلم یزدکرد
اورا اختیار نکردند و پادشاهی بکسری نامی دادند بهرام با او
منازعت کرد بمحاربت انجامید بهرام رنج لشکر نخواست و کفت
دعوی من و اوراست تاج بر تخت می نهیم و دو شیر کرسنه در پای
تخت می بندیم هر که شیران را بکشد و تاج بردارد پادشاهی اوراست
کسری کفت من صاحب ملکم و تو مدعی بتست ترا باید بهرام شیرانرا
بکشت و تاج برداشت پادشاهی برو مقرر شد بر جراحاتی که پدرش
کرده بود مرهم نهاد و بعدل و داد کوشید و بکردار نیکو مردم را

هواخواه خود کردانید بغایت مردانه بود تیر او خطا نرفتی شکار دوست
داشتی و خر کور بسیار کشتی بدین سبب اورا بهرام کور خواندند زمان او
زمان عشرت و طرب بود مردم تا نیمروز بکسب مشغول بودندی و نیمه
دیکر بعشرت کار مطربان رواجی عظیم کرفت بهرام کور از هند دوازده
هزار لوری بجهت مطربی مردم بیاورد و نسل ایشان هنوز مطربی
می کنند بهرام بعشرت مشغول بود و کار ملک بوزیر کذاشته بود
وزیر ولایت خراب کرد و لشکر را مرسوم نداده بود روزی بر سبیل
شکار بیرون رفت بر در خیمهٔ چوپانی سکی را از درخت آویخته بود
موجب پرسید کفت این سک بدین کلهٔ من معتمد بود ناکاه نقصان
در کله می آمد و موجب معلوم نمی شد متفحص شدم این سک با
ماده کرکی الفت کرفته بود و با او در ساخته و کرک کوسفندان را
تلف میکرد بهرام ازین سخن متنبه شد و متفحص احوال وزیر کشت
کناه بیشمار داشت اورا سیاست کرد مدت پادشاهی او شصت و سه سال
بود و تا بر کورش نوشتند ازین جهان هر کامی برداشتیم بنا کام
بکذاشتیم **یزدکرد** بن بهرام کور بن یزدکرد بعد از پدر پادشاه
شد مدت پادشاهی او هجده سال **هرمز** بن یزدکرد بن بهرام
کور بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد برادر مهترش فیروز

بپادشاه هیتال التجا ساخت وبا او جنك كرد واورا اسیر كرد اسید
مدت پادشاهی او یکسال **فیروز** بن یزدکرد بن بهرام کور بعد
از ظفر برادر پادشاه شد در زمان او قحطی عظیم خاست هفت سال
خراج برداشت تا ضعفا و رعیت مستاصل نکردند سیرت پسندیده
داشت داد مظلومان نیکو دادی مجرم بزندان نفرستادی وهم در
مجلس حکم جزا بامضا رسانیدی اورا باخوش نواز ترك مصاف
افتاد وکشته شد مدت پادشاهی او ده سال بود **بلاس** بن فیروز
بن یزدکرد بعد از پدر پادشاه شد برادرش قباد ازو بگریخت
بعد سوفرای که از پهلوانان جهان بود برفت وخوش نواز را بکشت
مدت پادشاهی او پنج سال **قباد** بن فیروز بن یزدکرد بعد از
برادر پادشاه شد در زمان او مزدك علیه اللعنة دعوی پیغمبری کرد
ومال وزن همه مشترك کرد اسید قباد بدو بگروید جهان بر قباد
بشورید عزلت یافت وبرادرش جاماسب بجای او نشست اما
مورخان نام اورا در بین پادشاهان نیاورده اند باز بعد پادشاه
هیتال قباد پادشاه شد وملك برو قرار گرفت نوشیروان بن قباد
مزدك واتباع اورا دفع کرد وجهان از شر او پاك شد از آثار قباد
اوجان وحلوان وشهراباد جرجان وچند موضع در طبرستان

مدت پادشاهی قباد شصت وچهار سال **انوشیروان عادل** بن قباد
بعد از پدر پادشاه شد واورا کسری کفتند وهر که بعد ازو بود اورا
کسری خوانند انوشیروان عادت وآیین نیکو نهاد وترتیب ملك و
ضبط لشکر بکروه کروه کرد دفتر عارض وعرض او پیدا کرد وابو
ذرجمهر را وزارت داد بعد از مدتی عزم روم کرد وملك روم بکرفت
وقیصر را در فرمان خود در آورد وبرو خراج نهاد وروم برو باز
کذاشت بر قرار انکه هر چند سال بدرکاه آید وچون از فتح روم فارغ
کشت بماوراالنهر رفت وباخاقان صلح کرد بشرط انکه تا فرمانبر انوشیروان
باشد ودختر وی بخواست وباتفاق بمحاربهٔ هیاطله رفتند و
ایشانرا قهر کردند وبجانب هند وچین رفتند ایشان صلح کردند
وخراج ممالك بر خود کرفتند چون باز کشتند از دربند خبر آمده
بود که قپچاق مستولی شده اند انوشیروان آهنك ایشان کرد وآن
جماعت را قمع فرمود ودربند معمور کردانید وجمعی از لشکریان آنجا
بداشت تا آن ثغر نکاه میدارند وبفرمود تا حصنها ساختند و
پلها عمارت کردند وراهها نکاه داشتند از دزدان ومفسدان
کیلان ودیلمان اورا مسخر شد کتاب کلیله ودمنه وشطرنج در
عهد او از هند بایران آوردند ووزیر او بزرجمهر در مقابل شطرنج

در عهد او از هند بایران آوردند وزیر ابوزرجمهر در مقابل شطرنج
نرد ساخت در ایام او سیف ذی الیزن از ابنای ملوک حمیر نزد وی
آمد واستمداد کرد بر مسروق بن ابرهه که سورة الفیل در شان پدرش
آمده است انوشیروان مدد داد تا یمن از ایشان مستخلص کرد وبالجمله
انوشروان عادل جهان را بنام نیکو وداد وانصاف بگرفت وچون هفده
سال از پادشاهی او بگذشت عمارات عالم بدانجا رسید که اسحاق از یکجاه
جریب زمین خراب هرچند در ممالک او جستند نیافتند ومهتر
وبهتر آفرینش پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه در آخر زمان وی
بوجود آمد وآن روز آتشکدها فرو مرد ودریای ساوه خشک شد
ودوازده کنگره از ایوان کسری بیفتاد انوشروان ازان متفکر شد
این حال با سطیح کاهن گفتند سطیح گفت این دلالت کند بولادت
نبی عربی واستیلای امت وی بر جمله آتشکدها بعدد هر کنگره که
افتاده یکی از قریش پادشاهی کند پس از ایشان منقطع شود
از ابنای وی رومیه است بشکل انطاکیه ساخته است بجنب مداین
وپیوسته در بارگاه وی چهار کرسی زرین بودی یکی از برای ابو جعفر حمیر
دوم برای قیصر روم • سیوم جای ملک چین • چهارم ملک قبچاق را
بودی مدت ملکش چهل وهشت سال گورش جبل الحمری بغز بود

تا بر گورش نویسند که هر چه از پیش فرستادیم ما را ذخیره است
پیش کسی که جزای نیکی نکاهد ودر بدی نیفزاید لا یکون العمران
حیث یجوز السلطان هرمز بن نوشیروان بعد از پدر پادشاه
شد ظالم وستمکار بود ارکان دولت کسری را بیا نهای نا واجب بر
انداخت وخراج زیادت کرد بدین سبب ارکان دولت ورعیت
ازو متنفر شدند وپادشاهان بیگانه هوس ملک ایران کردند
ساوه شاه از ترکستان با لشکر بیشمار بطرف خراسان آمد پادشاه
دشت خزر وقیصر روم وقوم عرب بر آهنگ ایران لشکر کشیدند
هرمز متحیر شد موبد موبدان تدبیر کرد تا پادشاه دشت و
خزر وقیصر روم وقوم عرب را بهدایا خشنود کردانید تا باز
کشتند وبهرام چوبین را با لشکری گران بجنگ ساوه شاه فرستاد
وبهرام او را در جنگ بکشت وبا پسرش تا بی حرمتی کرد از غنیمت
انچه لایق پادشاه باشد جهت خود تصرف کرد هرمز ازین حرکت
برنجید وخلعت زنانه پیش او فرستاد بهرام برو عاصی شد و
پسرش پرویز را برو متهم کرد وسکه بنام پرویز زد پرویز از
پدر بترسید بگریخت وبولایت ارمن رفت وبر دختر پادشاه انجا
شیرین نام عاشق شد چون هرمز ظلم کم میکرد ارکان دولت

او را خلع کردند و میل کشیدند مدت ملک هرمز دوازده سال

بهرام چوبین بقولی از فرزندان کرکین میلاد بود و بقولی از تخم
یزدگرد بزه کار بدعوی خدمتکاری هرمز هوس پادشاهی بکین
خواستن هرمز پیش رود نهروان او را با پرویز ملاقات افتاد و بجائی
انجامید پرویز منهزم شد بهرام بر ملک مستولی شد پرویز بمدد
خالان خود بندویه و بسطام بروم رفت و دختر قیصر روم مریم را
در نکاح آورد و بمدد لشکر قیصر بایران آمد و بر در اوجان با بهرام
جنگ کرد بهرام شکسته بخراسان گریخت و انجا پیش بروده خاقان
چین رفت و دختر او را بخواست پرویز بفرستاد و یکی را بفریفت
تا او را هم آنجا بکشت مدت استیلای بهرام بر ایران دو سال و کسری

خسرو پرویز بن هرمز بن انوشروان عادل از و تا اردشیر
همه پدر ست و هم پادشاه بودند بعد از بهرام چوبین پادشاهی
برو قرار گرفت کسانی که پدرش را کشته بودند اگر چه خالان او بودند
و او بعضی ایشان از ورطه بهرام چوبین خلاص شده بود بقصاص پدر
بکشت فارسیان در شرح بزرگی او مبالغه کنند و چنین گویند که
ملوک شروان از نسل ویند گویند پانزده هزار کنیزک مطربه و
خدمتکار و شش هزار خادم و حارث و بیست و سه هزار و پانصد

اسب بارگیر عربی و رومی و استر زین داشت و نهصد و شصت
زنده پیل در حضرت اوی بودند غیر انچه در شهرها داشت و چون
سوار شدی دویست کس با مجمرهای زرین در حوالی او رفتندی
تا باد بوی خوش بدو رسانیدی و هزار آدمی و چهارپای بر رهگذر
آب پاشیدندی تا گرد فرو نشستی و او بروی خوب و لطف و
حسن خلق و زور و دلیری و قوت شهوانی سرآمد زمان خود
بود و آنچه او را بود دیگری را نبود اول انکه پاره طلا داشت نرم
چون موم هر شکلی که خواستی بی آتش از ان ساختی و دستی از عاج
با پنج انگشت چون او را فرزندی خواست شد آن پنجه را در آب
نهادی چون فرزند متولد شدی آن انگشتان فراهم آمدی پنجم
طالع گرفتی و احتیاج نبودی از حرم خبر پرسیدن و کاسه
چون آب بخوردندی بی انکه آب درو ریزد باز پر شدی و فیل
سپید که در عهد او در ایران بچه آورد و با ایران فیل متولد نمی شد
و باربد مطرب که تا غایت مثل او درین علم نبوده است او را جهت
بزم پرویز سیصد و شصت و شش نوا بود هر روز یکی گفتی و
استادان موسیقی را قول او حجت است و گنج باد آورد و آنچنان
بود که میان او و قیصر مخالفت افتاد پرویز آهنگ ملک او کرد در کنار

دریا قیصر از بیم خزاین آبا و اجداد خود تمام در کشتی نهاد تا در
جزایر دریا بنهد باد آن کشتیها را بمنزل پرویز رسانید و آن همه
خواسته روزی او شد چون از ملك پرویز نوزده سال بگذشت
پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بشرف وحی مشرف شد و چون
از وحی نوزده سال بگذشت به پرویز نامه کرد و او را باسلام خواند
پرویز از آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم نام خود بالای نام او نوشته
بود برنجید و نامه بدرید چون آن خبر به پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم رسید در حق او فرمود که مَزَّقَ اللهُ مُلْكَهُ كَمَا مَزَّقَ
کتابی و مستجاب گشت و پرویز بباذان که ملك یمن بود نامه
کرد که بفرست تا اینکه در تهامه دعوی پیغمبری میکند باز بدین
قوم خود رود والا او را بمن بفرست باذان فیروز دیلمی را با
چند معروف دیگر بفرستاد چون این حکایت در حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشتند رسول فرمود که پرویز را
دوش کشتند شما این حکایت را برای که میکنید ایشان تاریخ
ضبط کردند و بعد از مدتی خبر قتل او برسید موافق قول
پیغمبر صلی الله علیه وآله بود که پرویز کشته شد آن جماعت جمله مسلمان
شدند و سبب کشتن او آن بود که پرویز بدخوی بود اکابر دد

سر بایکدیگر مواطات کردند و پسرش شیرویه را بران داشتند
که پدر را محبوس کرد و از وی راضی نشدند تا بفرمود او را بزه
کمان هلاك کردند و این واقعه در شب سه شنبه بیستم جمادی الاولی
سنه سبع من الهجرة النبویة واقع شد شش ساعت از شب مذکور
گذشته از آثار وی قصر شیرین و ایوانی که در بیستون کوه می ساخت
تمام نشد مدت پادشاهی پرویز سی و هشت سال **شیرویه**
بن پرویز بعد از قتل پدر پادشاه شد سلطنت بر و قرار نگرفت
او بدین سبب برادران و اقربای خود را بکشت بدی کار او برنج
تن مبتلا شد و بعد از شش ماه بمرد مدت عمرش بیست و دو
سال **اردشیر** بن شیرویه بعد از مرگ پدر پادشاه شد کودک
بود بعد از یکسال و نیم بر دست بنده کشته شد **فرائن** امیری
بود از امرای پرویز بعضی نام او شهرایران و بعضی شهرابداد
نوشته اند حاکم ملك روم بود چون دولت ساسانیان روی در
انحطاط نهاد او طمع در ملك کرد بتغلب و استیلا پادشاه
شد و مدت دو سال حکم کرد ارکان دولت با او نساختند و
او را بکشتند و رسنی در پای او کردند و در محلتها کشیدند
و منادی ندا میکرد که هر که نه از خاندان ملك باشد و دعوی

پادشاهی کند سزای او اینست **پوران دخت** بنت پرویز چون
از اهل بیت کسری کس نیافتند مگر آن دختر لشکر عجم پادشاهی بدو
دادند زنی عاقله بود پیغمبر صلی الله علیه وآله در عهد او بدار
القرار رحلت کرد مدت پادشاهی او یکسال و چهار ماه بود **آرزمی**
دخت بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد بغایت جمیله و عاقله
بود و امیر لشکر خواست که با او عشق بازی کند او را بخلوت راه
داد و بکشت مدت حکمش چهار ماه بود **فرخ زاد** بن پرویز از
طریق شکر نام اصفهانی حاصل شده بود نسب او مصدّق
نمیداشتند چون از آن نسل دیگری حاضر نبود بدو دادند قریب
یک ماه حکم کرد و بروایتی شش ماه و بر دست بنده کشته گشت
یزدگرد بن شهریار بن پرویز آخر ملوک عجم بود چون شیرویه
ابن پرویز اقربای خود را بکشت دایه او را بفارس گریزانید و
آنجا بپرورد و او بطبع عزلت خواستی چون در آن نسل جز وی
نبود پادشاهی بدو دادند در زمان او کار اسلام قوی شده
بود و دولت عجم ضعیف گشته چون لشکر اسلام بجنگ آمدند
یزدگرد رستم فرخ زاد را برابر فرستاد رستم فرخ زاد منجم
بود و آنست که دولت اکاسره بآخر رسیده است میخواست که

صح

صلح کند میسر نشد و رستم فرخ زاد در آن جنگ کشته شد
لشکر اسلام قوت گرفت یزدگرد از عراق بخراسان رفتند در مرو
الرود دو ماه حرب کردند ماهوی او را بلشکر مدد داد هوس
عراق کرد باز خبر یافت که بیژن پادشاه ترکستان قصد ایران
دارد بجنگ او رفت ماهوی با بیژن متفق شد با یزدگرد
حرب کردند یزدگرد بگریخت و در آسیای پنهان شد کسی ماهوی را
از حال او اعلام داد حکم بقتل رفت و بفرمان ماهوی یزدگرد را
در آن آسیا بکشتند و بیژن پادشاه ترکستان ماهوی را با
فرزندان بکشت و بسوخت مدت پادشاهی یزدگرد بیست سال
اما چهار سال بیش رواج نداشت شانزده سال دیگر از این
طرف بدان طرف گریزان بود تا در سنهٔ احدی وثلثین
هجری کشته شد و دولت اکاسره سپری شد **قسم سوم**
در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشته اند و آن مشتمل
بر سه مقاله است و شش باب **مقالهٔ اول** در ذکر
ابوبکر و عمر و عثمان که بحکومت نشستند و مردم را در
بادیهٔ ابت و شبه نالت انداختند چون حضرت رسول صلی
الله علیه وآله از جهان فانی بنعیم باقی انتقال فرمود

و مصیبت زدگان اهل بیت بغسل و تکفین و تجهیز و دفن آن
حضرت مشغول بودند انصار در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شدند
و میخواستند سعد بن عباده را بر خود امیر کنند چون این خبر
بابوبکر رسید باتفاق عمر بدانجا رفت و بسعی عمر انصاریان
با ابوبکر بیعت کردند و اکثر مهاجرین تابع شدند و ابوبکر را
بر خود امیر ساختند او دو سال و سه ماه حکم کرد و در ماه
جمادی الآخر سنهٔ ثلث عشر من الهجرة بدار البقا رفت در زمان او
بعضی از عراق عرب و بعضی از شام بر دست مسلمانان مفتوح
گشت و مسیلمهٔ کذاب که در یمامه دعوی پیغمبری میکرد کشته
شد بعد از و عمر بوصیت ابوبکر بجای او نشست و ده سال و
نیم حکم کرد و در آخر ذی حجه سنهٔ ثلث و عشرین ابولؤلؤ او را
کارد زد و در مستهل محرم سنهٔ اربع و عشرین بدفن رفت
و در زمان عمر فارس و عراقین و مصر و شام و آذربایجان و بعضی
از روم و دیار بکر بر دست مسلمانان فتح شد بعد از و عثمان
بن عفان بر جای او نشست یازده سال و دو ماه حکم کرد بعد
از آن جمعی از مسلمانان بر و خروج کردند و در مدینه خانهٔ او
در حصار گرفتند و در نصف آخر ذی حجه سنهٔ خمس و ثلثین

من الهجرة بقتل آمد او را بپای کشیده و در مزبله انداختند مسلمانان
در زمان او خراسان بگرفتند بعد ازین حضرت امیر المؤمنین
علی علیه الصلوة والسلام بالتماس و شفاعت صحابه و اهل اسلام
بر مسند خلافت نشست و بعد ازین مدت چهار سال و نیم بود
هدایت و امامت آنحضرت نورانی بود چون احوال هدایت مآل
آنحضرت در صدر کتاب مذکور شده بدان اکتفا رفت **مقالهٔ
دوم** در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه چهارده تن مدت
حکومتشان نود و یک سال **اول** معاویة بن ابی سفیان بن حرب
بن امیه امارت شام یافت و چون ربیع الاول سنهٔ احدی و اربعین
هجری حضرت امام حسن صلوات الله علیه طریق انقطاع سلوک
داشت او بر جمیع ممالک اسلام حاکم شد در زمان او عبد الله زیاد
در سنهٔ ثلث و خمسین حاکم بصره شد و در سنهٔ ست و خمسین
معاویه بنام پسرش یزید علیهما اللعنه از اهل عالم بیعت گرفت
هر کس بیعت کردند مگر پنج کس حضرت امام حسین علیه الصلوة
والسلام و عبد الله عباس و عبد الله زبیر و عبد الله عمر
و عبد الرحمن بن ابی بکر معاویه با این جماعت مضایقه نکرد
و تکلیف کردن مصلحت ندید و منتصف رجب سنهٔ ستین

من الهجرة بمرد **دوم** یزید بن معاویة بن ابی سفیان علیه اللعنه
والغضب والنیران بعد از پدر بعنق منکر بحکومت نشست
در اول حکومتش بفرموده او حضرت امام حسین را علیه الصلوة
والسلام با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن از برادران
و بنی عمان و شیعهٔ اهل بیت در دشت کربلا شهید کردند و در
آخر در مدینهٔ طیبه غارت و قتل عام کردند و قریب یازده هزار کس
از مهاجر و انصار و غیرهم را شهید کردند و خانهٔ کعبه را بنصب
منجنیق خراب ساختند و در آخر زمان او عبد الله زبیر خروج
کرد بحجاز و چون یزید در رابع عشر ربیع الاول سنهٔ اربع
و ستین بمرد و بدوزخ رفت کار وی قوی گشت و جملهٔ اهل
حجاز و خراسان و یمن و عراق و فارس و آذربایجان و هر جا که
اسلام رسیده بود سوی دمشق و ناحیهٔ اردن به بیعت او
در آمدند و هشت سال ملک در دست او بماند تا ایام عبد
الملک بن مروان پس حجاج بن یوسف علیه اللعنه را بفرستاد
تا با وی محاربه کرد و ویرا در روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی
سنهٔ ثلث و ستین در مکهٔ معظمه از حلق بیاویخت **سیوم**
معاویة بن یزید بن معاویه بعد از پدر چهل روز حکومت کرد

درجمادی الاول سنهٔ اربع و ستین بمرد بعد از و برادرش خالد بن
یزید را بحکومت تعیین میکردند قبول نکرد **چهارم** مروان
بن حکم بن ابی العاص بن امیه علیه اللعنه بسعی عبید الله زیاد
علیه اللعنه بحکومت نشست در زمان او سلیمان بن صرد و
مسیب بن نجبه و جمعی از شیعه بطلب خون امام حسین علیه
السلام خروج کردند و از بنی امیه هر کرا در کوفه یافتند بکشتند
و در عین الورد با عبید الله زیاد و حصین بن نمیر علیهما اللعنه
بیست روز جنگ کردند سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه
و بیشتر شیعه علیهم الرحمه کشته شدند و بعضی بجزیره گریختند
و مروان را در ماه رمضان سنهٔ خمس و ستین مادر خالد که در
حبالهٔ او بود در شب بالشی بر دهان او نهاد و بران نشست
تا بمرد هشتاد و یکسال عمر داشت **پنجم** عبد الملک بن مروان
بن حکم علیه اللعنه بعد از پدر پادشاه شد و در کوفه مختار
بن عبید ثقفی در منتصف ربیع الاول سنهٔ ست و ستین
خروج کرد و ابراهیم بن مالک اشتر علیهما الرحمة والرضوان
مدد او شد و عراق و دیار بکر و اهواز و آذربایجان مسخر
کردند و بجد تمام در طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام

ساعی شد تا عمر سعد را با پسرش و شمر ذی الجوشن علیهما اللعنه
که در کربلا با حضرت امام علیه السلام جنك کرده بود میکرفتند
و میکشتند عبد الملك عبد الله زیاد را با هفتاد هزار مرد بجنك
ایشان فرستاد و از جانب مختار ابراهیم بن مالك اشتر
با هفت هزار مرد بجنك عبد الله زیاد رفت در حدود موصل
جنك کردند ابراهیم بن مالك غالب شد و عبید الله زیاد
بقتل آمد و بدوزخ رفت و اکثر شامیان کشته شدند
عبید الله زیاد چهارده سال امارت کرده بود مختار موصل
و جزیره و آن حدود با ابراهیم داد بعد ازین مصعب بن زبیر
از جانب برادرش عبد الله زبیر علیهما اللعنه بجنك مختار
آمدند و در چهاردهم رمضان سنه سبع و ستین مختار کشته
شد و عبد الملك بن مروان در جمادی الآخر سنه اثنین و سبعین
بجنك مصعب بن زبیر بعراق آمد و او را بکشت و عراق
بتصرف عبد الملك درآمد و بشام مراجعت نمود و حجاج بن
یوسف علیه اللعنه را در ماه رمضان سنه مذکوره بجنك عبد الله
زبیر فرستاد حجاج بر عبد الله ظفر یافت و او را بکشت چنانچه
کذشت و چندانکه عبد الله زبیر در حیات بود پادشاهی

بر بنی امیه قرار نمیکرفت چون او کشته شد مردم طوعاً و کرهاً
تابع ایشان شدند عبد الملك در سنه خمس و سبعین حجاج را
از حجاز عزل کرد و عراقین و فارس و خراسان و آن حدود بدو
داد و در سنه ثلث و ثمانین شهر واسط بنا کرد عبد الملك در
دمشق در منتصف شوال سنه ست و ثمانین بمرد بیست و یکسال
و یك ماه پادشاهی کرده بود ششم ولید بن عبد الملك
بن مروان علیهم اللعنه بعد از پدر پادشاه شد و مملکت و
حکومت او زیاده از عبد الملك بود در زمان قتیبه بن مسلم
از خراسان بترکستان رفت و ما وراء النهر و خوارزم و دیکر
ولایات با تصرف کرفت و از طرف شمال مسلمه بن عبد الملك
عمودیه و قسطنطنیه سخر کرد مسجد بنی امیه در دمشق ولید
ساخته است در سنه ثمان و ثمانین و عمر عبد العزیز را بمدینه
فرستاد تا خانهاء ازواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شکافتند و داخل مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کردند
و در آن روز اهل مدینه میکریستند و میکفتند این خانها را
نمی بایست شکافت تا مسلمانان که از اطراف بدینجا می آیند می دیدند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بچه نوع خانها در دنیا اکتفا کرده در

زمان ولید حجاج بن یوسف در بیست و پنجم رمضان سنهٔ خمس و
تسعین مرد بیست سال امارت کرده بود و پنجاه و چار سال عمر
داشت و زیادت از صد هزار آدمی را کشته بود بحضور خود بخلاف
آنکه در جنگها کشته شده بودند و در روز مرگ او چند هزار
کس در حبس بودند ولید بن عبد الملک در روز شنبه منتصف
جمادی الاول سنهٔ ست و تسعین مرد مدت نه سال و هفت
ماه پادشاهی کرده بود چهل و پنج سال عمر داشت لعنة الله علیه
هفتم سلیمان بن عبد الملک بن مروان علیهم اللعنة بعد
از برادر پادشاه شد در زمان او یزید بن مهلب گرکان و طبرستان
بگرفت جعفر برمکی وزیر سلیمان بود بفرمود تا در نقرهٔ تمام
عیار زدند و پیش از آن در زمان عبد الملک کم عیار مضروب
کرده بودند بدین سبب زر جعفری بدو منسوبست سلیمان
عمر عبد العزیز را ولی عهد کرد در روز آدینه هشتم ماه
صفر سنهٔ تسع و تسعین هجری برنج ذات الجنب مرد دو سال
و هشت ماه حکومت کرده بود **هشتم** ~~ولید بن یزید بن~~
~~عبد الملک~~ عمر عبد العزیز بن مروان بعد از عم زاده پادشاه
شد گویند اهل بیت نبی را صلوات الله علیهم احترام میکرد

و مردم را از پی ادبی نسبت بایشان منع مینمود در زمان او
در سنهٔ مائه هجری ابتدای دعوت بنی عباس بن عبد المطلب
داعیان باطراف فرستاد و مردم را بخود دعوت کرد عمر عبد العزیز
روز آدینه بیست و پنجم رجب سنهٔ احدی و مائه مرد و سبب
موت او آنکه هشام غلام او را بفریفت تا او را زهر داد دو سال
و پنج ماه حکم کرده بود چهل سال عمر داشت **نهم** یزید بن
عبد الملک بن مروان علیهم اللعنة بعد از عم زاده بحکومت
نشست در زمان او در سنهٔ اثنی و مائه ابو مسلم خراسانی
بجهت بنی عباس بدعوت مشغول شد و یزید چهار سال و
یکماه حکومت کرد و در شب آدینه بیست و یکم شعبان مرد سنهٔ
خمس و مائه **دهم** هشام بن عبد الملک بن مروان علیهم
اللعنة و النیران بعد از برادر بحکومت نشست و خراسان
بنصر سیار داد و عراقین بیوسف بن عمرو ثقفی در زمان او
زید بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در سنهٔ
احدی و عشرین و مائه در کوفه شهید کردند هشام در سادس
ربیع الاول سنهٔ خمس و عشرین مرد نوزده سال و هشت ماه
حکومت کرده بود **یازدهم** ولید بن یزید بن عبد الملک

ابن مروان علیهم اللعنة والنیران بعد از عم پادشاه شد در زمان
او در سنهٔ خمس وعشرین ومایه محمد بن علی بن عبد الله بن عباس
وفات یافت وپسر خود ابراهیم بعد از و پدر دیگرش سفاح را
ولی عهد ساخت ولید طریق زنادقه ظاهر کرد لشکر بر و خروج
کردند واورا در روز چهارشنبه بیست ویکم جمادی الاول
سنهٔ ست وعشرین ومایه بکشتند وبدوزخ فرستادند مدت
یکسال ودو ماه حکومت کرده بود **دوازدهم** یزید بن ولید
بن عبد الملک علیهم اللعنه در اول شب سنهٔ ست وعشرین ومایه
بجای عم زاده نشست اورا یزید ناقص خوانند بجهت آنکه وظایف
مردم کم کرد مدت شش ماه حکومت کرد در بیستم ذی الحجه سنهٔ ست
وعشرین ومایه در دمشق بطاعون بمرد عمرش بچهل نارسیده
سیزدهم ابراهیم بن ولید بن عبد الملک علیهم اللعنه
بعد از برادر بحکومت نشست دو ماه حکم کرد مروان حمار بر وخروج
کرد در صفر سنهٔ سبع وعشرین ومایه از مروان بگریخت وحکومت
بمروان باز گذاشت وبعد از سه ماه کشته شد **چهاردهم**
مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن عاص علیهم اللعنه بعد از
فرار ابراهیم بن ولید حاکم شد واورا مروان حمار گویند چون

حکومت بنی امیه بآخر رسیده بود در عهد او فتنه بسیار شد
ودر خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار خروج
کرد ومیان او ونصر سیار محاربات رفت دران اثنا ابومسلم
در سابع عشرین رمضان سنهٔ تسع وعشرین ومایه در دیهی
از مواضع مرو دعوت بنی عباس ظاهر کرد وباکرمانی در جنگ
نصر سیار متفق شد نصر سیار بجنگ ایشان رفت وکرمانی
کشته شد ونصر سیار از ابومسلم بگریخت ودر ولایت ساوه
در ربیع الاول سنهٔ احدی وثلثین ومایه بمرد ابومسلم درین
وقایع صد هزار کس از اتباع بنی امیه بکشت وخراسان
ابومسلم را صافی گشت قحطبه بن شبیب طایی را بجانب عراق
فرستاد واو بلاد عراق مسخر کرد واز عراق عزم کوفه نمود یزید
بن هبیره که مقدم لشکر مروان حمار بود از واسط بجنگ قحطبه
آمد ودر کنار فرات بهم رسیدند شب بود جنگ در پیوست
قحطبه در آب غرق شد اما لشکرش ندانستند جنگ کردند
ویزید بن هبیره را شکستند چون روز شد قحطبه غرق شده
بود حسن بن قحطبه را بر خود امیر کردند وبکوفه شدند وسفاح
ابن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را بیرون آوردند وبمسجد

بردند وتمام اهل کوفه با او بیعت کردند وچون مروان حمار واقف
شد ابراهیم بن محمد برادر سفاح را که در بند داشت بکشت و
لشکر بجنگ سفاح کشید سفاح عمام خود عبدالله وعبدالصمد
پسران علی بن عباس را بجنگ او فرستاد بر کنار فرات جنگ کردند
مروان منهزم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفتند واورا
در حدود مصر در ماه ذی قعده سنه اثنی وثلثین ومایه
بکشتند وحکومت بنی امیه برآمد سفاح اولاد بنی امیه را
طلب کرد هشتاد کس را یافتند همه را بکشتند وپادشاهان بنی
امیه را بغیر از عمر عبدالعزیز از گور بیرون آوردند وبسوختند

مقالهٔ سیوم در ذکر خلفای بنی عباس وایشان سی وهفت
کس اند دولتشان پانصد وبیست وچهار سال **السفاح**
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در روز آدینه
ثلث عشر ربیع الاول سنه اثنی وثلثین ومایه بروی بیعت کردند
واو مصر وشام ومغرب بعم خود عبدالله بن علی داد وحرمین
بعم دیگر داود بن علی وبرادر خود ابوجعفر را بجنگ یزید بن
هبیره بواسط فرستاد که از جانب بنی مروان حاکم بود ابوجعفر
کار او بساخت وباز پیش برادر آمد سفاح اورا ولی عهد

کرد

کرد وبخراسان فرستاد تا از کار ابومسلم واقف شود وبیعت
از وستاند ابومسلم با ابوجعفر تواضع کرد واعزاز بسیار
نمود وبیعت کرد سفاح ووزیر خود ابوسلمه خلال را بفرمود تا
بکشتند ووزارت بخالد برمکی داد ودر ثالث عشر ذی حجه
سنه ست وثلثین ومایه وفات یافت مدت حکومتش چهار
سال ونه ماه **المنصور بالله** ابوجعفر عبدالله بن محمد بن
علی بن عبدالله بن عباس بعد از برادر بحکم وصیت بحکومت
نشست وچون ابومسلم مطاع ومتبع وغالب مطلق بود و
ابوجعفر تکبر واستغنای او میدانست بحیله اورا نزد خود
طلبید ودر رومیه مداین ابومسلم را بکشت ودر پادشاهی
وحکومت مستقل گشت هیبت او در دلها نشست از علویان
محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسین علیه السلام در مدینه
وبرادرش ابراهیم در بصره بر ابوجعفر خروج کردند وبعد از
محاربات مغلوب گشتند وبعز شهادت رسیدند ابوجعفر
در سنه خمس واربعین ومایه شهر بغداد ساخت ودر
سادس ذی حجه سنه ثمان وخمسین ومایه در بیر میمون بمرد
وپسر خود را ابوعبدالله ولی عهد ساخت واورا المهدی بالله

لقب کرد مدت عمرش شصت وسه سال ومدت حکومتش بیست
ودو سال المهدي بالله ابو عبد الله بن محمد بن منصور بعد
از پدر حاکم شد در زمان او مردي در خراسان خروج کرد نام
او حکم بن هاشم سازندهٔ ماه نخشب اصلش از دیه کازیره بولایت
بادغیس اول در دیوان ابو مسلم کاتب بود در جنك تیري بر
چشمش آمد کور شد برقعی بران چشم فرو کذاشت اورا بدین
سبب برقعی خوانند شکلی عظیم بد داشت ودعوي خداي کرد
خلق بسیار برو کرد شد ودر ولایت کش ونخشب قلاعي چند
فرو کرفت کار او عروج تمام یافت مهدي مسیب بن زهیر را
بجنك او فرستاد چون بتنك آمد اقرباي خود را در شراب زهر
داد تا تمامت بمردند وخود را درمیانهٔ ادویهٔ حاره بسوخت چنانکه
از اعضا وجوارح او هیچ باقی نماند بدین سبب اتباع او کمراه
شدند وکفتند او بآسمان رفت واین واقعه در سنهٔ اثنی و
ستین وبروایتی سنهٔ ثلث وستین ومایه بود مهدي در روز
پنجشنبه بیست ودوم محرم سنهٔ تسع وستین ومایه در کذشت
ده سال ویکماه حکومت کرد وچهل وسه سال عمر داشت
الهادي بالله موسی بن مهدي بعد از پدر حاکم شد یکسال



وسه ماه حکومت کرد مردي دراز بالا وشاور بود ولب زیرینش
کوتاه چنانکه لب بالایین بلب زیرین نرسیدي وبدخو ودرشت
سخن بود ودر شانزدهم ربیع الاول سنهٔ سبعین ومایه فوت شد
الرشید بالله هرون بن مهدي بعد از برادر بجاي او نشست
اورا دو پسر متولد شد یکي را محمد امین نام کرد ویکی را مامون
هرون ولایت شرقي را بمامون وغربي را از عقبه حلوان تا چندانکه
اسلام رسیده بود بمحمد امین را داد وروم ودیار بکر وآذربایجان
بپسر دیکر قاسم داد واورا موتمن لقب کرد ودر خطبه اول
نام محمد امین پس نام مامون وبعد از ان نام موتمن معین
کرد وپسر دیکر معتصم را در حساب نیاورد اما خداي تعالی
چنان خواست که حکومت بدو رسید وبعد از مامون بخلافت
نشست ودر نسل او ماند هرون در صفر سنهٔ سبع وثمانین
ومایه بر برامکه غضب کرد وایشان را بر انداخت ووزارت
بفضل بن ربیع داد ودر سنهٔ تسعین ومایه قیصر روم بجنك
بیرون آمد وبعد از محاربه صلح کردند بر انکه قیصر هر سال سیصد
هزار دینار بدهد قیصر نقض عهد کرد وتعرض بدیار اسلام
نمود زمستان سخت بود هرون در ان سرما بروم رفت وبسیاری

از روميان بکشت قيصر ديکر باره صلح کرد و در سمرقند
رافع بن ليث بن نصر سيار خروج کرد و بر ماوراء النهر
مستولي شد هرون بجهت دفع او عزيمت خراسان کرد و چون
بطوس رسيد بيمار شد شب شنبه ثالث ربيع الآخر سنه ثلث
وتسعين ومايه درکذشت ولادتش بري بيست وهفتم ذي
الحجه سنه تسع واربعين ومايه ومادر او خيزران است
واو جاريه مهدي بود اورا آزاد ساخت وبعد ازان نکاح کرد
وفات خيزران در شب جمعه بيست وهفتم جمادي الآخر
سنه ثلث وسبعين ومايه هرون مرد دراز بالاي فربه
سفيد بود واندک احوالي در يک چشم داشت الامين محمد
بن هرون رشيد اورا ولي عهدي داد ومامون را بمملکت
بخراسان فرستاد پس چون امين پادشاه شد علي بن عيسي را
بالشکري تمام بحرب مامون فرستاد مامون طاهر بن حسين را
که عامل ري بود بذيره لشکر فرستاد وميان ايشان مقاتله
رفت ولشکر امين منهزم کشت واز پي ايشان بغداد
رفت وامين را هلاک کرد مدت چهار سال وهفت ماه
حکومت کرده بود در خامس محرم سنه ثمان وتسعين ومايه

کشته شد ولادتش در شوال سنه سبعين ومايه بود المامون
ابو العباس عبد الله بن هرون بعد از قتل برادر حکومت يافت
وچون منصب امارت و وزارت بفضل بن سهل تفويض فرموده
بود اورا ذو الرياستين لقب کرد فضل بن سهل سعي کرد تا
مامون ولايت عهد بحضرت امام علي بن موسي الرضا عليهما
السلام داد بدين سبب بني عباس مامون را بر فضل بن سهل
متغير کردانيدند وفضل بن سهل را در سرخس در حمام بکشتند
ومامون قاتلان را بقصاص بکشت مامون فرمود تا کتب اوايل
از حکمت ونجوم وهندسه واقليدس وفلسفه ومنطق وغير آن
از سرياني با عربي نقل کردند ودر شهور سنه خمس ومايتين
خراسان بطاهر ذو اليمينين داد واحوال او بعد ازين خواهد
آمد در زمان او در سنه احدي ومايتين بابک خرم در آذربايجان
خروج کرد مامون لشکر بدفع او فرستاد منهزم شدند وبابک
قوت کرفت وفتنه او تا زمان معتصم باقي بود مامون در سابع
عشر رجب سنه ثمان عشر ومايتين وفات کرد بيست وهفت
سال وهفت ماه حکومت کرده بود وولادت او سنه سبعين
ومايه المعتصم بالله ابو اسحق معتصم بن هرون بعد از

مامون بخلافت رسید و در سنهٔ عشرین ومائتین شهر سامره
بنا کرد و در دفع بابک سعی تمام کرد مال بسیار بلشکر خرج کرد
بعد از زحمت بسیار بابک را گرفته نزد معتصم آوردند و در ثلث
صفر سنهٔ ثلث وعشرین ومائتین فرمود تا دست و پایش از خلاف
بریدند و او را بر دار آویختند بعد ازین معتصم بروم رفت
و فتح کرد و در ربیع الاول سنهٔ سبع وعشرین ومائتین وفات
کرد و ولادت او در سنهٔ ثمانین ومائه بود و معتصم را خلیفهٔ
مثمن خوانند زیرا که هشتم است از عباس و هشتم خلیفه و
هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و چهل و هشت
سال عمر داشت و هشت پسر و هشت دختر داشت و هشت بلیه
هزار هزار غلام و هفت فتح بزرگ کرد و هشت ملک معتبر را
بکشت و هشت بار هزار هزار دینار میراث گذاشت الواثق
بالله ابوجعفر هرون بن معتصم بر جای پدر بخلافت نشست
مدت پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در آخر ذی الحجه سنهٔ
اثنی وثلثین ومائتین بمرض استسقا وفات یافت المتوکل
علی الله جعفر بن معتصم بعد از برادر بجای او نشست
با اهل بیت عداوت داشت و مردم را از زیارت حضرت امام

حسین

حسین علیه السلام منع کردی و آب در صحرای کربلا افکند آب
انجا که مشهد مقدس است حیرت آورد بایستاد بدین سبب آنرا
مشهد حایر خوانند مدت حکومت متوکل پانزده سال بود
در منتصف شوال سنهٔ سبع واربعین ومائتین بدست غلامان
کشته شد و بجهنم رفت باغوای پسرش منتصر بعد از متوکل
دولت عباسیان ضعیف شد و قریب نود سال عزل و نصب
ایشان در دست غلامان بود المنتصر بالله جعفر محمد بن متوکل
بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت شش ماه حکم کرد و در منتصف
ربیع الآخر سنهٔ ثمان واربعین ومائتین بمرض برسام درگذشت
المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم بعد از عم
زاده حکومت برو قرار گرفت سه سال و نه ماه حکم کرد و در اواخر
محرم سنهٔ اثنی وخمسین ومائتین غلامان بر مستعین خروج کردند
و او را خلع نمودند و محبوس گردانیدند و طعام از وی باز گرفتند
تا وفات یافت در ایام او الداعی الی الحق حسین بن زید العلوی
در سنهٔ خمسین ومائتین در طبرستان خروج کرد و جیل و دیلم
با وی یکی شدند و از ملک ری تا کنار سفید رود بگرفتند و
تا سنهٔ احدی وسبعین ومائتین حکومت در دست داعی بود

المعتز بالله ابو عبد الله زبیر بن متوکل بعد از مستعین
بخلافت نشست معتز سه سال و شش ماه و بیست روز حکم کرد
بعد از آن غلامان بر معتز خروج کردند و او را فرمودند خود را خلع
کرد و هر چه داشت بزور و زجر ازو گرفتند و در حمام گرم آب یخ
زهرآلود دادند تا بمرد و بروایتی در حبس از گرسنگی بمرد و این حال
در سابع عشر رجب سنه خمس و خمسین و مائتین بود معتز بالله
موسی بن بوقا را در سنه ثلث و خمسین و مائتین بجنگ داعی
علوی فرستاد و ری و قزوین و ابهر و زنجان از تصرف او بیرون
آورد و داعی منهزم شده بطبرستان قناعت نمود و در سنه احدی
و سبعین و بروایتی سبعین و مائتین وفات یافت بعد از وی
برادرش محمد بن زید تا سنه سبع و ثمانین و مائتین حاکم طبرستان
بود بعد از آن بر دست محمد بن هرون سرخسی صاحب امیر اسماعیل
سامانی کشته شد **المهتدی بالله** ابو اسحق محمد واثق بن
معتصم بعد از معتز یازده ماه حکومت کرد غلامان نیز گرفته
حبس کردند و بعد از آن بکشتند در ثامن عشر رجب سنه ست
و خمسین و مائتین **المعتمد علی الله** ابو العباس احمد بن
متوکل بعد از مهتدی بخلافت نشست و بیست و سه سال حکم کرد

و برادرزاده را احمد بن طلحه بن متوکل بیمن و حجاز فرستاد در عهد
او بعراق عجم حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین علیهم
الصلوة والسلام خروج کرد تا در سنه سبع و ثمانین که زمان
معتضد خلیفه بود بدیلمان رفت و خلق را بخود دعوت نمود کار
او آنجا بلند شد مردم جیلان او را ناصر الحق و ناصر الاسلام
گویند و امام و مقتدا شناسند و قول او نزد ایشان اعتبار
عظیم دارد و بمذهب او عمل نمایند و او در ثالث عشرین شعبان
سنه اربع و ثلثمائه در آمل وفات یافت **المعتضد بالله** ابو
العباس احمد بن موفق بن متوکل بعد از معتمد خلافت بدو تعلق
گرفت عالی همت و کامل و عاقل و صاحب تجربه بود پیش از خلافت
بخواب دید که بر کنار دجله مردی نورانی دست در دجله کردی و کفی
آب برداشتی در دجله آب نماندی باز آن آب بریختی دجله بر قرار
روان شدی معتضد از احوال او پرسیدی گفتندی امیر المؤمنین
علی مرتضی است علیه الصلوة والسلام معتضد برو سلام کردی
آنحضرت او را اکرام فرمودی و گفتی چون خلافت بتو رسد
فرزندان مرا نیکو نگه دار که زحمتی بدیشان نرسد معتضد بدین
سبب رعایت علویان بغایت کردی و اموال بسیار بخشیدی و حکم

کرد که بر سر منابر بر معاویه لعنت کنند ارکان دولت مانع شدند
و گفتند موجب خروج علویان میشود و بدولت مضرت داره
معتضد مدت نه سال و نه ماه در خلافت باند و در اواخر
ربیع الاول سنه تسع و ثمانین از افراط مباشرت نماند **المکتفی**
بالله ابو محمد احمد بن معتضد بعد از پدر بخلافت رسید در
زمان او قرامطه خروج کردند وراه حج مسدود کردانیدند
مکتفی ایشانرا برانداخت شش سال و هفت ماه و بیست
روز خلافت کرد در ثالث عشر ذی حجه سنه خمس و تسعین و
مایتین در گذشت **المقتدر بالله** ابو الفضل جعفر بن معتضد
بوصیت برادر خلافت بدو تعلق گرفت در عهد او قرامطه
قوت گرفتند و در مکه قتل عام کردند و حجر الاسود از مکه بکوفه
نقل کردند در زمان او بفرموده وزیر او حامد منصور
ابن حسین حلاج را بکشتند مقتدر بدست بعضی از خواص
در سابع عشرین شوال سنه عشرین و ثلثمایه کشته شد
بیست و پنج سال خلافت کرده بود **القاهر بالله** ابو منصور
محمد بن معتضد بعد از برادر او را نامزد خلافت کردند و بعد
از یکسال و نیم خلع کردند و میل کشیدند در اواسط جمادی الاول
سنه اثنی

سنه اثنی و عشرین و ثلثمایه **الراضی بالله** ابو العباس محمد بن مقتدر
بعد از عم خلافت بدو رسید ابن مقله خطاط وزیر او بود بحکم
ماکانی که منصب الامرائی داشت دست ابن مقله را بسبب آنکه مکتوبی
نوشته بود و دیگری را بامیر الامرائی خوانده ببرید و این واقعه
در سنه ست و عشرین و ثلثمایه بود راضی شش سال و دو ماه خلاوة
کرد و در سابع عشرین ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ثلثمایه
در گذشت از خلفا کسی که در اول امامت و خطابت نایب بمستعین
کرد او بود **المتقی بالله** ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی
بخلافت نشست در عهد او در بغداد قحطی شد چنانکه آدمی
ادمی را میخورد و در اثنای قحط وبایی پیدا شد چنانچه مردم
یکدیگر را دفن نمیکردند قریب چهار سال متقی خلافت کرد بعد
از آن در عشرین صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمایه او را از خلافت
معزول کردند و میل کشیدند بیست و چهار سال بزیست و در شعبان
سنه سبع و خمسین و ثلثمایه در گذشت **المکتفی بالله** ابو القاسم
عبد الله بن مکتفی بعد از متقی بخلافت نشست چون یکسال
و چهار ماه خلافت کرد معز الدوله آل بویه او را بگرفت و خلع
کرد و میل کشید و این صورت در اوایل جمادی الاول سنه اربع

وثلثین وثلثمائه بود **المطیع بالله** ابوالقاسم فضل بن مقتدر
بعد از مستکفی بسعی معز الدوله بن بویه بخلافت رسید وبا
قرامطه صلح کرد وحجر الاسود که از مکه بکوفه نقل کرده بودند
از ایشان بخرید وبمکه فرستاد مطیع مدت بیست ونه سال ونیم
در خلافت بماند پس مفلوج شد وخود را خلع کرد وخلافت را
به پسر خود طایع داد واین صورت در اواخر ذی قعده سنه ثلث
وستین وثلثمایه بود مطیع در ماه دیگر بزیست ودر محرم سنه
اربع وستین وثلثمایه وفات یافت **الطایع بالله** عبد الکریم
بن مطیع بوصیت پدر خلافت بدو قرار گرفت وهفده سال
ودو ماه در خلافت بماند ودر آخر شعبان سنه احدی وثمانین
وثلثمایه بالزام بهاء الدوله دیلمی خود را خلع کرد **القادر**
بالله ابو العباس احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طایع خلافت
بنام او مقرر شد در عهد او سلطان محمود سبکتکین بر
خراسان پادشاه شد قادر چهل ویک سال وچهار ماه خلافت
کرد ودر پانزدهم ذی الحجه سنه اثنی وعشرین واربعمایه درگذشت
القایم بالله ابو جعفر عبد الله بن قادر بعد از پدر بحکومت نشست
در ایام او طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق خراسان فرو گرفت

وقایم بالله او را خلعت فرستاد وبرکن الدین لقب کرد بعد از آن
بساسیری که سرهنگ دیلم بود ودعوت اسماعیلیان پذیرفته
قصد قایم بامر الله کرد واو را در خانه محبوس کرد قایم از طغرل
بیک استغاثه کرد سلطان طغرل بیک با لشکری تمام رفت وبا
بساسیری در میانه واسط وکوفه جنگ کرد بساسیری بهزیمت
رفت سلطان قایم را بدار السلام آورد وبمسند حکومت رسانید
ومال بغداد بتصرف سلطان طغرل بیک آمد چهل وچهار سال
وهشت ماه حکومت کرد ودر واسط شعبان سنه سبع وستین
واربعمایه درگذشت **المقتدی بالله** ابو القاسم عبد الله بن احمد
بن قایم بعد از جد بحکومت نشست مدت نوزده سال وپنج ماه
حکومت کرد ودر اواسط محرم سنه سبع وثمانین واربعمایه بموت
فجاه درگذشت **المستظهر بالله** ابو العباس احمد بن المقتدی
بوصیت پدر بحکومت نشست باروی شرقی بغداد وخندق
ودروازها مستظهر ساخت بیست وپنج سال وسه ماه حکومت
کرد واو را در زمان حکومت هیچ تشویش نرسید ودر ربیع الآخر
سنه اثنی عشر وخمسمایه درگذشت **المسترشد بالله** ابو منصور
فضل بن مستظهر بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت هیبتی

وشکوهی تمام داشت سلاطین سلجوقی را محلی ننهادی بنابرین

میان او و سلطان مسعود سلجوقی بمحاربه انجامید و مسترشد

در دست مسعود گرفتار شد و در سراپردهٔ مسعود محبوس

بود واین صورت در رجب سنهٔ تسع وعشرین وخمسمائه

بعد ازین ملاحده مسترشد را در حدود مراغه کارد زدند

وبدان درگذشت مدت هفده سال ودو ماه حکومت کرده

بود الراشد بالله ابو منصور جعفر بن مسترشد چون پدرش

در جنگ سلطان مسعود اسیر شد در بغداد حکومت بدو

دادند او تمام سلجوقیان از خطبه بیفکند وبانتقام کار پدر

آهنگ جنگ سلطان مسعود کرد سلطان مسعود نیز

بمقابله درآمد راشد از سلطان مسعود بگریخت واز بغداد

بحدود اصفهان آمد ملاحده او را نیز بدرجهٔ شهادت رسانیدند

در سابع عشرین رمضان سنهٔ اثنی وثلثین وخمسمایه مدت

خلافت او هشت ماه در عراق عرب ودر دیگر ولایات یکسال

وچهار ماه المقتفی بآثار الله ابو عبدالله محمد بن

مستظهر چون راشد بگریخت سلطان مسعود با مقتفی بیعت

کرد تا سلطان مسعود در حیات بود حکومت او را رواجی نداشت

چون سلطان مسعود درگذشت کار او رونق گرفت بیست و

چهار سال و یازده ماه حکومت کرد ودر اوایل سنهٔ خمس وخمسین

وخمسمایه درگذشت المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن المقتفی

بعد از پدر بحکومت نشست هیبت و وقار وکیاست تمام داشت

ولطیف طبع بود اشعار نیکو داره یازده سال حکومت کرد ودر

اوایل ربیع الاول سنهٔ ست وستین وخمسمایه درگذشت ∴

المستضیء بنور الله ابو محمد الحسن بن مستنجد بعد از پدر حکومت

بدو تعلق گرفت بزرگ منش وبسیار عطا بود ابن عطا کو کیل

در خانهٔ او بود اجازت ستده بود که کم از دو هزار دینار باشد با

مستنصی نگفته بمستحق رساند وچون بدو هزار رسد اجازت

طلبد مستنصی نه سال وهشت ماه حکومت کرد ودر آخر شوال

سنهٔ خمس وسبعین وخمسمایه درگذشت الناصر لدین الله

ابو العباس احمد بن مستنصی بعد از پدر خلیفه شد مردی دلاور

ودانا بود در عهد او بغداد وملک عرب آبادانی تمام یافت

مدت چهل وشش سال ویازده ماه در حکومت ماند در عهد

او خوارزمشاهیان سلطنت از دست سلجوقیان بیرون بردند

وچنگیزخان بر ممالک توران وایران مستولی شد وقتل عام کرد

ناصر در تغرهٔ شوال سنهٔ اثنی وعشرین وستمائه **الظاهر بالله**
ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت او هیچکس
از خلفاء بني عباس نبود اما کارش رواجی نداشت مدت نه ماه
وسیزده روز در خلافت مهلت یافت ودر ثالث عشر رجب
سنهٔ ثلث وعشرین وستمائه درگذشت **المستنصر بالله**
ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر بحکومت نشست وی مرد
مردی کریم ورحیم بود گویند هر مال که در مدت پانصد سال
اولاد بني عباس جمع کرده بودند جمله را ببخشید در عهد او ملک
عرب رشك بهشت شد ونشان خرابي در ان مملکت نماند
در زمان او مغول مستولي شدند وجرماغون نوین از مغول
بیغداد رفت وبا شرف الدین اقبال شرابي محاربه کرد ومنهزم
بازگشت مدت حکومت او هفده سال بود در آخر جمادی الاول
سنهٔ اربعین وستمائه درگذشت **المعتصم بالله** ابو احمد عبدالله
بن مستنصر بعد از پدر بخلافت نشست آخر خلفاي بني عباس
مردي متورع بود اما رایی نداشت مدت پانزده سال وهفت
ماه حکومت کرد از پادشاهان مغول هولاکو خان لشکر بجنگ
او آورد ودر اوایل صفر سنهٔ ست وخمسین وستمائه اورا باکثر

اهل بغداد بکشت ودرین باب گفته اند **شعر** سال هجرت
ششصد وپنجاه وشش • روز یکشنبه چهارم از صفر • شد خلیفه
پیش هولاکو روان • دولت عباسیان آمد بسر • در تاریخ مرآت
الجنان مذکور است که در بغداد هزار هزار وهشتصد هزار آدمي
کشته شدند ودولت عباسیان بآخر رسید بعد ازین مغول بر
اعراب مستولي شدند **باب اول** در ذکر طبقات سلاطین
ایران که در زمان بني عباس متصدي امر سلطنت بوده اند وآن
بر پانزده فصل است **فصل اول** در ذکر طاهریان وایشان
پنج تن بودند وشاعري اسامی ایشان درین دو بیت مندرج
ساخته است **شعر** در خراسان ز آل مصعب شاه • طاهر و
طلحه بود وعبدالله • باز طاهر دگر محمد آن • کو بیعقوب داد
تاج وکلاه • **اول ایشان** طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست
که اورا ذو الیمینین میخواندند واو در زمان مامون خلیفه منصب
امیر الامرایی داشت ومحمد امین برادر مامون بر دست او کشته شد
وبسعی او مامون بخلافت رسید واورا ذو الیمینین بنابران
میگویند که چون با حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و
الثنا بیعت میکرد گفت دست راست من به بیعت مامون مشغول است

وبدست چپ با حضرت امام بیعت نمود گفت یساری که به بیعت امام
مشغول شد آن نیز را یمین توان گفت و او را ذوالیمینین لقب کرد
بلی چشم او از نور بهره نداشت شاعری درین باب گفته **بیت**
یا ذا الیمینین وعین واحده • نقصان عین ویمین زایده مامون
بر طاهر ذوالیمینین جهت کشتن برادر خود محمد امین سرگران
بود او را از پیش خود دور کرد و غسان بن عباده را از خراسان
عزل فرموده وحکومت خراسان بدو تفویض نمود در سنه خمس و
مایتین طاهر ذوالیمینین در اندک وقتی در خراسان مستقل
ومستبد گشت ودر سنه سبع ومایتین وفات یافت آورده اند
که در وقتی که مامون طاهر ذوالیمینین را بجنگ علی بن عیسی
که از جانب محمد امین می آمد فرستاد فضل بن سهل که وزیر مامون
بود منجم بی نظیر او را بطالعی خجسته روان کرد وگفت لوای ترا
بطالعی بسته ام که تا قریب شصت سال آنرا هیچکس نتواند گشود
وچنین بود ازین وقت تا زمان غلبه بنی لیث صفار پنجاه و
شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود بعضی مورخان
این طایفه را در تعداد سلاطین نیاورده اند واخبار ایشان
در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اما چون طاهر ذوالیمینین

که مقدم

که مقدم این طایفه است واین فرقه را بدو باز میخوانند در آخر عمر دعوی
سلطنت واستقلال کرد وبعد از مدتی تنها حکومت خراسان در خانواده
او بود بعضی دیگر ذکر ایشان علیحده ایراد فرموده اند **طلحه** بن
طاهر بعد از پدر بحکم مامون حاکم خراسان شد در زمان او شخصی
حمزه نام در ولایت سیستان خروج کرد طلحه بدانجانب لشکر کشید
وبعد از محاربات ظفر یافت وسیستان را ضبط کرد وبخراسان
مراجعت نمود ودر سنه ثلث عشر ومایتین وفات یافت علی بن
طلحه قایم مقام پدر شد در اندک وقتی جمعی بر وی خروج کردند
واو را در نواحی نیشابور بکشتند مدت حکومت طلحه شش سال
عبدالله بن طاهر بعد از فوت طلحه وپسرش علی بحکم مامون
والی خراسان گشت بغایت ادیب وفاضل بود وسخاوتی بی نهایت
داشت در عدل وداد کوشید خراسان در زمان او معمور وآبادان
گشت عبدالله هفده سال حکومت کرد ودر سنه ثلثین ومایتین
وفات یافت **طاهر** بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم
واثق حکومت خراسان بدو تعلق گرفت واو نیز سیرت پدر داشت
هجده سال حکومت کرد ودر سنه ثمان واربعین ومایتین وفات
یافت **محمد** بن طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم

ستمعین برجای پدر نشست بعقل و ادب موصوف بود بلهو و لعب
وعشرت مایل در زمان یعقوب بن لیث صفار که در سیستان
خروج کرده بود لشکر بخراسان کشید و از علویان حسن بن زید
الحسنی که بداعی کبیر مشهور است در طبرستان مستولی شده بود
بجرجان آمد چون محمد بن طاهر را از دو طرف دشمن پیدا شد
متزلزل گشت و نزد یعقوب لیث ایلچی فرستاده پیغام کرد که اگر
منشوری از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم و اگر منشور نداری
بی فرمان خلیفه بکجا می آیی یعقوب چون پیغام شنید شمشیر از
زیر مصلا بیرون آورد و گفت منشور من اینست و به نیشابور
درآمد در سنه تسع وخمسین ومائتین و محمد بن طاهر را با صد و
شصت نفر از اقارب و عشایر او بگرفت و بسیستان فرستاد
و دولت طاهریان در خراسان برآمد و ایشان همه پادشاهان
عادل کریم هنرپرور بودند خراسان در ایام حکومت این طبقه
در نهایت معموری و آبادانی بود **فصل دویم** در ذکر
صفاریان از ایشان سه کس بسلطنت رسیدند مدت حکومتشان
سی و چهار سال **لیث** صفار روگر بچه سیستانی بود
چون در خود نخوتی میدید به روگری ملتفت نشد بسلاح

ورزی مشغول شد و از انجا بعیاری و ره زنی افتاد اما در آن
طریق انصاف سپردی و مال کس بیکبارگی نبردی بعد از آن بملازمت
درهم بن نصر که والی سیستان بود رفت و پیش او مرتبه و جاه
یافت و امیر لشکر شد بعد از و پسرش یعقوب پس از وفات درهم
بن نصر بر پسرانش خروج کرد و بر سیستان مستولی شد در سنه
ثلث وخمسین ومائتین و روز بروز کار او ترقی گرفت تا در سنه
تسع وخمسین ومائتین بر خراسان دست یافت و محمد بن طاهر را
در نیشابور بگرفت و بند فرمود و سلطنت خراسان یافت و
بعد از تسخیر خراسان عزیمت فارس کرد و بشیراز رفت و مسخر
کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتمد خلیفه او را منشور سلطنت
و خلعت فرستاد و او هرجا کان مالی بود بزور و ظلم بستد مالهای
جهان بر و جمع شد آهنگ عراق و مازندران کرد با هفتاد هزار
مرد بجنگ داعی کبیر حسن بن زید الحسنی رفت و مظفر شد پس از آن
هوس ملک عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود
موفق را بجنگ او فرستاد و بین الفریقین در ماه رجب سنه اثنی
وستین ومائتین در حدود واسط محاربه عظیم واقع شد و
سه تیر بر حلق و تن یعقوب زدند و لشکر یعقوب منهزم شدند

یعقوب بخوزستان رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج وفات یافت
در رابع عشر شوال سنه خمس وستین و مائتین یعقوب بغایت
زیرک و عاقل بود و سیاست و سخاوتی بکمال داشت هر اسب که
لشکری داشت ملک او بود مگر اندکی و علیق از خاصه خود میداد
و بر تخت چوبین بلند که بر همه لشکر مشرف بود نشستی و آنچه
از اوضاع لشکر در نظرش ناپسند بودی تغییر فرمودی و دو
هزار مرد جلد را هر یکی چماقی زرین داده بود که هر یک از آن بکهزار
مثقال وزن داشت و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و با هر کس
مشورت نمیکرد و چون دشمن او بهزیمت میرفت از لشکریان
او کسی زهره نداشت که دست بغارت بر آرد مدت سلطنت یعقوب
دوازده سال **عمرو لیث** بعد از برادر بپادشاهی بر قرار گرفت
و بیست و دو سال حکم کرد و کار او عروج تمام یافت بر خراسان
و عراق و کرمان و فارس و سیستان و قهستان و مازندران و
غزنه مستولی شد و در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن
در خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی عمرو طمع در خوزستان و
عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق ممانعت سپرد خلیفه
اسماعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود بجنگ عمرو امر فرمود

و امیر اسماعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود از آب آمویه گذشته
با دوازده هزار مرد ببلخ آمد چون فریقین صف بیاراستند
و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو لیث نشاط کرد و او را
در ربود و میان لشکر اسماعیل سامانی آورد و بی جنگ گرفتار
شد و این صورت در منتصف ربیع الآخر سنه سبع و ثمانین و
مائتین بود اسماعیل عمرو لیث را مقید بنزد خلیفه فرستاد خلیفه
او را محبوس کرد دو سال در حبس بود در وقت وفات معتضد خلیفه
او را در حبس فراموش کردند و از گرسنگی بمرد و عجب آنکه در زمان
پادشاهی سیصد شتر در زیر بار مطبخ او میرفت عمرو را عور بود
و بغایت قهار و قتال از آثار او جامع عتیق شیراز است **طاهر**
بن محمد بن عمرو چون عمرو اسیر شد طاهر بگریخت و بسجستان
رفت ارکان دولت او را بپادشاهی نشاندند بعد از یکسال امیر
اسماعیل سامانی بر او غلبه کرد و پادشاهی بستد و ایام دولت
صفاریان سپری شد **فصل سیم** در ذکر سامانیان مدت
ملک ایشان صد و دو سال و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک
تا حدود هند و فارس و عراق بود و دار الملک ایشان بخارا
و شاعری اسامی ایشان درین دو بیت بنظم آورد **بیت**

نه تن بودند از آل سامان مشهور • هر یك بامارت خراسان مذکور
اسمعیلی واحمدی ونصری • دو نوح دو عبدالملك ودو منصور
سامان از تخم بهرام چوبین بود پیش از اسلام بیشتر حکام ما
وراء النهر بودند وبعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان را
روز مخالف شد بساربانی افتاد سامان که هر بزرگی بود سر
بکار شتربانی ننمود در شاورد وبعیاری مشغول شد پسرش
اسد بن سامان زاد در عهد مامون خلیفه حرمتی پیدا شد وبعد
از وی پسرانش را بولایت امارات داد ودر سنه احدی وستین
ومائتین معتمد خلیفه تمامت ماوراء النهر بنصر بن احمد بن
اسد بن سامان تفویض نمود چون در سنه تسع وسبعین
ومائتین نصر در گذشت تمامت کار بر اسماعیل قرار گرفت
امیر اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه
وبا شکوه بود اول کسی از سامانیان که پادشاهی کرد او بود ملک
ماوراء النهر در عهد او معمور گشت چون بنی لیث صفار دست
بر آوردند معتضد خلیفه اورا فرمان داد تا ایشان را بر انداخت
چنانچه گذشت وملک بنی لیث برو مسلم داشت واسم پادشاهی
برو اطلاق رفت واو در خیرات ساعی جمیله بتقدیم رسانید

ودر عدل وداد کوشید مدت سلطنتش در ایران هشت سال
وفاتش در رابع عشر صفر خمس وتسعین ومائتین بود **احمد**
بن اسماعیل بعد از پدر بحکومت وراثت مدت شش سال
وشش ماه بمراسم پادشاهی قیام نمود وبعد از آن بدست جمعی
از بندگان خویش کشته شد در سنه احدی وثلثمایه **نصر**
بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر بپادشاهی نشست تمامی غلامان
که قصد پدرش کرده بودند بکشت ومدت سی سال در عدل و
داد وراستی پادشاهی کرد ودر ماه شعبان بمرض سل نماند
نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاه شد
دوازده سال وهفت ماه در جهانداری بسر برد ودر تاسع
عشر ربیع الآخر سنه ثلث واربعین وثلثمایه رحلت کرد **عبدالملك**
بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر هفت سال و
نیم پادشاهی کرد ودر حالت اسب تاختن بیفتاد وبدان در
گذشت در منتصف شوال سنه خمسین وثلثمایه **منصور**
بن نوح مدت پانزده سال بعد از پدر برادر پادشاهی کرد
داد عدل وخیرات داد ومنتصف شوال سنه خمس وستین
وثلثمایه وفات یافت **نوح** بن منصور بعد از پدر پادشا

شد امراي خراسان بروي عاصي شدند واو با امير سبكتكين
كه شحنهٔ غزنه بود نامه كرد كه تا شر ايشان از وي كفايت فرمود و
اين صورت در سنهٔ اربع وثمانين وثلثمايه بود امير نوح امارت
بعضي خراسان با امير سبكتكين وبعضي به پسرش سلطان
محمود تفويض كرد وابتداي دولت سلطان محمود غزنوي ازينجاست
مدت ملك امير نوح ببيست ويكسال وهفت ماه حكم كرد بعد
وفات او در روز جمعه ثالث عشر رجب سنهٔ سبع وثمانين و
ثلثمايه **منصور** بن نوح بعد از پدر پادشاه شد ويكسال
وهفت ماه حكم كرد بعد از ان بيك توزون كه غلام پدر او بود و
بمرتبهٔ امير الامرائي رسيده او را در سرخس بگرفت وميل كشيد
در روز چهارشنبه ثامن عشر صفر سنهٔ تسع وثمانين وثلثمايه
عبد الملك بن نوح بعد از برادر پادشاهي بدو تعلق گرفت
خواست كه امارت خراسان از سلطان محمود سبكتكين بستاند
بدين سبب ميانهٔ ايشان محاربات ومقاتلات واقع شد عبد الملك
بهزيمت ببخارا شد وملك ترك ايلك خان بروي مسلط شد
وماوراء النهر بدست فرو گرفت ودر ثاني عشرين ذي الحجه سنهٔ
تسع وثمانين وثلثمايه بعد از ان ايلك خان عبد الملك را ببست

آورد وباوزكند فرستاد آنجا سپري شد وشعلهٔ دولت آل سامانيان
فرومرد مدت حكومتش عبد الملك را هشت ماه وهفده روز
بود **فصل چهارم** در ذكر غزنويان عدد ايشان چهارده
تن مدت ملكشان صد وپنجاه وپنج سال اصل ايشان **سبكتكين**
واو غلام البتكين مملوك سامانيان بود البتكين در زمان سامانيان
مدت شانزده سال در غزنه وحدود هند پادشاهي كرد بعد
از و حكومت آن ملك بسبكتكين رسيد ودر سنهٔ اربع وثمانين و
ثلثمائه امارت خراسان يافت ودر ماه شعبان سنهٔ سبع وثمانين
وثلثمايه در گذشت پسرش سلطان محمود برجاي او نشست وبعد از
انقراض دولت سامانيان از دار الخلافه بسلطنت خراسان
منسوب گشت **السلطان يمين الدوله** ابو القاسم محمود بن
سبكتكين پادشاه مشهور است پيوسته در هند با كفار غزا ميكرد
مادرش دختر رئيس زاول بود او را بدين سبب زابلي ميگويند
چنانچه فردوسي عليه الرحمه گويد • خجسته دركه محمود زابلي درياست •
كدام دريا كانرا كرانه پيدا نيست • شدم بدريا غوطه زدم نديدم در
گناه بخت منست اين گناه دريا نيست • سلطان محمود شش ماه راه
از هند مسخر كرد وبسياري از كفار را باسلام در آورد وخوارزم نيز

در تصرف در آورد و در سنهٔ سبع وتسعین وثلثمایه میان او و
ایلک خان که پادشاه ماوراء النهر بود بر در بلخ جنک واقع شد
سلطان محمود ظفر یافت وایلک خان بماوراء النهر کریخت و در سنهٔ
ثلث واربعمایه وفات یافت بعد ازین قدرخان وارسلان خان
از ماوراء النهر وترکستان باتفاق یکدیکر قصد خراسان کردند
چون ببلخ رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف داد و جنک
عظیم واقع شد و دران روز سلطان محمود بر پیلی سفید نشسته
بود و حمله بر دشمنان میکرد و ایشانرا منهزم کردانید چهار دانک
لشکر ایشان وقت کریز در آب آمویه غرق شدند و سلطان محمود
از جیحون بکذشت و در ماوراء النهر خراسان خرابی بسیار کرد
وبخراسان معاودت نمود واین حال در سنهٔ عشر واربعمایه بود
سلطان محمود در آخر عهد در سنهٔ عشرین واربعمایه بود سلطان
بر عراق عجم مستولی شد و والی آنجا مجد الدوله رستم بن فخر الدوله را
در خوارزمی بکرفت و در خفیه بکشت و عراق به پسر خود مسعود داد
و مسعود تمامی عراق در ضبط آورده هر کس سرکشی کرد سیاست
نمود چهار هزار کس را از اعیان اصفهان بقتل رسانید
وچون در غیبت او از مردم قزوین مخالفت ظاهر شده بود

ایشانرا

ایشانرا نیز کوشمالی عظیم داد و سلطان محمود از دولاب ری معاودت
نموده بغزنین رفت و در روز پنجشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول
سنهٔ احدی وعشرین واربعمایه وفات یافت عمرش شصت و
یکسال مدت سلطنتش سی ویکسال مسعود بن محمود
بحکم وصیت پدر سلطنت خراسان وعراق وخوارزم بدو تعلق
کرفت و دیار هند وغزنه برادرش محمد بن محمود داشت مسعود از
برادر بزرک التماس کرد تا او را خطبه شریک کرداند محمد اجابت
نکرد پس مسعود آهنک غزنه کرد وپیش از وصول او یوسف بن
سبکتکین محمد را اسیر کرده میل کشید وبقلعهٔ بلساد فرستاد
نه سال محبوس بود و سلطان مسعود بر جمیع ممالک پدر مستولی
شد وچون میان مسعود وسلجوقیان منازعت افتاد ومسعود
از ایشان منهزم بغزنین رفت محمد مکحول را از قلعه بیرون آورد
وعزیمت هندوستان کرد چون از رود دیلم بکذشت لشکر بر
مسعود بیرون آمدند ومحمد مکحول را بستدند وبر تخت نشاندند و
در لشکر کردانیدند ومسعود را کرفته پیش محمد آوردند محمد او را
بقلعه فرستاد و در راه لشکر او را بکشتند در جمادی الاول سنهٔ
ثلث وثلثین واربعمایه مدت سیزده سال پادشاهی کرد بعد

ازین محمودیان بغزنین قناعت کردند ایشان بدین سبب غزنویان
کویند و دران ملك آثار ایشان بسیارست **محمد** بن محمود
بن سبکتکین در حیات برادر در اول عهد چهار سال در
غزنه پادشاهی کرد پس ازان بحکم برادرش مسعود نه سال
محبوس بود و بعد ازان قتل مسعود یکسال دیگر حکومت
کرد در سنهٔ اربع وثلثین واربعمایه بردست برادرزاده کشته
شد **مودود** بن مسعود بن محمود برعم خروج کرد وبقصاص
خون پدر اورا با تمامت اولاد وهر که درخون ساعی بود بکشت
ودختر جعفر بیك را بخواست وازوی پسری آورد مسعود نام
کرد مدت هفت سال پادشاهی کرد ودر رجب سنهٔ احدی
واربعین واربعمایه وبدین جعفر بیك عزیمت کرد که بخراسان
رود در راه بزحمت قولنج درگذشت **مسعود** بن مودود
بعد از پدر طفل بود چند روزی پادشاهی باسم او بود اکابر
مملکت وارکان دولت برعم او اتفاق کردند **علی** بن مسعود
بن مودود چون نوبت پادشاهی بدو رسید عبد الرشید ابن
محمود که سالها در قلعه محبوس بود خلاص یافت ولشکر جمع
کرد واورا در سنهٔ ثلث واربعین واربعمایه منهزم گردانید

عبد الرشید بن محمود بعد از برادرزاده بپادشاهی نشست ودر
سنهٔ خمس واربعین واربعمایه وفات یافت **فرخ زاد** بن مسعود
بن محمود بعد از عبد الرشید پادشاه شد وچون زاولستان خراب
شده بود خراجش ببخشید وباخلق نیکوئی کرد ودر طاعت وعبادت
درجهٔ عالی داشت سه ماه روزه داشتی وبیشتر از شب نماز کردی
در سنهٔ خمسین واربعمایه بزحمت قولنج درگذشت **ابراهیم** بن
مسعود بن محمود بعد از فرخ زاد پادشاه شد دراز عمر بود مدت
چهل ودو سال در پادشاهی بماند ودر خیرات کوشید ومسجد و
خانقاه ورباط بسیار ساخت گویند از ولایت نصیبی داشت شبها
گرد محلات غزنین گردیدی وبیوه زنان ومحتاجان را طعام دادی
ودر عهد او در غزنین داروی چشم وادویه واشربه تمامی بیماران
از خزانهٔ او بردندی واورا سی وشش پسر بوده وهمه را نام در کتب
تواریخ آورده اند وچهل دختر داشته همه را بسادات کرام وعلماء انام
داده خرابیها که در ملك افتاده بود در زمان او بآبادانی مبدل شد
وچند قصبه بنا فرمود خیرآباد وایمن آباد وغیر ذلك واورا سید
السلاطین نوشته اند خط خوب نوشتی ودر هر سال یک مصحف بخط

خود نوشتی و با اموال فراوان بمکه فرستادی و سه ماه رجب و شعبان

و رمضان همیشه روزه داشتی وفات او در خامس شوال سنه اثنی

و تسعین و اربعمایه بود **مسعود** بن ابراهیم بن مسعود بعد از

پدر پادشاه شد خواهر سلطان سنجر سلجوقی را در نکاح آورد مدت

شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسمایه بدار البقا

پیوست **شیرزاد** ~~شیرزاد~~ بن مسعود بحکم پدر پادشاه شد

و یکسال حکم کرد و برادرش ارسلان شاه بر و خروج کرد و او را

بکشت در سنه تسع و خمسمایه **ارسلانشاه** بن مسعود بعد از برادر

پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرام شاه شایع شد بهرام

شاه پناه بسلطان سنجر برد که خال او بود و بموافقت او بغزنه

آمد و با ارسلان محاربه کرده نصرت یافت و ارسلان هزیمت یافت

و سلطان سنجر بهرام شاه را بر تخت نشاند و باز بقهستان رفت

پس ارسلان مراجعت کرد بهرامشاه از وی گریخته بخدمت سنجر

آمد و لشکر از وی بستد و بغزنه رفت و بر ارسلان مسلط شده

او را هلاک کرد و اینصورت در سنه اثنی عشر و خمسمایه بود

بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم بعد از برادر پادشاهی

بر و قرار گرفت بزرگ منش عالم پرور علم دوست بود فضلای جهان

بنام او کتب ساختند از انجمله کتاب کلیله و دمنه است که ادیب

نصر الله بن عبد الحمید بعبارتی که اکنون مشهور است بنام او ساخته

و شیخ سنایی کتاب حدیقه بنام او نظم کرده در زمان دولت او

امن و راحت بود سی و دو سال پادشاهی کرد و در اخر عهد علاء الدین

حسن بن حسین که اول ملوک غوریست بر وی خروج کرد بهرام شاه

از و منهزم بهند رفت علاء الدین حسن برادر خود سوری را در

غزنین پادشاهی داد و مراجعت بفیروز کوه کرد در راه برادر دیگرش

سام بمرد بهرام شاه باز بغزنه آمد و با سوری جنگ کرد سوری

در دست او گرفتار شد بهرامشاه فرمود تا او را بر گاو نشاندند و

در شهر گردانیدند و بعد از خواری هر چه تمامتر او را بکشت و

سرش نزد سلطان سنجر فرستاد چون این خبر به علاء الدین حسن

رسید از آن تافته شد و با لشکری انبوه عزیمت غزنه کرد پیش از رسیدن

او بهرام شاه در سنه اربع و تسعین و خمسمایه درگذشت **خسروشاه**

بن بهرامشاه بعد از پدر بحکم وراثت پادشاهی بدو دادند چون

علاء الدین حسن بجنگ او آمد بگریخت و بدریای هند رفت

علاء الدین حسن غزنه را غارت کرد و خلقی بسیار بقتل آورد و

برادرزاده خودرا غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام را بنیابت در
غزنه پادشاهی داد ملک غیاث الدین خسروشاه را بمواعید بر جود
امین کرداسید بعد ازان اورا دستگیر کردند و بقلعه فرستادند و این
صورت در سنه خمس وخمسین وخمسمایه بود خسروشاه ده سال
در قلعه محبوس بود و در سنه خمس وستین وخمسمایه درگذشت
دولت غزنویان سپری شد و ملک ایشان بغوریان رسید و از نسل
محمودیان کسی نماند **فصل پنجم** در ذکر غوریان پنج تن
مدت ملکشان شصت وچهار سال اصل ایشان از پادشاه غور بود
که لشکر سلطان محمود غزنوی اورا برانداخت نبیره او سوری
از بیم سلطان بهندستان گریخت و اورا پسری بود سام نام سلمان
شد و تجارت میکرد و اورا پسری بود حسین نام بهر هنری
آراسته سام با پسر و اتباع آنچه داشت براه دریا عزم غور کرد باد
مخالف برآمد و کشتی غرق شد حسین بن سام دست در تخته
پاره زد که بکنار افتد و ببری درنده در کشتی بود هم دست در
چوب پاره زد باقی مردم در گرداب فنا غوطه زدند حسین با
ببر سه روز بر سر آب ماند چون بساحل رسیدند ببر بجست
و حسین برست و بر ساحل دریا بشهری رسید بر دکانچه بخفت

عسس اورا بگرفت هفت سال در زندان بماند بعد از هفت سال
پادشاه رنجور شد بصدقه زندانیان را رها کردند حسین نیز آزاد
شد و متوجه غزنین گشت چون بدان حدود رسید جمعی از قطاع
الطریق اورا جوانی خوب صورت یافتند اسب و سلاح دادند شب
پیش ایشان بود بحسب اتفاق دران شب طایفه از لشکر سلطان
ابراهیم غزنوی که مدتی در طلب آن جماعت بودند بر ایشان ظفر یافتند
وهمه را بکشتند چون جلاد چشم حسین بربست حسین گفت الهی
میدانم که بر تو غلط روا نیست چون است که مرا بیگناه میکشند جلاد
از احوال او پرسید سرگذشت بشرح باز گفت و حکایت او بسمع سلطان
رسید سلطان بر حالش رقت کرد و اورا نوازش نمود و در مرتبه
حجاب آورد و از اقربای خود زن داد چون سلطنت بمسعود بن
ابراهیم رسید اورا امارت غور داد کارش بلند شد بعد از
پدرش حسین بن حسین بر جای او نشست **علای الدین حسین**
بن حسین بن سام چون دولت غزنویان روی نقصان داشت
او بر مملکت ایشان مستولی شد در سنه احدی وخمسین وخمسمایه
درگذشت **سیف الدوله** محمد بن علاء الدین حسن بن حسین
بن سام بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال و کریم طبع

وعادل ورعیت پرور وبخشنده و دریادل ومتواضع بود ملك غزنین
به پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام داد بعد از سلطان سنجر
سلجوقی بلخ نیز مستخلص کرد غزان بجنك او آمدند سیف الدوله
دران جنك کشته شد در سنهٔ ثمان وخمسین مدت سلطنتش
هفت سال **غیاث الدین** ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بعد
از عم زاده پادشاهی بیتعلق گرفت وباغزان جنك عظیم کرد
وبسیاری از یشان بکشت بقایای ایشان زنهار خواستند وخراج
بذیرفتند سلطان غیاث الدین برادر خود را سلطان شهاب الدین
ابو المظفر در هراة بنیابت داد وخود غزنین دار الملك ساخت
وچهل سال در پادشاهی ماند ودر ثمان وتسعین وخمسمایه
بغزنین درگذشت از آثار او مسجد جامع هراة است که در سنهٔ
اربع وتسعمایه امیر علیشیر آنرا بتجدید عمارت کرد **شهاب الدوله**
ابو المظفر بن سام بن حسین بعد از برادر پادشاه شد وچهار
سال سلطنت کرد وبعد از ان در حالت نماز گزاردن فدائیان
هندی اورا شهید کردند در تاریخ وفات او گفته اند **رباعی**
شهادت ملك بحر وبحر شهاب الدین • کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک •
سیم ز غره شعبان سال ششصد ودو • فتاده در ره غزنین بمنزل دمیک •

محمود بن محمد بن سام بعد از عم سلطنت برو قرار گرفت
مدت هفت سال پادشاهی کرد در سنهٔ تسع وستمایه دو زی
اورا درخانه کشته یافتند مملکت غوریان بخوارزمشاهیان منتقل
شد **فصل ششم** در ذکر آل بویه عدد ایشان هفده
نفر مدت ملکشان صد وبیست وهفت سال صابی دبیر در
نسب آل بویه آورده که بویه از تخم بهرام گور است چون ماکان ابن کاکی
بر طبرستان مستولی شد بویه بخدمت او پیوست اورا سه پسر
بود علی وحسن واحمد این برادران واسفار بن شیرویه ومرداویج
بن زیاد وبرادرش وشمگیر ملازمت ماکان بن کاکی میکردند اسفار
بن شیرویه بر ماکان خروج کرد واورا بجهانید ودر سنهٔ خمس
عشر وثلثمایه بر ملك دیلمان مستولی شد وبعد از یکسال بر دست
قرامطه کشته گشت مرداویج بن زیاد بر جای او حاکم دیلمان شد
در دوبار وطالقان ورستمدار در ضبط آورد پس مازندران
وملك ری وقزوین وابهر وزنجان وطارمین مستخلص کرد وتسخیر
دیگر بلاد کوشید ودر همدان قتل عام ونهب وغارت کردند مرداویج
علی بن بویه را با برادران بکرخ فرستاد وخود باصفهان رفت علی
بن بویه وبرادران بفارس رفتند ودر ضبط آوردند ومرداویج را

در اصفهان غلامانش در حمام بکشتند در سنهٔ احدی و عشرین و
ثلثمایه علی بن بویه باصفهان رفت و باوشمگیر بن زیاد حرب کرد و
او را منهزم کردانید وشمگیر بطبرستان رفت و بدان ملک قناعت
نمود علی بن بویه را ملک فارس و عراق مسلم شد عماد الدوله
علی بن بویه در جمادی عشر دی قعده سنهٔ احدی و عشرین و ثلثمایه
بپادشاهی نشست عراق ببرادر کهتر حسن داد و او را رکن الدوله
لقب کرد و برادر کوچک احمد را باستخلاص کرمان فرستاد و او را معز
الدوله لقب فرمود و شیراز دار الملک خود ساخت و از جانب خلیفه
منشور پادشاهی یافت عماد الدوله مدت شانزده سال و نیم
پادشاهی کرد و در جمادی الاول سنهٔ ثمان و ثلثین و ثلثمایه درگذشت
و برادرزادهٔ خود عضد الدوله بن رکن الدوله را ولی عهد کرد
رکن الدوله حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم پادشاه
بود چهل و چهار سال پادشاهی کرد و عمر او از نود سال زیاده بود
در شب بیست و پنجم محرم سنهٔ ست و ستین و ثلثمایه درگذشت
سه پسر داشت عضد الدوله و موید الدوله مادر ایشان کنیزک
ترکی بود فخر الدوله از دختر حسن بن فیروزان که پسر عم ماکان
بن کاکی پادشاه طبرستان بوجود آمد رکن الدوله بعد از فوت

عماد الدوله مملکت بر پسران قسمت کرد یزد و اصفهان و قم و کاشان
و نطنز و جرپادقان بموید الدوله ابو نصر بویه داد و ری و همدان و
قزوین و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضی از کردستان بفخر الدوله
علی و پسر مهتر عضد الدوله فنا خسرو را عمان که عش داده بود یعنی
ملک فارس بر و مسلم داشت معز الدوله احمد بن بویه بفرمان
برادر باستخلاص کرمان رفت و مسخر کرد و از انجا بخوزستان رفت
و بگرفت و ملک بصره و واسط مسلم کردانید مستکفی خلیفه استدعاء
حضور او کرد در سنهٔ اربع و ثلثین و ثلثمایه ببغداد رفت و در ضبط
آورد و مستکفی خلیفه را میل کشید و خلافت بمطیع الله داد چنانچه
گذشت معز الدوله بیست و یک سال پادشاه بود سه سال معاصر
عماد الدوله و هجده سال معاصر رکن الدوله و در ربیع الاول سنهٔ
ست و خمسین و ثلثمایه بمرض اسهال درگذشت پنجاه و چهار سال
عمر داشت معز الدوله چون سایر آل بویه اثنی عشری بود اقامت بر صلوة
عذیر خم در هجدهم ماه ذی الحجه او کرد و در روز عاشورا تعزیت
حضرت امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد در سنهٔ اثنی و خمسین
و ثلثمایه عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو بن رکن الدوله حسن
بن بویه بعد از عم بحکم وصیت در فارس سنهٔ ثمان و ثلثین و ثلثمایه

بپادشاهی نشست مدت سی و چهار سال در پادشاهی ماند مانند
او در دیالمه هیچ نبود و او خلاصهٔ آن قوم بود عضد الدوله در سنهٔ
سبع وستین وثلثمائه ببغداد رفت و با عم زادهٔ خود عز الدوله
بختیار بن معز الدوله جنگ کرد و او را بکشت و بغداد مستخلص کرد
و در روز دخول او ببغداد خلیفه باستقبال بیرون آمد اکابر زمان
در دولت او آسایشها کردند و در کار عدل و سیاست ید بیضا نمود
از آثار او مشاهد امیر المؤمنین علی و امام حسین علیهما السلام و دار
الشفای بغداد و باروی مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم وبند امیر است که بر رود کر ساخته در سنهٔ ثلث واربعین
وثلثمائه و کربال ازان آب میخورد و شهری در قبلی شیراز که اکنون
مزرعه ایست و آنرا سوق الامیر میخواندند عضد الدوله در رمضان
سنهٔ اثنی وسبعین وثلثمائه در بغداد بصرع درگذشت و در مشهد
امیر المؤمنین علی علیه السلام مدفون شد ولادت عضد الدوله در
یوم الاحد خامس ذی قعده سنهٔ اربع وعشرین وثلثمائه بود
در اصفهان **عز الدوله** بختیار بن معز الدوله بعد از پدر در
بغداد یازده سال امارت داشت بعد از ان بحکم عضد الدوله کشته
شد در سنهٔ سبع وستین وثلثمائه چنانچه گذشت **مؤید الدوله**

ابو نصر بویه ابن رکن الدوله حسن بن بویه در ایام پدر در اصفهان می بود
چون پدرش درگذشت بمدد عضد الدوله بری رفت و بجای پدر هفت
سال و شش ماه سلطنت کرد و میان او و فخر الدوله و شمس المعالی
قابوس بن وشمگیر که والی طبرستان بود محاربات رفت و در جمله
ظفر او را بود فخر الدوله وقابوس دو نوبت از مؤید الدوله شکست
یافتند در نوبت اول در روز چهارشنبه بیست و دوم رمضان سنهٔ
اثنی وسبعین وثلثمائه بعد از ان گریخته بخراسان رفتند قابوس
هجده سال و فخر الدوله سه سال در خراسان ماندند مملکت فخر الدوله در عراق
وقابوس در طبرستان بتصرف مؤید الدوله در آمد صاحب بن عباد
که از وزرای مشهور است در خدمت او می بود مؤید الدوله در سنهٔ
ثلث وسبعین وثلثمائه درگذشت **فخر الدوله** علی بن رکن الدوله
بمقتضای وصیت پدر در همدان می بود پس مؤید الدوله بمدد عضد
الدوله او را اخراج کرده به نیشابور رفت چون مؤید الدوله نماند
صاحب اسمعیل بن عباد استدعای حضور او کرد در سنهٔ ثلث وسبعین
وثلثمائه بر مملکت آمد و چهارده سال دیگر در سلطنت ماند و در شوال
سنهٔ سبع وثمانین وثلثمائه درگذشت اما صاحب ابن عباد بوفور فضایل
وکمالات موصوفست گویند چهارصد شتر کتابخانهٔ او می کشید و او

باآنکه امور کلیه وجزویه ملک بدو مفوض بود وکما ینبغی بدان وا میرسید
هم روز افاده میفرمود ودرس میکفت واز جمیع علوم بهره مند بود
ومصنفات خوب دارد در فروع اثنی عشریه ودر اصول معتزله
در سنه سبع وستین وثلثمایه بعد از وزیر ابو الفتح بن العمید وزارت
بدو دادند هجده سال وزارت کرد ودر شب جمعه بیست وچهارم
صفر سنه خمس وثمانین وثلثمایه در ری وفات یافت نعش اورا
باصفهان بردند ودر محلت ذریه دفن کردند صاحب عباد رازی است
وبعضی کفته اند اصفهانی است **مجد الدوله** ابو طالب رستم بن
فخر الدوله بعد از پدر پادشاهی عراق بدو تعلق کرفت چون کودک
بود مادرش سیده کفیل مصالح ملک شد تا سیده در حیات بود مدت
بیست وهفت سال ملک مجد الدوله برونق بود وچون در سنه خمس
عشر واربعمایه درکذشت کارها دست بهم داد سلطان محمود غزنوی
بالشکری آهنک عراق کرد مجد الدوله با پسرش ابو دلف کرفتار شدند
در سنه عشرین واربعمایه ملک عراق در تصرف سلطان محمود آمد مدت
سلطنت مجد الدوله سی سال وی مرض مالیخولیا داشت شیخ علی
ابو سینا معالجت کرد در اول دولت قابوس بن وشمکیر باز بسلطنت
رسید ودر شعبان سنه ثمان وثمانین وثلثمایه کرکان وطبرستان ومازندران

باتقرف کرفت وبر کیلان نیز مستولی شد وپانزده سال در سلطنت
بماند فضایل بسیار داشت وخط نیکو می نوشت اما سفاک بود بدین
سبب لشکر برو خروج کردند واورا کرفته محبوس ساختند وپادشاهی
به پسرش منوچهر دادند قابوس در سنه ثلث واربعمایه در حبس در
کذشت **شرف الدوله** ابو الفوارس شرذیل بن عضد الدوله در
کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال ونیم بر آمد ببغداد
رفت برادرش صمصام الدوله استقبال نمود شرف الدوله اورا
بکرفت ومیل کشید وبقلعه کوهسان فرستاده محبوس کرد واین واقعه
در سنه ست وسبعین وثلثمایه بود **صمصام الدوله** ابو کالنجار
مرزبان بن عضد الدوله بعد از برادر ارکان دولت اورا از قلعه
بیرون آوردند وبپادشاهی نشاندند نه ماه پادشاهی کرد برادرش
بهاء الدوله با او مخالفت کرد صمصام الدوله بکریخت وهشت سال
دیکر بزیست ودر ثمان وثمانین وثلثمایه بر دست پسران عز الدوله
بختیار کشته شد **بهاء الدوله** ابن عضد الدوله بعد از برادر در
صفر سنه ثمانین وثلثمایه پادشاه شد مدت بیست وچهار سال
وسه ماه در پادشاهی بماند وخلیفه القادر بالله اورا شهنشاه قوام
الدین لقب فرمود واو با سلطان محمود غزنوی صلح کرد واز دختر

خواست در ربیع الاول سنهٔ اربع واربعمایه درا وجان فارس نماند
سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بحکم وصیت پدر
پادشاه شد مدت دوازده سال وچهار ماه در پادشاهی ماند برادرش
قوام الدین ابو الفوارس برو خروج کرد سلطان الدوله برو غالب
آمد در شعبان سنهٔ ست عشر واربعمایه در فارس وفات یافت
شرف الدوله حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد
بنیابت برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه
بنام خود کرد ودر سنهٔ عشر واربعمایه نماند مدت حکومتش شش
سال ودو ماه جلال الدوله بن بهاء الدوله از قبل برادران
حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد امارت یافت کار او رواجی
نداشت مدت بیست وپنج سال امارت کرد ودر سنهٔ خمس وثلثین
واربعمایه درگذشت عماد الدین الله عز الملوک ابو کالیجار مرزبان
بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از پدر
در فارس در سنهٔ ست عشر واربعمایه بپادشاهی نشست میان
او وعمش جلال الدوله که در بغداد امیر بود محاربات رفت پس
صلح کردند وبعد از جلال الدوله بغداد نیز در تصرف آورد واز
خوف ترکان بشیراز رفت اسمعیل شبانکاره برو خروج کرد

ودر کار

ودر کار آل بویه خلل آورد عماد الدین الله در سنهٔ اربعین واربعمایه
درگذشت الملک الرحیم ابو نصر بن عماد الدین الله بحکم پدر
امارت بغداد بدو تعلق گرفت هفت سال حکومت کرد ودر
سنهٔ سبع واربعین واربعمایه سلطان طغرل بیک سلجوقی ببغداد
رفت اورا بگرفت وبقلعهٔ طبرک فرستاد وانجا محبوس بود تا
درگذشت الملک منصور بن عماد الدین الله بعد از پدر
بحکم وصیت در فارس حاکم بود فضلویهٔ شبانکاره برو خروج
کرد ودر سنهٔ ثمان واربعین واربعمایه اورا بگرفت وبقلعه محبوس
کرد همانجا درگذشت وفارس بتصرف فضلویه درآمد وهم
دران چندگاه سلجوقیان در ضبط آوردند از آل بویه ملک ابو
علی بن عماد الدین الله بعد از برادر قریب چهل سال بزیست وبند
جان فارس وکرمان شاهان اقطاع او بود سلاطین اورا عزیز
داشتندی وطبل وعلم داده بودند در سنهٔ سبع وثمانین
واربعمایه درگذشت ودولت آل بویه سپری شد فصل
هفتم در ذکر سلجوقیان ایشان چهارده نفرند مدت
ملکشان صد وبیست ویکسال سلجوق بن یقی وچهار پدر به افراسیاب
میرسد واورا چهار پسر بود میکائیل واسرائیل وموسی بیغو

ویونس وایشان مال بی نهایت داشتند از ترکستان جهت تنگی چراگاه
در سنهٔ خمس وسبعین وثلثمایه بماوراء النهر آمدند ودر حدود بخارا
وسغد سمرقند مقام ساختند بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی
رخصت طلبیدند که از آب آمویه گذشته بخراسان آیند ارسلان جاذب
که والی طوس بود ایشانرا رخصت دادن مصلحت ندید وگفت عدد ایشان
بیشمار است مبادا از ایشان در خراسان فتنه ظاهر شود سلطان قبول
کرد وایشانرا رخصت داد ایشان از ماوراء النهر بخراسان آمدند و
در حدود نسا وباورد مقام ساختند میکاییل را دو پسر بود طغرل
بیک وجعفر بیک پیشوای آن قوم شدند آثار دولت وسلطنت
از جبین ایشان ظاهر بود اهل خراسان دل بر کار ایشان نهادند بعد از
سلطان محمود داوریها پیش ایشان می بردند سلطان مسعود غزنوی
لشکر بجنگ ایشان فرستاد ظفر سلجوقیانرا بود سلطان مسعود
میخواست که با نتقام سلجوقیان رود داورا از اطراف هند تشویشی
رسید بهند رفت وسوباشی که امیر خراسان بود بغزنوده سلطان بجنگ
ایشان رفت رفتن وشکست خوردن بود **سلطان رکن الدین**
ابوطالب طغرل بیک محمد بن میکاییل بن سلجوق در نیشابور در سنهٔ
تسع وعشرین واربعمایه در غیبت سلطان محمود غزنوی بر تخت

نشست

نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنهٔ اثنی وثلثین واربعمایه
در مرو بصحرای زندقان با سلجوقیان حرب کرد وشکست یافته
بغزنین رفت بعد از هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند
قایم خلیفه جهت ایشان منشور سلطنت مصحوب قاضی ابوالحسن
باوردی که از فحول علمای زمان بود بخراسان فرستاد پس ولایت با
یکدیگر بخش کردند خراسان بجغر بیک دادند وعراق عجم با آنچه
مستخلص شود طغرل بیک اختیار کرد ومقام او در همدان می بود
وبغداد فتح کرد وقایم خلیفه را از بند بساسیری خلاص کرد چنانچه
گذشت وآل بویه را برانداخت در خراسان جغر بیک در سنهٔ ثلث
وخمسین واربعمایه وفات یافت وطغرل بیک جای او به پسرش الب ارسلان
تفویض کرد وطغرل بیک در روز جمعه ثامن عشر رمضان سنهٔ اربع
وخمسین واربعمایه در ری وفات یافت پادشاه نیکو سیرت بود همیشه
پنج وقت نماز بجماعت گذاردی وپنجشنبه ودوشنبه روزه داشتی
وهر وقت خواستی از جهت خود خانه سازد اول مسجدی ساختی
بعد از آن بعمارت پرداختی مدت ملکش بیست وشش سال مدت
عمرش هفتاد سال **سلطان عز الدین** ابوشجاع الب ارسلان
بن جغر بیک بن میکاییل بن سلجوق مردی بغایت مهیب وباشکوه

بود در زمان سلطنت خود بر اطراف تاختن کرد فارس از فضلویهٔ
شبانکاره انتزاع نمود وارمانوس پادشاه روم را در جنگ بگرفت
و بقرار آنکه هر روز هزار هزار دینار خراج بدهد او را امان داد
و باز بروم فرستاد و بغزای گرجستان رفت بعضی از امرای گرجستان
در دست او اسیر شدند و بعضی مسلمان گشتند و بجای حلقهٔ
بندگی نعل اسب در گوش کردند گویند از پادشاهان ترک اول
کسی که از فرات عبور کرده او بود ابو نصر عمید الملک کندری وزیر
پدرش بود بعد از وفات پدر در شهر نسا او را بکشت و سر او را
به نیشابور فرستاد و وزارت بخواجه نظام الملک طوسی که از
مشاهیر عالم است تفویض کرد و در آخر عهد چون تمام ایران او را
مسلم شد بقصد تسخیر ماوراء النهر با دویست هزار سوار از جیحون
عبور کرد در کنار آب قلعهٔ برزم مستخلص نمود یوسف کوتوال
خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند و در برابر تخت پادشاه بداشتند
سلطان از وی سخنان می پرسید و او را تهدید میداد و درین
اثنا یوسف کارد بکشید و آهنگ سلطان کرد سلطان بنا بر اعتمادی
که بر شست خود داشت غلامانرا از قصد او منع کرد و سه تیر برد
انداخت هر سه خطا شد یوسف بسلطان رسید و سلطانرا زخم

زد حاضران از هول این زخم پراکنده شدند یوسف همچنان کارد در دست
بیرون رفت جامع فراش نیشابوری میخ کوبی بر سرش زد و بکشت
و سلطان نیز از آن زخم درگذشت و این واقعه در روز شنبه
سلخ ربیع الاول سنهٔ خمس وستین واربعمایه بود و این از عجایب
حالاتست ولادت او شب آدینه در محرم سنهٔ احدی وعشرین و
اربعمایه بوده مدت سلطنتش ده سال وشش ماه ودوازده روز
مدت عمرش چهل وچهار سال وسه ماه قبرش در مرو است **سلطان
جلال الدین** ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر بسعی
نظام الملک پادشاه شد بخت موافق و روزگار مساعد داشت
ممالک ایران و توران در ضبط آورد و حکم او بروم وشام نیز جاری
شد چهل وهفت هزار سوار پیوسته ملازم او بودندی و اقطاعات
ایشان در ممالک پراکنده بود تا هر جا که رسیدندی در ماندگی نبودی
اصفهانرا دار الملک ساخت شکار دوست بود در سنهٔ تسع واربعین
واربعمایه بزیارت بیت الله رفت و در آن راه خیرات بسیار کرد و در
بادیه راه حج خانها و رباطها ساخت در آخر عهد خواجه نظام الملک را
از وزارت عزل کرد و بجای او بتاج الدین ابو الغنایم داد خواجه
نظام الملک را بفرمودهٔ حسن صباح در حدود نهاوند در ماه رمضان

سنهٔ خمس وثمانين واربعمایه فدائیان ملحد شهید کردند و سلطان
نیز در شوال همین سال در بغداد وفات یافت ومعزی شاعر کفت
قطعه رفت در یک مه بفردوس برین دستور پیر • شاه برنا
از پس او رفت در ماه دکر • کرد ناکه قهر یزدان عجز سلطان آشکار •
قهر یزدانی ببین وعجز سلطانی نکر • ولادت سلطان ملکشاه در
جمادی الاول سنهٔ خمس واربعین واربعمایه وقوع یافته ویکی از
فضلا در مرثیهٔ او کفته • كَانَ الوَزِيرُ نِظَامُ المُلْكِ لُؤْلُؤَةً
نَفِيسَةً صَاغَهَا الرَّحْمٰنُ مِنْ شَرَفٍ • عَزَّتْ فَلَمْ تَعْرِفِ الأَيَّامُ قِيمَتَهَا •
فَرَدَّهَا غَيْرَةً مِنْهُ إِلَى الصَّدَفِ • سلطان رکن الدین ابو
المظفر برکیارق بن ملکشاه ولی عهد پدر بود بعد از پدر بسلطنت
نشست پادشاهی سخی وخوش خوی بود در زمان او حوادث
ووقایع بسیار دست داد واو را با برادران واعمام محاربات واقع
شد وبیشتر ظفر او را بود در سنهٔ تسع وثمانین واربعمایه
ایالت خراسان ببرادر خود سلطان سنجر تفویض فرمود چون
دوازده سال وهشت ماه پادشاهی کرد در دوازدهم جمادی
الآخر سنهٔ ثمان وتسعین واربعمایه بودجرد درکذشت ولادتش
باصفهان بوده در محرم سنهٔ اربع وسبعین واربعمایه سلطان

غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه بعد از برادر سلطنت برو
مقرر شد واو پادشاهی بود بعدل وعفت موصوف وبدین ودیانت
معروف در رفع ملاحده که دران عهد قوت تمام یافته بودند سعی
بلیغ فرمود وبه نیت غزا بهند رفت وباکفار محاربات کرد ومظفر
شد چون سیزده سال حکومت کرد در رابع عشرین ذی حجه سنهٔ
احدی عشر وخمسمایه درکذشت قبرش در اصفهانست آورده اند
که در وقت وفات این ابیات انشا کرد قطعه بزخم تیغ جهانکیر و
کرز قلعه کشای • جهان مسخر من شد چو من مسخر رای • بسی بلاد
کرفتم بیک اشارت دست • بسی حصار کشودم بیک فشردن پای •
چو مرک تاختن آورد هیچ سود نکرد • بقا بقای خدایست وملک ملک
خدای • ولادت سلطان محمد در شعبان سنهٔ اربع وسبعین واربعمایه
سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه بعد برادران
برکیارق ومحمد بیست سال حاکم خراسان بود وبعد از ایشان چهل وچهار
سال وچهار ماه سلطان سلاطین جهان از حدود خطا وختن
تا اقصای مصر وشام واز بحر خزر تا یمن در حوزهٔ تصرف او بود نوزده
مصاف معتبر کرد در هفده مظفر ومنصور شد واو پادشاه
مهیب باوفا وحیا وکرم بود بر رعیت شفقت تام داشت ودر ملبوس

تکلف نکردی و نیمچهٔ پوستین برّه پوشیدی اما پیوسته بر تخت
نشستی و آنچه از خصایص سلاطین باشد فرو گذاشت نکردی بعد
از وفات برادرزاده اش محمد بعراق آمد برادرزاده اش محمود بن محمد
با او حرب کرد و منهزم شد و باز بخدمتش آمد و عذر خواست سلطان
سنجر بدو دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک شام اورا
داد و سلطان در پنجم صفر سنهٔ ست و ثلثین و خمسمایه در ما
وراء النهر با کورخان جنگ کرد و شکست یافت بخراسان آمد و
قریب سی هزار کس درین جنگ کشته شدند و ماوراء النهر از
تصرف سلطان بیرون رفت ترکان خاتون که زن سلطان بود و
امیر قماج و امیر ابوالفضل پادشاه نیمروز درین جنگ گرفتار
شدند و بعد از مدتی خلاص شدند فرید الدین کاتب در آن وقت
گفته **رباعی** شاها ز سنان تو جهانی شد راست • تیغ تو چهل سال
ز اعدا کین خواست • گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست • کانکس که
بیک حال بماندست خداست • سلطان سنجر سه نوبت بر سر اتسز که
خوارزمشاه که نوکر و نوکرزادهٔ او بود و یاغی شده بخوارزم رفت و
در نوبت آخر در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنهٔ ثلث و اربعین و خمسمایه
چون اتسز انقیاد نمود بصلح بازگشت در آخر عهد او غزان از جیحون

بگذشتند

بگذشتند و حشم سلطان از ایشان در زحمت بودند سلطان آهنگ جنگ
غزان کرد ایشان زنان و اطفال در پیش داشتند و تضرع کنان قبول
کردند که از هر خانه یک من نقره بدهند تا سلطان از سر گناه ایشان
بگذرد سلطان خواست که باز گردد امرا نگذاشتند غزان چون نا امید
گشتند دل بر جنگ نهادند و بجان بکوشیدند و سلطان را در شهور
سنهٔ ثمان و اربعین و خمسمایه اسیر کردند و خلق بیشمار را شهید کردند
و سلطان چهار سال در میان ایشان بماند بعد از آن جمعی از ممالیک
سلطان که با غزان در آمیخته بودند موکلان سلطان را بفریفتند
و روزی با سلطان بر سبیل شکار بلب جیحون آمدند چون بحد
ترمد رسیدند سلطان را از میان ایشان بیرون آوردند و بقلعهٔ
ترمد رفتند و سلطان از آنجا بمرو رفت چون عمرش بآخر رسیده
بود و اندوه برو غلبه کرده بمرض الموت گرفتار شد و در سادس عشر
ربیع الاول سنهٔ اثنی و خمسین و خمسمایه درگذشت هفتاد و دو سال
عمر داشت ولادتش در سنجار شام بوده در روز جمعه بیست و پنجم
رجب سنهٔ تسع و تسعین و اربعمایه مدت سلطنتش شصت و
دو سال بعد از این دولت سلجوقیان از خراسان منقطع شد و
خواهرزاده اش محمود خان ابن محمد خان را از نسل بغراخان در خراسان

پادشاهی دادند پنج سال ونیم حکم کرد مؤیدابیه که از غلامان سلطان
سنجر بود در رمضان سنه سبع وخمسین وخمسمایه بروخروج کرد
واورا بگرفت ومیل کشید پادشاهی خراسان بعضی بمؤیدابیه و
بعضی بخوارزمشاهیان وبعضی بغوریان رسید سلطان مغیث
الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر در اوایل
شهور سنه اثنی عشر وخمسمایه در عراق بپادشاهی رسید ودر
شهور سنه ثلث عشر وخمسمایه در حدود ساوه با سلطان سنجر
جنگ کرد ظفر سلطان سنجر را بود بعضی امرا درمقام صلح شدند
وسلطان محمود درمقام عذر آمد ودر پی بخدمت سلطان
سنجر رسید ویکماه ملازمت کرد سلطان سنجر خاطر با او
صاف کرد وملک عراق تا حدود روم واقصای شام برو مسلّم
داشت چنانچه گذشت واو بدو دختر داماد سلطان سنجر
بود برادرش سلطان مسعود دو نوبت با او جنگ کرد ومنهزم
شد سلطان محمود سیزده سال ودو ماه پادشاهی کرد صورت
خوب ونیک سیرت داشت لطیف طبع وخوش سخن بود حرکات
موزون با حسن خط وعبارت جمع کرده بود بازبان الفتی داشت
وبطیور شکاری وکلاب معلم مولع بود گویند چهارصد سگ

با قلادهای مرصع وحلقهای زربفت در سلسله او بود واز علم نحو وشعر
وتاریخ وقوفی داشت وبر دقایق امور وحساب ملک هیچ پادشاه
چو او واقف نبود در یازدهم شوال سنه خمس وعشرین وخمسمایه
بهمدان درگذشت ولادتش در سنه سبع وتسعین واربعمایه بود
عمرش بیست وهفت سال سلطان رکن الدین ابوالمظفر
طغرل بن محمد باشارت سلطان سنجر مدت سه سال در عراق
ودر حدود مصر وشام پادشاهی کرد بعدل وسیاست وحیا
وکرم موصوف بود وشجاعت بر اخلاق او غالب واز هزل وفحش
دور در همدان در محرم سنه تسع وعشرین وخمسمایه فرمان یافت
بیست وپنج سال عمر داشت سلطان غیاث الدین ابوالفتح
مسعود بن محمد بعد از برادر ملک برو قرار گرفت واو پادشاهی
بود با فر وشکوه رحیم وعادل در آل سلجوق بشجاعت او پادشاهی
نبود بیک حمله سپاهی شکستی وبزخمی شیری کشتی خوش خوی وظریف
وهزل دوست بود در عهد او خلایق آسوده بودند سپاهی با ساز و
عدت ورعیت در امن وفراغت وراحت عالم دوست ودرویش
بخشای بود وباد بوکان ومرغان انسی داشت از تنعم وتکلف دور
بود از شکار سیری نداشت وتنها بشیر کشتن ماهر بود ودر صفاهان

خود حمله کردی هرگز ذخیره ننهاد و خزانهٔ او اکثر اوقات خالی بودی
چه از اطراف آوردندی هم در بارگاه ببخشیدی میان او و برادرش
محاربات رفت همیشه ظفر او را بود در زمان او سلغریان در فارس
خروج کردند و سلطنت باسم خود نمودند سلطان مسعود هجده
سال و نیم پادشاهی کرد در غرهٔ رجب سنهٔ سبع و اربعین و خمسمائه
بحدود همدان نماند مدت عمرش چهل و پنج سال سلطان مغیث
الدین ابو الفتح ملکشاه بن محمود بن محمد بعد از عم پادشاهی
بدو دادند پادشاهی سخی و خوش خوی هزل دوست برشکار حریص
بود بلهو و لعب و طرب مایل امرا را کمتر بار دادی بعد از آنکه
چهار ماه پادشاهی کرد امیران متفق شدند و بضیافتش بردند
و موکل بروی گماشتند و او را حبس کردند و اینصورت در شوال
سنهٔ سبع و اربعین و خمسمائه بود او از حبس بگریخت و بخوزستان
رفت و بعد از وفات برادرش محمد که احوال او بعد از این خواهد
آمد باصفهان رفت و بسلطنت نشست و بعد از یازده روز وفات
یافت در حادی عشر ربیع الاول سنهٔ خمس و خمسین و خمسمائه
مدت عمرش سی و دو سال مدت اقامتش بعد از پادشاهی در
خوزستان هشت سال سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن

محمود

محمود ابن محمد بن ملکشاه چون برادرش را محبوس کردند او از خوزستان
بیامد و بپادشاهی نشست پادشاه لطیف خلق بود عقل کامل و رای
صایب داشت محب علما و فضلا بود مدت هفت سال پادشاهی کرد
و در ذی الحجه سنهٔ اربع و خمسین و خمسمائه درگذشت سلطان معز الدین
ابو الحارث سلیمانشاه بن محمد بن ملکشاه چون سلطان محمد درگذشت
امرا چند روز مشورت نمودند و بروی اتفاق کردند و کس فرستادند
تا او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشاندند هر روزه بعشرت
مشغول گشت و از مردمان نفور بود و او پادشاهی بود خوش خوی و
خوب روی و بذله گوی معاشر طبع اما اقبال نداشت پس در شش ماه
امیران او را بگرفتند و بقلعه فرستادند و سلطنت برادرزاده اش
سلطان ارسلان دادند و ولادت او در رجب سنهٔ احدی عشر و
خمسمائه و وفات آورد دوازدهم ربیع الاول سنهٔ ست و خمسین و خمسمائه
سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه
پادشاه شد خوب طلعت نیکو سیرت با حیا و رحمت دیر خشم
زود رضا بود کرم و مروت بر اخلاق او غالب حلم و سکون بر
احوال او ظاهر بود هیچ سال از و لفظ نا شنیده و هیچ خدمتکار
از و جفا و خواری نادیده و از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه

و وظایف متغافل واز تفحص آن مسامح و مساهل تنعم دوست و
طرفه خوی بود و در خورش و پوشش تکلف بغایت رسانید لباسهای
فاخر و اکسونهای ملون و کسوت خطایی و زرکشیدهای مصقول در
عهد او قیمت گرفت آن لباسها که او پوشید و بخشید هیچ پادشاه
نپوشید و نبخشید و ملاحظهٔ او در مجلس معاشرت بغایت کمال بود
و هرگز در بزم او فحش و لغو و جفا و دشنام نبود و بر لفظ کس
نرفتی و از کس حرکت خارج در وجود نیامدی مدت پانزده سال
نیامدی تا و هشت ماه پادشاهی کرد و در منتصف جمادی الآخر
سنهٔ احدی و سبعین و خمسمایه درگذشت **سلطان مغیث الدین**
طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد
پادشاهی خوب صورت نیک سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود
آل سلجوق بکمال عقل و افاضت عدل و چابک سواری و نیزه داری
ممتاز بود جملهٔ اسلحه کار فرمودی و در بزم بر فضلا نکتها گرفتی و
شعر خوب گفتی و از اشعار اوست **ر** دی روز چنانک وصال جان
افروزی • امروز چنین فراق عالم سوزی • افسوس که بر دفتر عمرم ایام
آن را روزی شمارد و این را روزی • و له ایضا • مائیم درین جهان چرا نیم
و چان • بخشیم و خوریم و باد ناریم غمان • نه سال همی ماند و نه خان و نه مان •

چون عمر نمی ماند گو هیچ ممان • شیخ نظامی علیه الرحمه کتاب خسرو و
شیرین بنام او گفته در زمان او در ماه شعبان سنهٔ اثنی و ثمانین و
خمسمایه هفت کوکب سیار در سیوم درجهٔ میزان در یک دقیقه جمع
شدند و آن اولین قران بود در مثلثهٔ هوایی منجمان قتل عام و نهب
و غارت که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع شد از نتایج
آن گفته اند سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرد در آخر
ربیع الآخر سنهٔ تسعین و خمسمایه سلطان تکش از خوارزم شاهیان
در ری با او جنگ کرد و او را بکشت و سرش ببغداد نزد خلیفه
فرستاد و تنش در ری بر دار کردند و درین معنی گفته اند **رباعی**
امروز شها ملک جهان دل تنگیست • منصوبهٔ چرخ هر زمان از رنگیست •
دی از سر تو تا بفلک یک گز بود • امروز ز سر تا بتنت فرسنگیست •
دولت سلجوقیان در عراق برآمد اما بعد ازین تاریخ فرقهٔ دیگر
از سلجوقیان در روم قریب صد و ده سال دیگر پادشاهی کردند

فصل هشتم در ذکر خوارزمشاهیان و ایشان نه نفرند
مدت ملکشان صد و سی و هشت سال اصل ایشان نوشتکین
غرجه است و او غلام بلکاتکین بود غلام سلطان ملکشاه سلجوقی
سلطان ملکشاه بعد از بلکاتکین جای او به نوشتکین داد چون

دران وقت خوارزم در وجه طشت خانه مقرر بود واو طشت دار
شحنکی خوارزم بدو تعلق کرفت واو تا آخر عمر شحنهٔ خوارزم بود
بعد از وی پسرش قطب الدین محمد در زمان سلطان برکیارق
حاکم ووالی خوارزم شاه واورا خوارزم شاه خواندند در سنهٔ احدی
وعشرین وخمسمایه درکذشت **سلطان اتسز** بن محمد بن نوشتکین
بعد از پدر با سلطان سنجر باغی شد ومدتها باستقلال پادشاهی
کرد وهیچ قدر از جادهٔ عدل واتباع سیرت پدر انحراف ننمود
ودر سنهٔ احدی وخمسین وخمسمایه درخرم درهٔ حدا جنوشان
بوت فجا، درکذشت رشید وطواط از مداحان اوست دران
وقت که نعش اتسز را برداشتند رشید این دو بیت بکفت **رباعی**
شاها فلک از سیاستت می لرزید • پیش تو بطبع بندکی می ورزید
صاحب نظری کجاست تا در نکرد • تا آن همه ملکت بدین می ارزید
سلطان [ایل] ارسلان بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد وبسی
از بلاد خراسان وماوراء النهر در تصرف آورد وبسبب ضعف
سلجوقیان اورا استقلال تام پدید آمد ودر تاسع عشر رجب
سنهٔ ثمان وخمسین وخمسمایه وفات یافت مدت سلطنتش هفت
سال **سلطانشاه** بن ایل ارسلان بن اتسز بن محمد بعد از پدر

بحکم

بحکم وصیت پادشاه شد سلطان[ن]شاه تکش که برادر مهتر بود بروی
خروج کرد تا مدت ده سال میان ایشان محاربات بود در سنهٔ ثمان
وستین وخمسمایه سلطان تکش بروی غالب آمد وخوارزمشاهی
برو مقرر کشت سلطانشاه در خراسان بر بعضی ولایات حاکم کشت
ومدت بیست ویکسال دیکر بزیست ودر سلخ رمضان سنهٔ تسع
وثمانین وخمسمایه درکذشت وملکت او بتصرف تکش خان آمد
سلطان تکش بن اتسز بعد از انهزام برادر در ثانی عشرین ربیع
الآخر سنهٔ ثمان وستین وخمسمایه پادشاه شد رشید وطواط در
تهنیتش کفت **رباعی** جدت ورق زمانه از ظلم بشست • عدل
پدرت شکستها کرد درست • ای بر تو قبای سلطنت آمده چست •
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست • خوارزم وبعضی از خراسان در
حکم او بود ودر سنهٔ تسعین وخمسمایه که سلطان طغرل سلجوق را
بکشت مملکت عراق نیز بتصرف او درآمد وخاقانی شاعر کفت
مژده که خوارزمشاه شهر صفاهان کرفت • ملک عراقین را همچو خراسان کرفت •
مورچهٔ تیغ او ملک سلیمان کرفت • ماهچهٔ چتر او قلعهٔ کردون کشاد •
وکمال الدین اسمعیل را در مدح او قصیده ایست مطلعش اینست
ای ز رایت ملک ودین درنازش ودر پرورش • ای شهنشاه فریدون

فراسکندر منش • سلطان تکش بیست وهشت وسال ونیم پادشاهی
کرد و در تاسع عشر رمضان سنهٔ ست وتسعین وخمسمایه درمنزل
جاه عرب از حدود خوارزم بمرض خناق درگذشت سلطان قطب
الدین محمد بن تکش خان بن ایل ارسلان بعد از پدر بسلطنت نشست
دولت این دودمان در دور او بذروهٔ اعلی رسید وکوکب طالع
او بغایت ارتفاع پیوست وتمام خراسان وحدود هند وبلاد ماوراء
النهر مسخر کرد وبجانب آذربایجان وعراق وبغداد حرکت کرد واز
حکام آذربایجان وفارس خراج گرفت وهیچ آفریده باوی قوت مقاومت
نداشت چون مدت بیست سال از پادشاهی او بگذشت آفتاب
دولتش آهنگ غروب کرد لشکر مغول بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان
از جانب شرق بروی خروج کردند وسلطان از ایشان منهزم شد
واز ماوراء النهر بخراسان رفت لشکر مغول بخراسان آمدند واز
خراسان بعراق توجه نموده بشهر قزوین آمد مغول از عقب او بعراق
آمدند واز قزوین بگیلان رفت مغول از عقبش بگیلان رفتند
از انجا بمازندران رفت واز مازندران بجزیرهٔ آبسکون گریخت و
در انجا وفات یافت در سنهٔ سبع عشر وستمایه مدت سلطنتش
بیست ویکسال مغول درین ممالک قتل کردند اما چنگیز خان از بلخ

بیشتر نیامد سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش
پادشاه شجاع دلیر بود وبشجاعت او هیچ پادشاه نبود بعد از وفات
پدر از جزیرهٔ ابسکون بمیان قشلاق رفت واز انجا بخراسان آمد
واز خراسان بغزنین رفت ودرین سفر او را هفت جنگ با مغول
واقع شد در شش جنگ غالب آمد ودر آخر نوبت که چنگیز خان
با لشکر بیکران یلغار کرده در کنار آب سند بدو رسید ومیان
ایشان محاربهٔ عظیم رفت مغلوب افتاد وبهند رفت وتمامت
هندوان گرفت ودو سال در هند سلطنت کرد وچون آگاهی
یافت که چنگیز خان از ایران بازگشت از راه کج وکرمان بکرمان
آمد واز کرمان آهنگ عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین
در عراق پادشاه بود سلطنت بدو تسلیم نمود سلطان جلال الدین
بعراق عرب رفت ودر انجا با لشکر ناصر خلیفه جنگ کرد ومظفر
شد واز عراق عرب بآذربایجان آمد ودر ضبط آورد واز آذربایجان
بکرات بگرجستان رفت ومسخر کرد ایند وامرای گرج را بکشت و
چون شنید که لشکر تتار بعراق آمده اند باصفهان آمد ودر ماه
رمضان سنهٔ اربع وعشرین وستمایه در حدود جین وبلهادیا
لشکر تتار جنگ کرد کفار بجانب خراسان گریختند وسلطان

نیز بلرستان گریخت وبعد از چند روز باصفهان آمد وعراق
درضبط گرفت وازآنجا بآذربایجان رفت واخلاط درحصار
گرفت وفتح فرمود پس ازین بجنگ سلطان کیقباد بروم رفت
وبسبب بیماری منهزم شد وبدیاربکر آمد درین وقت اوکتای
قاآن پسر چنگیزخان جرماغون نوین را بالشکر بسیار برسر
او فرستاده بود در منتصف شوال سنه ثمان وعشرین وستمایه
شبخون برسر او بردند ودرپای حمید مست خفته بود بعزاد
حیله بجست دیگر کس او را ندید بعضی گفتند بناشناخت
در دست کردان کشته شد **سلطان غیاث الدین وسلطان**
رکن الدین پسران سلطان محمد بن تکش قبل از آمدن سلطان
جلال الدین از هند هریک چند روزی در فترت مغول در
عراق سلطنت کردند ودر آخر رکن الدین بردست مغول کشته
شد وسلطان غیاث الدین را براق حاجب در زمان بکشت
وبعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف مغول آمد ودولت
خوارزمشاهیان سپری شد **فصل نهم** در ذکر اتابکان
وایشان سه شعبه اند **شعبه اول** بفارس وایشان معروفند
بسلغریان وعدد ایشان یازده است مدت ملکشان صد وبیست

سال اول ایشان **اتابک** مظفر الدین سنقر بن مودود دست
که در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد وملک فارس مسخر او
شد واو در عدل وداد کوشید ودر شیراز رباط ومسجد ومناره
رفیع بساخت ومدت سیزده سال پادشاهی کرد ودر سنه ست
وخمسین وخمسمایه درگذشت **اتابک** مظفر الدین زنگی بن مودود
بعد از برادر سلطنت فارس برو مقرر شد واو بخدمت سلطان
ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید واو نیز آن مملکت برو مسلم
داشت مدت چهارده سال پادشاهی کرد وخیرات کرد ودر سنه
سبعین وخمسمایه درگذشت **اتابک** مظفر الدین تکله
بن زنگی وارث تاج وتخت پدر گشت بغایت عادل بود وسیرت
نیکو داشت مدت بیست سال پادشاهی کرد خواجه امین الدین
کازرونی که حاتم زمان وصاحب کرامات بود وزیر وی بود
ووفاتش در سنه تسعین وخمسمایه **اتابک** قطب الدین
طغرل بن سنقر بن مودود پادشاه هنرمند ممیز بود بعد از
عم زاده حکومت بدو تعلق گرفت میان او وعموپسرش سعد
ابن زنگی محاربات رفت فارس دران فترات خراب شد مدت
حکومت او نه سال در سنه تسع وتسعین وخمسمایه بدست سعد

ابن زنکی اسیر شد **اتابک** مظفر الدین ابو شجاع سعد بن زنکی بعد
از ظفر بر طغرل پادشاهی برو قرار کرفت و او در سخاوت حاتم
روزکار بود و در شجاعت رستم کارزار و در عدل و داد یکانهٔ
جهان ملک کرمان نیز تسخیر کرد مملکت فارس در عهد او آبادان
شد اتابک در سنهٔ ثلث عشر وستمایه بعراق آمد و با هزار کس
خود را بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر کشت سلطان او را اکرام
کرد و بقرار آنکه هر سال دو دانک محصول فارس بخزانه رساند
او را بر ملک فرستاد و پسرش ابو بکر او را در شیراز راه نداد و بجنک
انجامید و تیری باتابک رسید اهل شهر در شب او را بشهر
بردند پسر او را بکرفت و محبوس کرد مدت هفت سال در زندان
بماند اتابک سعد بیست و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز
از مسجد و رباط ساخت وفاتش در سنهٔ ثمان وعشرین وستمایه
اتابک مظفر الدین ابو بکر قتلق خان بن سعد بن زنکی بعد
از پدر بپادشاهی رسید پادشاه عادل عاقل بزرک خیر بود اخبار
عدل و آثار فضل او در اطراف جهان شایع کشت در حق اهل علم
و مشایخ مملکت خود انعامات فرمودی و بدیکر ممالک نیز جهت
ایشان وظایف فرستادی از اقالیم افاضل و اکابر احترام خدمتش

بستند

بستند و در بعضی از بلاد هند بالقاب او خطبه کردند در زمان او ملک
فارس رونق تمام یافت و او عمارات بسیار کرد و مساجد و مدارس
شیراز که خراب کشته بود معمور کردانید و خانها و بازارها در شیراز
بساخت و بموافقت او جملهٔ اعیان دولت بقعها ساختند شیخ
سعدی کتاب کلستان بنام او تصنیف کرد مدت سی سال سلطنت
او بود و در جمادی الاول سنهٔ ثمان وخمسین وستمایه در کذشت
اتابک مظفر الدین سعد بن ابو بکر بن سعد بن زنکی بعد
از پدر دوازده روز پادشاهی کرد و در کذشت **اتابک** محمد بن سعد
چون پدرش وفات یافت او کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد
مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بود بعد از دو سال و هفت ماه
در ذی الحجه سنهٔ ستین وستمایه کلبرک عمرش ناشکفته فرو ریخت **اتابک**
محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنکی بعد از اتابک محمد پادشاه شد
هشت ماه حکومت کرد و شب و روز بعیش و طرب مشغول بود از کار
مملکت غافل ترکان خاتون در روز جمعه عاشر رمضان سنهٔ احدی و
ستین وستمایه با او حرب کرد و او را اسیر کردانید و بمنزل فنا رسانید
اتابک مظفر الدین سلجوقشاه بن سلغرشاه بن ابو بکر بن سعد
بر ملک فارس مستولی شد و پنج ماه حکم کرد و ترکان خاتون را بخواست

وبکشت برادر ترکان خاتون علاء الدوله یزدی پناه بهولاکو خان برد لشکر
مغول بکین ترکان خاتون بجنگ سلجوقشاه رفتند بعد از محاربه از یشان
منهزم شد وبکازرون رفت ولشکر مغول از پی او رفتند اورا از
مسجد کازرون بیرون آوردند وبکشتند اتابک انس خاتون بنت
سعد بن ابو بکر بعد از سلجوقشاه پادشاهی بدو دادند وبعد از آن
اورا جهت شهزاده منکوتمر بن هولاکو خان بخواستند وفارس را بتصرف
دیوان مغول دادند قریب بیست سال حکومت بنام او بود پس نام سلغریان
از عالم برافتاد شعبه دوم بشام ودیار بکر نه تن مدت ملکشان
صد وهفتاد وهفت سال وایشان از تخمه آق سنقر غلام سلطان ملکشاه
سلجوقی اند آق سنقر در سنه احدی وثمانین واربعمایه بحکم سلطان
ملکشاه حاکم حلب شد ده سال والی آنجا بود در سنه احدی وتسعین
واربعمایه درگذشت عماد الدین زنکی بن آق سنقر در سنه احدی
وعشرین وخمسمایه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی
ولایت عراق عرب شد وبعد از یکسال که حاکم موصل فوت شد حکومت
آن موضع نیز تعلق بدو گرفت وبعد از آن بطرف شام لشکر کشید
وشهر حلب بگرفت ودر سنه اربع وعشرین وخمسمایه با فرنگ که بشام
در آمده بودند جنگ کرد وغالب شد ودو نوبت دمشق المحاصره

کرد واز انجا مراجعت فرموده دیار بکر وکردستان را ضبط آورد و
در سنه احدی واربعین وخمسمایه جمعی از غلامان اتفاق نموده شب
اورا بکشتند مدت سلطنتش بیست سال نور الدین محمود بن
عماد الدین زنکی بعد از پدر بر حلب وحمص وحما استیلا یافت ولشکر
بسنجار کشیده آن دیار را مسخر گردانید ودر سنه تسع واربعین
وخمسمایه دمشق بگرفت وحکومت نور الدین محمود در بلاد شام
چنان قوت گرفت که عاضد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود
در مصر جهت دفع فرنگ از وی استمداد نمود واو صلاح الدین
یوسف بن ایوب را بمصر فرستاد تا دفع فرنگ کرد بعد از آن مملکت
مصر از اسماعیلیه بصلاح الدین منتقل شد وصلاح الدین بملک
ناصر ملقب گشت نور الدین محمود پادشاهی عادل عابد خیر بود
واورا از جمله چهل تنان شمرده اند وگویند دعا نزد قبر او مستجابست
ولادتش در سنه تسع وستین وخمسمایه بدمشق مدفونست ملک
صالح بن نور الدین محمود در روز وفات پدر یازده ساله بود
اعیان شام با او بیعت کردند وصلاح الدین یوسف نیز در مصر
نخست خطبه بنام او خواند چنانچه باسم پدرش خوانده بود مدت
هشت سال زمان پادشاهی اوست در سنه سبع وسبعین وخمسمایه

درگذشت سیف الدین غازی ابن عماد الدین زنکی بعد از فوت پدر بحکم برادرش نور الدین محمود حاکم مملکت دیار بکر و جزیره و بعضی از کردستان بود و اکثر اوقات بغزاء فرنك مشغول در سنهٔ اربع و اربعین و خمسمایه وفات یافت قطب الدین مودود بن عماد الدین زنکی بعد از برادر سیف الدین غازی بجای او نشست و مدتها پادشاهی کرد و در سنهٔ خمس و ستین و خمسمایه وفات یافت سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنکی بعد از مرگ پدر در موصل بر سریر حکومت نشست و یازده سال حاکم بود و در سنهٔ ست و سبعین و خمسمایه وفات یافت عز الدین مسعود بن قطب الدین مودود بعد از فوت برادر متصدی حکومت گشت و حلب نیز بگرفت و میان او و صلاح الدین ملك ناصر منازعات و محاربات واقع شد و در بیست نهم شعبان سنهٔ تسع و ثمانین و خمسمایه وفات یافت و ملك ناصر نیز در همان سال درگذشت نور الدین ارسلانشاه بن مسعود بن مودود بن زنکی بعد از عز الدین مسعود پادشاه شد مدت هجده سال سلطنت داشت و در سنهٔ سبع و ستمایه وفات یافت عز الدین مسعود بن نور الدین ارسلانشاه بعد از پدر بجای

اونشست و بدر الدین لولو مدبر ملك ایشان بود و بعد از اندك مدتی وفات یافت و ایالت موصل بر بدر الدین لولو قرار گرفت و در سنهٔ تسع و خمسین و ستمایه وفات یافت نود و شش سال عمر داشت و بعد از بدر الدین لولو پسرش ملك صالح بجای پدر نشست و چون ملك صالح با هولاکو خان یاغی شد و امرای مغول چند ماه او را در موصل محاصره کردند و در موصل قحط و وبا پیدا شد بالضروره ملك صالح بیرون آمد و بأشد عذاب بقتل آمد در سنهٔ ستین و ستمایه بعد از ین دیار بکر بحوزهٔ دیوان مغول آمد شعبهٔ سیوم بعراق و آذربایجان و ایشان شش تن بحکومت رسیدند اول ایشان اتابك ایلدگز است و او غلام سلطان مسعود سلجوقی است و بحسب قابلیتی که داشت بمرتبهٔ امارت رسید سلطان مسعود زن برادر خود را طغرل که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد و اتابك ایلدگز را از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد شد جهان پهلوان اتابك محمد و قزل ارسلان و مرتبهٔ اتابك چنان بلند شد که جمیع امرا و سرحد نشینان سر بر خط فرمان او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان جمیع امور کلیه و جزویه مفوض بحسن تدبیر او بود و سلطان بی استصواب او در هیچ امر شروع نکردی و پایتخت

سلطنت قانع بود اتابک ایلدکز مدت سیزده سال مطاع ومتبع بود بعد
ازان والدهٔ سلطان ارسلان در سنهٔ ثمان وستین وخمسمایه درگذشت
واتابک ایلدکز نیز بعد از و یک ماه نماند وقاضی رکن الدین جوینی درین
معنی گفت **شعر** دردا که زمانه رانکوخواه برفت • وندر پی او
چو شمس الدین شاه برفت • درگردش دهر کس ندادست نشان •
در پانصد سال آنچه درین ماه برفت • **جهان پهلوان** اتابک محمد بن
اتابک ایلدکز بعد از فوت سلطان ارسلان درعراق پادشاه شد و
سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را بآذربایجان فرستاد واساس
ملک چنان مشید کردانید که ملوک شرق وغرب از و حسابها گرفتند
یک نوبت بنابر رنجشی که از خلیفه داشت نام خلیفه یکسال از خطبه
بینداخت خلیفه مال بسیار فرستاد تا اتابک محمد باسر رضا آمد وبار
دیگر نام خلیفه بخطبه درآورد وبالجمله مدت ده سال زمام سلطنت
در دست او بود در سنهٔ اثنین وثمانین وخمسمایه وفات یافت
واز و چهار پسر ماند اتابک ابوبکر وقتلق اینانج ومیر میران از
قتیبه خاتون بنت اینانج در وجود امد **اتابک** قزل ارسلان
بن اتابک ایلدکز بعد از فوت اتابک محمد از تبریز بعراق آمد و
قتیبه خاتون را در نکاح آورد ومتصدی امور سلطنت

گشت وسلطان طغرل نشانهٔ پیش نبود بعد از مدتی سلطان طغرل
قصد قزل ارسلان کرد وقزل ارسلان ازان واقف شده اورا بگرفت
وبقلعهٔ کهرام فرستاد ومحبوس کرد وبسلطنت نشست ودر همان
شب اورا کشته یافتند بنجاه زخم کارد خورده نسبت قتل او بفدائیان
ملحد کردند وایصورت در شوال سنهٔ سبع وثمانین وخمسمایه بود
اتابک ابوبکر بن اتابک محمد بعد از قتل قزل ارسلان در تبریز
بسلطنت نشست وبعد قتیبه خاتون پسرش قتلغ اینانج متصدی
ایالت عراق گشت مقارن این حال سلطان طغرل از قلعهٔ که محبوس
بود باتفاق کوتوال بعراق آمد وبر تخت نشست وقتیبه خاتون را
بخواست اینانج با برادرش اتابک ابوبکر در کار آذربایجان تنازع
کردند ودر یکماه چهار نوبت حرب کردند ودر هر اتابک ابوبکر غالب
بود اتابک ابوبکر بیست سال پادشاهی آذربایجان کرد ودر سبع
وستمایه درگذشت **قتلغ اینانج** بن محمد چون سلطان طغرل
مادر او قتیبه را بخواست پسر ومادر باتفاق زهر در طعام سلطان
طغرل کردند وسلطان را شخصی ازان آگاهی داده بود سلطان تکلیف
کرد تا قتیبه خاتون ازان طعام تناول کرد خوردن همان بود ومردن
همان بعد ازین قتلغ اینانج بحکم سلطان محبوس شد وبشفاعت

ارکان دولت خلاص یافت و بخدمت خوارزمشاه تکش خان رفت
و بعد از کشته شدن سلطان طغرل خوارزم شاه تکش اصفهان
بدوا رزانی داشت و امرای عراق را در خیل او مرتب کردانید بعد
از ان بشامت کفران نعمت در شهور سنهٔ اربع و تسعین و خمسمایه
بر دست میاجق که از جانب خوارزم شاه والی ری کشته شد سرش
بخوارزم نزد تکش فرستادند و گفتند در خیال او خلاف بود اتابک
مظفر الدین ازبک بن اتابک محمد بعد از اتابک ابوبکر در آذربایجان
پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد و در سنهٔ اثنی و عشرین و ستمایه
چون خوارزمشاه سلطان جلال الدین منکبرنی بر ملک آذربایجان
مستولی شد او در قلعهٔ الینجق برنج قولنج درگذشت و ملک
بتصرف خوارزمشاه آمد و روزگار اتابکان بسر آمد **فصل
دهم** در ذکر اسماعیلیان و ایشان دو شعبه اند **شعبهٔ
اول** طبقهٔ از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق اند
علیه السلام که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کردند چهارده تن
مدت ملکشان دویست و شصت و شش سال این طبقه هرچند
در ایران پادشاهی نکردند و مقصود ازین مختصر احوال حکام ایرانست
اما چون اعیان ایشان در بعضی ایران حکومت کردند و بروایات مجهول

نسبت خود بدیشان میرسانند از احوال ایشان نیز شمهٔ بر سبیل استطراد
آورده می شود **ابو القاسم** محمد بن عبد الله نخستین کسی که از ایشان
متصدی منصب حکومت گشت او بود و زعم باطنیه آنست که مهدی
که در اخبار واقع شده عبارت ازوست و در عیون التاریخ نسبش
بدین نوع آورده محمد بن عبید الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل
بن امام جعفر الصادق علیه السلام و بعضی او را از نسل عبد الله بن میمون
قداح میدانند و او داعی اسمعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام
بود و در ربیع الآخر سنهٔ تسعین و اربعمایه در بغداد علما و اکابر قدح
در نسب ایشان کردند و محضری درین باب نوشتند و مقدم السادات
والاکابر المجتهدین السید المرتضی و اخوه الشریف الرضی الحسینی
والشیخ ابو حامد الاسفراینی والقاضی ابو محمد الاکفانی و ابو الحسین
القدوری و خلق بسیار بران محضر خط نهادند و بالجمله محمد بن اسماعیل
که جد اوست از خوف بنی عباس بری گریخت بمحمد اباد و آنجا مدفونست
و آن دیه بدو منسوبست فرزندان او بولایت قندهار افتادند و نسل
او آنجا مشهور است ابو القاسم در سنهٔ ست و تسعین و مایتین در مغرب
خروج کرد و خود را مهدی خواند در تقویت دولت خود از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد علی رأس ثلثمایة یطلع الشمس

بن معز بها وكار او آنجا بالا گرفت و در سنه اثني وثلثمايه بر بنوا
غلب كه از قبل معتضد خليفه حاكم آنجا بودند خروج كرد وايشانرا مقهور
كرد وبلاد افريقيه وقيروان در تحت تصرف آورد و در حدود قيروان
قلعه در غايت حصانت بساخت وآنرا مهديه نام نهاد ومدت بيست
وشش سال حكومت كرد و در سنه اثني وعشرين وثلثمايه وفات
يافت و در مهديه مدفون گشت **القايم بامر الله** نزار بن محمد
برجاي او نشست ودوازده سال حكم كرد و در سنه اربع وثلثين
وثلثمايه درگذشت **المنصور بقوة الله** اسمعيل بن قايم بن
محمد بعد از پدر هفت سال پادشاهي كرد و در سنه احدي واربعين
وثلثمايه بمهديه درگذشت **المعز لدين الله** ابو تميم معز بن منصور
بن قايم بن محمد برجاي پدر نشست پادشاهي صاحب راي بود ملك
او وسعتي يافت ومصر از تصرف گماشتگان بني عباس بيرون آورد
و در سنه اثني وستين وثلثمايه آغاز عمارت قاهره كرد وآنرا دار الملك
ساخت وحجاز نيز از بني عباس بستد چون بيست وچهار سال
پادشاهي كرد در روز جمعه يازدهم ربيع الآخر سنه خمس وستين
وثلثمايه وفات يافت **العزيز بالله** ابو منصور نزار بن معز بن منصور
بن قايم بن محمد برجاي پدر پادشاه شد والبتكين مغربي را كه از قبل

طايع خليفه عباسي حاكم شام بود بكشت وملك شام در تصرف آورد
چون بيست ويكسال در حكومت بماند در رمضان سنه ست و
ثمانين وثلثمايه رحلت كرد **الحاكم بامر الله** ابو علي منصور بن عزيز
بن معز بن منصور بن قايم بن محمد بعد از پدر بسلطنت نشست
ودر امر معروف ونهي منكر مبالغه كرد بحدي كه جهت دفع شرب
خمر بسياري درخت ميوه ببريد وحكم كرد آشكارا موزه زنان
ندوزند وزنان از خانه بيرون نروند حاكم مدت بيست وپنج سال
حكومت كرد و در سنه احدي عشر واربعمايه غلامان او را بكشتند
الظاهر بالله ابو الحسن علي بن حاكم بن عزيز بن معز بن منصور
بن قايم بن مهدي بجاي پدر بسلطنت متعين شد وچون فرصت يافت
قاتل پدر خود را بكشت مدت شانزده سال حكومت كرد و در منتصف
شوال سنه سبع وعشرين واربعمايه بمرض استسقا نماند **المستنصر
بالله** ابو تميم معد بن ظاهر بن حاكم بن عزيز بن منصور بن قايم
بن محمد در هفت سالگي بپادشاهي رسيد ومدت شصت سال
در سلطنت بماند واو را سه پسر بود نزار واحمد وعبد الحميد در اول
نزار را ولي عهد كرده بود وامري لقب فرموده ودر آخر از وي برنجيد
واو را خلع كرد وباحمد داد واو را مستعلي لقب كرد اسماعيليان دو گروه

شدند آنچه متابعت احمد کردند ایشانرا مستعلی گفتند و آنها که پی روی
نزار کردند ایشانرا مرابیی خوانند حسن صباح گوید اعتبار نص اول
دارد و تابع نزارست و بنام نزار در ایران دعوت کرد نزاری قهستانی
بدین نسبت تخلص کرده مستنصر در سنهٔ سبع و ثمانین و اربعمایه
وفات یافت المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بن ظاهر
بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بر جای پدر پادشاه
شد و برادر خود نزار را بگرفت و در قاهره محبوس کرد تا متوفی شد
در عهد مستعلی در سنهٔ اثنی و تسعین و اربعمایه فرنکان به بیت المقدس
مستولی شدند و هفتاد هزار مسلمان را در مسجد اقصی شهید کردند
مستعلی هفت سال حکومت کرد و در سنهٔ خمس و تسعین و اربعمایه
درگذشت الآمر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی بن
مستنصر بن ظاهر بن حاکم بعد از پدر بیست و هفت سال حکم کرد
و در رابع ذی قعده سنهٔ اربع و عشرین و خمسمایه جمعی از اعیان
نزار او را بکشتند الحافظ لدین الله ابو میمون عبد الحمید بن
مستنصر بر جای برادرزاده پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد
و در جمادی الآخر سنهٔ اربع و اربعین و خمسمایه درگذشت عمرش هشتاد
سال الظافر بالله ابو منصور محمد بن حافظ بن مستنصر بعد از

پدر بر تخت سلطنت نشست در عهد او فرنکان بر عسقلان مستولی
شدند و وزیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر نظری با پسر او
داشت و مردم در آن باب سخنان می گفتند ظافر را در سنهٔ تسع و
اربعین و خمسمایه بکشت الفایز بالله ابو القاسم عیسی بن ظافر
بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر سلطنت بدو رسید مصروع بود
در سنهٔ خمس و خمسین و خمسمایه وفات یافت العاضد لدین الله
ابو عبد الله محمد بن فایز بن ظافر بعد از پدر بسلطنت نشست
در عهد او در سنهٔ اربع و ستین و خمسمایه فرنکان قصد مصر کردند
عاضد پناه بصاحب شام سلطان نور الدین محمود بن عماد الدین
زنکی برد او ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمدد
عاضد فرستاد لشکر فرنک پیش از وصول لشکر شام بگریختند
و درین اثنا میان عاضد و وزیرش شاور مخاصمت شد صلاح
الدین یوسف شاور را بکشت عاضد وزارت بدو داد ملک
صلاح الدین یوسف در روز جمعه ثانی محرم سنهٔ سبع و ستین
و خمسمایه خطبه بنام مستضیء عباسی کرد عاضد بیمار بود در عاشر
محرم سنهٔ مذکور وفات یافت و این طبقه دیگر در آن ملک پادشاه
نشست ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت

ودر سنهٔ احدی وسبعین وخمسمائه ملک شام نیز بتصرف
سلطان صلاح الدین درآمد ودر سنهٔ خمس وثمانین بیت
المقدس از تصرف فرنگان بیرون آورد وبا تصرف گرفت وشهر
عکه نیز مسخر کرد ودر سابع عشر صفر سنهٔ تسع وثمانین وخمسمائه
وفات یافت پنجاه ونه سال وکسری مصر در تصرف آل ایوب بود
وهشت کس از ایشان درین مدت حکومت کردند بعد از ایشان
حکومت مصر بغلامان رسید واز غلام بغلام می آمد تا در
آخر شهور سنهٔ اثنی وعشرین یا در مفتتح سنهٔ ثلث وعشرین
وتسعمائه سلیم شاه پادشاه روم بر شام ومصر مستولی شد
وسلطنت از دست غلامان بیرون آورد وسلطان قانصو را
که دولت غلامان باو منتهی شده بود در حدود حلب در
جنگ بکشت مدت سلطنت غلامان که ایشان را چراکسه و
ترکان نیز خوانند در مصر وشام دویست وهشتاد وپنج
سال ودرین سال که سنهٔ ثانی واربعین وتسعمائه است روم
وشام ومصر وحجاز ودیاربکر وعراق عرب در تصرف
سلطان سلیمان بن سلیم شاه است **شعبهٔ دوم** در ذکر
ملوک قهستان که ایشان را ملاحده خوانند وایشان هشت نفرند

مدت دولتشان صد وهفتاد ویکسال **حسن صباح** بن علی بن
محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الحمیری پدر حسن از یمن بکوفه آمد
واز کوفه بقم رفت واز قم بری وحسن را آنجا بزاد حسن ظاهرا سمت
صلاح وورع نمودی داشت وهمواره قواعد شرع را محافظت
کردی وبر حدود شرعیه قیام نمودی وتا حدی درین باب بجد
بودی که پسر خود را بجهت خمر خوردن هلاک کرد واز شیعهٔ اسمعیل
بن امام جعفر صادق علیه السلام بود وبجهت اولاد او دعوت
کرد واعتقاد اهل تعلیم داشت ودر شهر رجب سنهٔ ثلث وثمانین
واربعمائه بقلعهٔ الموت رفت وکار او آنجا قوت گرفت واهل الموت
بقول او فریفته شدند ودعوت او پذیرفتند واو را بر خود حاکم
کردند ومردم دیگر قلاع قهستان بدعوتش درآمدند ودر ذی
قعده سنهٔ خمس وتسعین واربعمائه قلعهٔ لمسر نیز بتصرف گرفت
وسلطان سنجر سلجوقی از سر خصومت او درگذشت وبلجابت
بنام او مسلم داشت کار او عروج تمام یافت واو طریق زهد و
انزوا سلوک میداشت وتصانیف می پرداخت ظاهر شریعت را
باطنی گفت وباطن را باطنی ومعانی اصول وفروع ملت محمدی را
تاویلات کرد ومدت سی وپنج سال در حکومت ماند ودر شب

چهارشنبه سادس ربیع الآخر سنهٔ ثمان عشر و خمسمایه فوت شد
در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند
بزخم فداییان کشته شد **کیا بزرگ امید** رودباری در
ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را روزگار بانجام
رسید او را ولی عهد کرد او نیز در ظاهر شریعت مجد بود و افعال
حسن صباح را متبع دانستی و بران اصرار نمودی مدت چهارده
سال و دو ماه حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود و در سادس عشرین
جمادی الآخر سنهٔ اثنی و ثلثین و خمسمایه وفات یافت **محمد**
بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قایم مقام او گشت ظاهر شرع
رعایت کردی و او را پسری بود حسن نام با اعتقاد در خفیه
بمناهی مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را
تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی و چون پدرش از آن
آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر منست و ما دلیلیم
و امام نیستیم و هر که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطل است
و او را محبوس کرد و مردم را بوی راه نداد محمد بیست و چهار سال
و شش ماه حکومت کرد و در ثالث ربیع الاول سنهٔ سبع
و خمسین و خمسمایه درگذشت **حسن** بن محمد بن بزرگ

امید بعد از پدر بحکم وراثت حکومت بدو تعلق گرفت و بنیاد
الحاد نهاد و دعوت امامت کرد و در سابع عشر رمضان سنهٔ تسع
و خمسین و خمسمایه در پای قلعهٔ الموت مردم را جمع کرد و منبری نهاد
و چهار علم سرخ و زرد و سفید و سبز بر چهار رکن منبر برافراخت
و بر منبر برفت و خطبه خواند و گفت من امامم و تکلیف از
جهانیان برداشتم و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع کردانیدم و
این دور زمان قیامت است ظاهرا اعتبار می باید کرد و از منبر
فرود آمد و افطار کرد و مرتکب انواع ملاهی و مناهی گشت قومش
با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام نهادند و تاریخ
از آن روز گرفتند و تاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات
عالی که بعد از آن تاریخ ساختند عید القیام نوشتند و حسن را
علی ذکره السلام لقب خداوند کردند کار الحاد در زمان او
عروج تمام یافت و او در پادشاهی چهار سال بماند و در سنهٔ
احدی و ستین و خمسمایه بر دست برادر زن خود کشته شد
و در قلعهٔ لمسر بدوزخ رفت **خواند محمد** بن حسن بن محمد بزرگ
امید بعد از و بپادشاهی نشست و قاتلان پدر را بکشت و مدت
چهل و شش سال سلطنت کرد کار الحاد در زمان او قوت

تمام کرفت وشعایر اسلام دران دیار برافتاد واو در عاشر ربیع
الاول سنه سبع وستمایه بمرد بعضی کفتند پسرش جلال الدین
اورا زهر داد خواند جلال الدین حسن بن محمد بن حسن
بعد از پدر پادشاه شد از طریقهٔ پدر وجد تبرا نمود واز جادهٔ
شریعت تجاوز نکرد وصفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز
نمود تا علما وفقها بر صحت اسلام او کواهی دادند واورا نو
مسلمان خواندند واو بتلقین علماء قزوین بر اسلاف خود
لعنت کرد تا مردم را مسلمانی او محقق شد وفرمان داد تا
در هر دهی از دیهای رودبار مسجدی وحمامی بنا کردند
ورسم اذان واقامت نماز تازه کردند چون یازده سال ونیم
در پادشاهی بسر برد در منتصف رمضان سنه ثمان عشر وستمایه
درکذشت ولادتش در سنه اثنی وخمسین وخمسمایه بود خواند
علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن بعد از پدر پادشاه
شد ترک مذهب پدر ورسم مسلمانی کرد وباسر اباحت واباطیل
والحاد رفت ومدت سی وپنج سال ویکماه در پادشاهی باند و
در سلخ شوال سنه ثلث وخمسین وستمایه بردست حسن
مازندرانی که منظور او بود کشته شد مولانا شمس الدین ایوب

طاوسی

طاوسی قزوینی جهة او مرثیه کفته این دو بیت از انست
چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل مست ٭ بر دسوی قمطریران
تا خمارش بشکند ٭ کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز ٭ تا نشاط
دوستکامی در کنارش بشکند ٭ در ایام او جرماغون نوین
بقهستان آمد آمد وقلاع ملاحده را در حصار کرفت ودر
زمان او خواجه نصیر الدین طوسی را باکراه واجبار بقلعهٔ الموت
بردند وتا آخر زمان رکن الدین انجا بود خواند رکن الدین
خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از پدر بپادشاهی نشست
حسن مازندرانی را بقصاص پدر بکشت چون یکسال در پادشاهی
باند هولاکو خان بپیوست بجنک او رفت حربی عظیم کردند
خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از قلعهٔ میمون دز
بیرون آمده بجانب هولاکو خان پیوست واین صورت در سلخ
شوال سنه اربع وخمسین وستمایه بود هولاکو خان بفرمود
تا قلاع ملاحده خراب کنند در مدت یکماه پنجاه قلعهٔ حصین
چون الموت ومیمون دز ودیگرها خراب کردند از قلاع ملاحده
هیچ آبادانی نماند مکر دو قلعه کرد کوه ولمسر که بعد از مدتی
مسخر شد هولاکو خان خواند رکن الدین را بخدمت منکو قاان

بطرف خطاي فرستاد وچون بماوراء النهر رسيدند از جانب
منكوقاآن فرمان رسيد اورا در راه بكشتند ودولت ملاحده
الموت بآخر رسيد قلعهٔ الموت كه دار الملك ملاحده بود در سنهٔ
ست واربعين وماتين بفرمان داعي كبير حسن بن زيد الحسني
كه پادشاه آن ولايت بود بنا كردند والله اعلم فصل
يازدهم در ذكر سلاطين قراختاي بكرمان نه تن مدت
ملكشان هشتاد وشش سال براق حاجب از امراي
كورخان قراختاي بود برسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه
امد واجازت مراجعت نيافت واز اركان دولت وامراي
حضرت او شد در فترت مغول بر كرمان مستولي شد و
سلطنت باسم خود كرد واز دار الخلافه اورا قتلغ سلطان واز
ديوان چنگيزخان قتلغ خان نوشتند يازده سال پادشاهي
كرد ودر بيستم ذي قعده سنهٔ اثني وثلثين وستمايه نماند اورا
در مدرسه كه خود بنا كرده بود در محلت تركان اباد دفن كردند
بعد ازان براق حاجب برادرزاده اش سلطان قطب الدين بحكم
وصيت عمش در كرمان واقع شد وروزي چند حكم كرد بعد
ازان بموجب حكم اوكتاي قاآن عزلت گزيد وحكومت كرمان بپسر

براق حاجب ركن الدين مبارك خواجه رجوع كردند سلطان
ركن الدين مبارك خواجه بن براق حاجب شانزده سال پادشاهي
كرد پس بحكم يرليغ منكوقاآن در سنهٔ خمسين وستمايه عزلت يافت
وبعد از مدتي بفرمان منكوقاآن بردست سلطان قطب الدين
كشته شد سلطان قطب الدين محمد بن حميد تانيكو كه برادرزاده
براق حاجب است بفرمان منكوقاآن يكبار ديگر بسلطنت رسيد
ومدت شش سال پادشاهي كرد وعدل وداد گسترد وعمارات
عالي ساخت ودر رمضان سنهٔ خمس وخمسين وستمايه درگذشت
سلطان حجاج بن قطب الدين بعد از پدر بفرمان منكوقاآن
پادشاهي كرمان نامزد او شد چون كودك بود منكوحهٔ پدرش
قتلغ تركان كه دختر براق حاجب بود وبعضي گفته اند سريت
او بود حسب الحكم مدبر ملك وحاكم شد بعد ازان كه سلطان حجاج
بحال مردي رسيد حرمت جانب خاتون رعايت نميكرد قتلغ تركان
ازو برنجيد وبدرگاه ابقاخان رفت وحكم شد كه سلطان حجاج
در كرمان مدخل نسازد وحكومت با قتلغ تركان گذارد سلطان
حجاج از خوف در سنهٔ تسع وستين وستمايه بدهلي رفت و
قتلغ تركان بعد از غيبت سلطان حجاج دوازده سال حكومت

کرمان کرد سلطان حجاج دران سفر وفات کرد و قتلغ ترکان در
سنهٔ احدی وثمانین وستمایه درگذشت مدت حکومتش بیست
وپنج سال سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین
بعد از ایشان بحکم ارغون خان بسلطنت کرمان رسید نه سال
در سلطنت بسر برد وکردوچین خاتون دختر منکوتمر بن هولاکو
خان را در نکاح داشت ودر سنهٔ احدی وتسعین وستمایه بفرمان
کیخاتو خان بود معزول شد پادشاه خاتون بنت سلطان
قطب الدین که در حبالهٔ کیخاتو خان بود بعد از عزل سیورغتمش
بحکم کیخاتو خان بپادشاهی کرمان رسید وبرادر سیورغتمش را
بقتل آورد بعد از آن در سنهٔ اربع وتسعین وستمایه کردوچین
خاتون منکوحهٔ برادرش سیورغتمش ودخترش شاه عالم خاتون
بنت سیورغتمش که در حبالهٔ بایدو خان بود پادشاه خاتون را
بحکم بایدو خان بقصاص رسانید خاتون فاضله عاقله
خوب صورت زیبا طلعت بود مصاحف وکتب نوشتی
این رباعی از نتایج طبع اوست رباعی آن روز که در ازل نشانش
کردند • آسایش جان بیدلانش کردند • دعوی لب نگار میکرد
نبات • زان روی سپید در دهانش کردند • وهم او گوید

رباعی بر لعل که دید هرگز از مشک رقم • یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم •
جانا اثر خال سیه بر لب تو • تاریکی آب و زندگانیست بهم •
سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان حجاج بحکم غازان
خان در اول سنهٔ خمس وتسعین وستمایه بسلطنت کرمان رسید و
مدت هشت سال سلطنت کرد ودر سنهٔ ثلث وسبعمایه درگذشت
پادشاه خوب صورت بزرگ منش باداد ودهش بود مدت عمرش
بیست وسه سال سلطان قطب الدین شاه جهان سیورغتمش
بن قطب الدین بعد از عم زاده بسلطنت کرمان رسید دو سال وچند
ماه پادشاهی کرد زندگی بر نهج راستی داشت الجایتو سلطان اورا
عزل کرد ونام سلطنت ایشان از کرمان بر افتاد وبعد ازین حکام
از قبل مغول در انجا حکم کردند وسلطان قطب الدین قناعت
پیش گرفته در شیراز ساکن شد صاحب مال فراوان بود هم آنجا
فرمان یافت یک دختر مبارز الدین محمد مظفر اورا بخواست
جلال الدین شاه شجاع وقطب الدین شاه محمود وعماد الدین احمد
ازو متولد شده اند باب دوم در ذکر پادشاهان
مغول وایشان بیست ویک تن اند مدت ملکشان در ایران
صد وپنجاه سال اول ایشان چنگیز خان بن یسوکی

بهادر ابن برتان بهادر بن قبل خان بن تومنه خان بن بایسنغر
خان ابن بوقا خان بن بوزنجر خان است پدران چنگیز خان بترتیب
که درین نسب نوشته اند هم در بلاد شرق پادشاه بوده اند از همه
بزرگتر بوزنجر خان است که مجموع خانان مغول از نسل اویند و
او معاصر ابومسلم مروزی بوده و جد نهم چنگیز خان است و
سلسله نسب پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان نیز به
سیزده پدر بدو میرسد و ولادت چنگیز خان در عشرین ذی قعده
سنه تسع واربعین وخمسمایه در گذشت او سیزده ساله بود بسیا
زحمتها و محنتها کشید و کار او بمهالک و خطرات انجامید و در سن
پنجاه سالگی در رمضان سنه تسع وتسعین وخمسمایه بدولت
سلطنت و جهانداری رسید او را در اول تموچین نام بود چون سه
سال از پادشاهی او بگذشت در سنه اثنی وستمایه او را چنگیز خان
خواندند — از ان رو که معنی چنگیز خان • بود خان خانان
بتوری زبان • صاحب اقبال بود بعد از سلطنت دولت او روز
بروز تزاید و تضاعف گرفت و سال بسال مرتبه و جاهش
سمت بلندی و رفعت پذیرفت و بر تمامت قبایل و صحرانشینان
و بلاد و ولایات مملکت ختا و ختن و چین و ماچین و دشت

قبچاق و سقسین و بلغار و آس و روس و آلان و تنکر و غیر آن سروری
یافت و در سنه خمس عشر وستمایه بقصد قلع و قمع سلطان قطب
الدین محمد خوارزمشاه بجانب ماوراء النهر و خراسان کریخت حرکت
کرد و رعب و خوف بر سلطان محمد غالب شده از ماوراء النهر بخراسان
گریخت چنگیز خان در شهور سنه ست عشر وستمایه بماوراء النهر
درآمد و غارت و قتل عام فرمود و در سنه سبع عشر وستمایه
از جیحون عبور کرده ببلخ نزول کرد و آنرا خراب ساخت و سی
هزار کس را بطلب سلطان محمد بایران فرستاد و سلطان از ایشان گریزان
بجزیره آبسکون رفت و وفات کرد لشکر مغول در اکثر ایران غارت
و قتل عام کردند شیخ نجم الدین دایه دران زمان در حیات
بود و در کتاب مرصاد العباد آورده که درین فتنه در شهر ری
و ولایت که مولد و منشاء این فقیر است هفتصد هزار کس شهید
شدند و در مقدمه ظفرنامه مذکور است که خلق کشته نیشابور را
دوازده روز شمردند غیر از عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد
و چهل و هفت هزار بقتل آمد و مشهور است که هزار هزار و شش
صد هزار و کسری از خلق هراة شهید شدند و در مرو و خوارزم
و سایر بلاد بدین قیاس لشکر مغول بعد از یکسال از راه دربند

ودشت قبچاق بماوراء النهر مراجعت نمودند و بچنگیز خان پیوست
چون توران و ایران بقبضهٔ اقتدار چنگیز خان در آمد و سلطان
جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد در جنگ برکنار آب
سند در رجب سنهٔ ثمان عشر و ستمایه ازو منهزم شده بهندوستان
گریخت چنگیز خان در سنهٔ احدی عشرین و ستمایه بممالک خطا
معاودت فرمود و در رمضان سنهٔ اربع و عشرین و ستمایه
بمرد بیست و پنج سال پادشاهی کرده بود از دین بهره نداشت
و از زمرهٔ کفار فجار است در فتنهٔ او قریب هشتاد سال
کفار بر اهل اسلام در ایران و توران غالب و حاکم بودند و
درین امت هرگز اینچنین حادثه دست نداده چنگیز خان را
چهار پسر نامدار بودند **اول** توشی خان سلطنت دشت قبچاق
و بلغار و آلان و آس و روس بدو داده بود در بعضی تواریخ
وفات او را سنهٔ اثنی و عشرین و ستمایه ایراد کرده اند اما حمدالله
مستوفی در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی یزدی در مقدمهٔ
ظفرنامه آورده اند که او شش ماه قبل از پدر وفات یافته
دوم چغتای خان پادشاهی ماوراء النهر و بلاد ایغور و
بعضی از خوارزم بدو تفویض کرده بود و وفات او بروایت ظفرنامه

در سنهٔ ثمان و ثلثین و ستمایه و بقولی دیگر در سنهٔ اربعین و ستمایه
سیم اوکتای قاآن ولایت عهد بدو داده او را قایم مقام خود
ساخت و بر همه تقدیم فرمود و شرح حال او گفته خواهد آمد انشاء
الله تعالی **چهارم** تولی خان او را اموال و خزاین بخشید
و او نوکر بخوانده و تولی در اکثر اوقات ملازم پدر بودی و تولی
بزبان مغول آینه باشد پادشاهان ایران از نسل تولی خان اند
وفات او در سنهٔ ثمان عشرین و ستمایه بوده **اوکتای قاآن** ابن
چنگیز خان بعد از پدر بدو سال و نیم در ماه ربیع الاول سنهٔ ست
و عشرین و ستمایه بحکم وصیت چنگیز خان بسلطنت نشست و
چون مغول در القاب تکلیف نمی کنند و پادشاه را قاآن یا خاقان
میگویند بنا برین او را قاآن خواندند اوکتای قاآن بر جراحتی
که پدرش کرده بود مرهم نهاد و داد جود و عطا داد عطایای
حاتم طایی و بخششهای معن بن زایده را منسوخ گردانید
آورده اند که هیچکس از درگاه او محروم باز نگشت و مبلغ صد
و شصت هزار تومان بالش زر در زمان سلطنت خود بوضیع
و شریف بخشید و یک بالش زر بقول بعضی پانصد مثقال
باشد و بقولی هشت درم و دو دانگ و بقولی دیگر هشت دینار

ودو دانك اوكتاى قاآن در سنهٔ ثمان وعشرين وستمايه امير
جرماغون نوين را بايران فرستاد تا سلطان جلال الدين منكبرني
برانداخت وازخوارزمشاهيان اثر نماند وممالك ايران سوي
عراق عرب كه در حكم مستنصر خليفه بود مغول را صاف شد
امير جنتمور از ديوان مغول بحكومت ايران آمد وبعد ازو
در سنهٔ ثلث وثلثين وستمايه امير نوسال بجاي او نامزد
شد اما اختيار در دست نايب او كوركوز بود بعد ازو امير
ارغون اقا بحكومت ايران مقرر شد ده سال حكم كرد چون
هولاكو خان بايران آمد همچنان حكومت بنام او مقرر بود امير
ارغون اقا شخص عادل پسنديده اطوار بود در زمان ايلخاني
در سنهٔ ثلث وسبعين وستمايه وفات كرد اوكتاي قاآن سيزده
سال در پادشاهي بسر برد ودر سنهٔ تسع وثلثين وستمايه از
افراط شرب خمر دركذشت در تاريخ وفات او كفته اند **شعر**

در غلط خلط قرون كرد زهر سال قران • روز وشب داد زمستى
خبر از بيخبران • اند ابطال مزاجش مدعي كرد تمام • شتري
باد بران وسدد وباده بران

كيوك خان بن اوكتاى قاآن
بعد از پدر بچهار سال در ربيع الآخر سنهٔ ثلث واربعين وستمايه

بسلطنت معين كشت وقبل از جلوس او بر تخت سلطنت
مادرش توراكينا خاتون حكم كرد بنا برانكه آيين مغول چنانست
كه چون پادشاه فوت شود تا زمان تعيين يكي از وارثان ملك
خاتوني كه مادر فرزندان مهين باشد حكم كند كيوك خان
همچو پدر بخشنده بود تقويت دين نصاري كرد يكسال پادشاه
بود در سمور سنهٔ اربع واربعين وستمايه در حدود سمرقند
وفات كرد

منكو قاآن بن تولي خان بن چنكيز خان
بعد از عم زاده بچهار سال در ربيع الاول سنهٔ ثمان واربعين
وستمايه بسعي باتو خان بن توشي خان كه مهتر قوم بود وحكومت
دشت قبچاق داشت بسلطنت معين شد واو بصفت عدل
وانصاف اتصاف داشت وتقويت اهل اسلام كرد وايشانرا
بر مردم ديكر اديان تقديم فرمود سادات علما ومشايخ را
از تكاليف ديواني معاف داشت وهمچنين بجال دانشمندان
نصاري وپيران هر طايفه وعجزهٔ هر طبقه پرداخت اما از يهود
كسي را سيورغال نداد منكو قاآن برادران خود قبلاى قاآن را
بطرف شرق وهولاكو خان را بجانب عرب بجهانكيري فرستاد
ودر تاريخ وفات او اختلاف هست صاحب تاريخ كزيده وفات

اوراد در سنهٔ سبع وخمسین وستمایه ذکر کرده وصاحب روضة
الصفا در سنهٔ خمس وخمسین وستمایه ایراد کرده وظاهر
ایراد صاحب روضة الصفا غلط است بنا برانکه در احوال
هولاکوخان قتل مستعصم خلیفهٔ عباسی وفتح بغداد را در صفر
سنهٔ ست وخمسین وستمایه ذکر کرده ونوشته که تنسوقات
عراق عرب وبشارت فتح وظفر بمنکوقاآن رسید وازان
مستبشر وشادمان شد وایلچیان را بعنایات پادشاهانه
مستظهر کردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت واین
کلام اقتضای آن میکند که منکوقاآن در سنهٔ ست وخمسین
وستمایه درحیات بوده باشد وایمعنی سابقا ایراد یافته
هولاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بفرمان برادرش
منکوقاآن در شوال سنهٔ ثلث وخمسین وستمایه از جیحون
عبور کرده بایران آمد وبقلع وقمع ملاحده پرداخت ودر تون
وتوابع آن که منشاء طایفهٔ اسماعیلیه بود قتل عام فرمود
بعد ازان بعراق آمد وبالموت رفت وخواند رکن الدین را
در غرهٔ ذی قعده سنهٔ اربع وخمسین وستمایه از قلعهٔ میمون دز
بیرون آورد وقلاع ایشان خراب کرد بعد ازان بعزم تسخیر

عراق عرب بجانب بغداد رفت وچون بکردستان رسید غارت
وقتل عام فرمود وچون ببغداد رفت مستعصم خلیفه بعد
از محاربات بجز تقش رسیده وبعد از دو روز با چهار پسر
در سادس صفر سنهٔ ست وخمسین وستمایه بقتل آمد ودر
بغداد غارت وقتل عام رفت در تاریخ مرآت الجنان مذکور است
که در بغداد هزار هزار وهشتصد هزار آدمی کشته شدند وایمعنی
سابقا ایراد یافته هولاکوخان روز جمعه بیست ودوم شهر رمضان
سنهٔ سبع وخمسین وستمایه شهر حلب فتح کرد وازانجا بدمشق
رفت وکیتوقا نوین را آنجا به نیابت بگذاشت وبآذربایجان مراجعت
کرد ودر تاسع عشر ربیع الاول سنهٔ ثلث وستین وستمایه درگذشت
در تاریخ وفات او گفته اند   چون هولاکو زمراغه بزمستان گشت
کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر   سال بر ششصد وشصت وسه
شب یکشنبه که شب نوزدم بد ربیع الآخر   هولاکو عظیم حکمت
دوست داشتی وحکما را بر بحث علوم اوایل ترغیب کردی وبحضور
علما وفضلا وعلم کیمیا میلی تمام داشت ودر وجه کیمیا
گران چندان خرج کرد که قارون عشر عشیر آن در خیال نیاورده
عراق ومازندران وخراسان به پسر خود ابقاخان داد ودیار

ایران وآمد باچان بفرزند دیکر بیشتر شفقت کرد وحکومت دیار
بکر ودیار ربیعه را بامیر تودان تفویض فرمود وبر ملک بغداد خواجه
عطا ملک جوینی را کماشت وملک روم را بمعین الدین پروانه کاشی
سپرد اول وزیر او خواجه یوسف الدین بنکچی بود چون اورا شهید
کردند وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود
از آثار هولاکوخان زیج جدید خانیست که خواجه نصیر طوسی
باتفاق مولانا نجم الدین علی کاتبی دبیرانی قزوینی ودیکر علما
ساخته است اما خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن حسن اصلش
از جهرود ساوه است اما در طوس متولد شده ونشو ونما آنجا
یافته وبطوسی مشهور شده یکانه عصر واستاد زمان بوده در حکمت
شاکرد فرید الدین داماد است واو شاکرد سید صدر الدین سرخسی است
واو شاکرد افضل الدین غیلانی است واو شاکرد ابو العباس
لوکری است واو شاکرد بهمنیار است وبهمنیار شاکرد ابو علی
سیناست خواجه نصیر مشهور جهان است وتصانیف او عالم
کیراست ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم
جمادی الاول سنه سبع وتسعین وخمسمایه بوده در وقتی که مولانا
فخر رازی از عالم رفته سن خواجه نصیر الدین هفتاد وپنج سال

وهشت ماه بوده ودر شهر صفر سنه اربع واربعین وستمایه از تالیف
کتاب شرح اشارات فارغ شده در وقت عصر روز دوشنبه
هجدهم ذی الحجه سنه اثنین وسبعین وستمایه وفات یافته در تاریخ
او کفته اند • نصیر ملت ودین پادشاه کشور فضل • یکانه که چو
او مادر زمانه نزاد • بسال ششصد وهفتاد ودو بذی حجه •
بروز هجدهم اندر کذشت در بغداد • در کاظمیه متبرکه مدفونست
واما مولانا نجم الدین علی کاتبی قزوینی حکیم متبحر است ودر حکمت
شاکرد اثیر الدین ابهری است شرح ملخص وشرح محصل وشرح
کشف وحکمت عین ورساله شمسیه وجامع الدقایق از مصنفات
اوست ووفاتش در سنه خمس وسبعین وستمایه بوده وقبرش در
قزوین مشهور است ابقا خان بن هولاکوخان بعد از پدر
بفرمان عمش قبلا قاآن که برجای منکو قاآن پادشاه بود سلطنت
ایران بدو تعلق کرفت در رمضان سنه ثلث وستین وستمایه
ونام او بر عنوان احکام نوشتند اما در زمان پدرش عنوان احکام
ومناشیر بنام منکو قاآن بود میان او وبراق خان از نسل جغتای
خان که پادشاه ماوراء النهر بود در خراسان در ذی حجه سنه ثمان
وستین وستمایه جنک شد ابقای خان مظفر کشت وبراق منهزم

بما وراء النهر رفت ابقاخان مدت هفده سال در ایران پادشاه
بود و در ثمانین وستمایه در همدان وفات یافت در تاریخ وفات او
گفته اند شعر چو بیست روز برآمد زماه ذی الحجه • ز دور چرخ
کبود کس نیکند ابقا • چهارشنبه هنگام صبح در همدان • بسال
ششصد و هشتاد در گذشت ابقا • خواجه شمس الدین صاحب
دیوان که وزیر پدرش بود وزیر اوست **ابقاخان** بن
هولاکوخان بعد از برادر روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه
احدی وثمانین وستمایه در الاداق بپادشاهی نشست در اول
او را نام تکودار اغلی بود چون بشرف اسلام مشرف گشت بسلطان
احمد موسوم شد و وزارت برقرار بخواجه شمس الدین صاحب دیوان
داد و چون دو سال و دو ماه پادشاهی کرد ارغون خان بن ابقا
خان در سنه ثلث وثمانین وستمایه برو خروج کرد و او را بکشت
ارغون خان بن ابقاخان بن هولاکوخان بعد از احمد خان
در هفتم جمادی الآخر سنه ثلث وثمانین وستمایه بپادشاهی
نشست خواجه شمس الدین صاحب دیوان را که بیست و نه سال
وزارت پدر و جد و عمش کرده بود و بانواع فضایل و خصایل
مرضیه اتصاف داشت بتهمت آنکه ابقاخان را زهر داده در وقت

عصر دوشنبه چهارم شعبان سنه ثلث وثمانین وستمایه در آذربایجان
بکشت خواجه شمس الدین در وقت شهادت مهلت طلبید و غسل
کرد و بمصحف مجید تفال نمود پس وصیت نامه بعزیزان در
قلم آورد و این رقعه باکابر تبریز نوشت چون تفال بقرآن کردم
این آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ باری تعالی چون بنده خویش را درین جهان فانی
نیکو داشت و هیچ مرادی ازو دریغ نداشت هم درین عالم بشارت
جهان باقی بدو رسانید چون حال برین نهج بود مولانا محیی الدین
و مولانا افضل الدین و مولانا همام الدین و مشایخ کبار که ذکر هر یک
بتطویل می انجامید و موضع احتمال نمیکرد بشارت رسانیدن واجب
نمودار اند که قطع علایق کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدعای
خیر مدد دهند والسلام و چون از کتاب فارغ شد در مقام تسلیم
بر زبان آورد که هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و در مرثیه
او گفته اند شعر از رفتن شمس از شفق خون بچکید • مه روی
بکند و زهره گیسو ببرید • شب جامه سیاه کرد و زین ماتم روز •
برزد نفسی سرد و گریبان بدرید • و اولاد او خواجه یحیی و فرج الله

وسعود واتابک بسیاست رسیدند مرقد صاحب و اولاد در چرنداب
تبریزست ارغون خان هفت سال پادشاهی کرد و در ربیع الاول
سنه تسعین وستمایه درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند **بیت**
شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود • در پنجم ربیع نخستین بنو بهار •
اندر مقام باغچه ارغون بوقت چاشت • کرد از جهان کناره بتقدیر
کردگار • **کیخاتو خان** بن ابقای خان ابن هولاکو خان بعد
از ارغون خان بمدت پنج ماه پادشاه شد وزارت بخواجه صدر
الدین احمد خالدی داد پادشاهی کریم بود در عشرت ومباشرت
افراط کردی و ذکور و اناث و حلال و حرام فرق ننمودی درباب
او گفته اند **بیت** چو دال و نون هم چم شد قد الف قد ان • زبس که
کرد الف در شکاف کاف هم • در سنه ثلث وتسعین وستمایه
کیخاتو خان خواست که در ایران بشیوه ز چاو روان باشد
میسر نشد و فتنه عظیم پدید آمد و بایدو خان بر وی خروج
کرد امرا بطرف بایدو رفتند و در صفر سنه اربع وتسعین
وستمایه کیخاتو خان کشته شد مدت پادشاهی او سه سال و
هفت ماه **غازان خان** بن ارغون خان بن ابقا خان
بن هولاکو خان بعد از بایدو خان در سلخ ذی الحجه سنه اربع

وتسعین

وتسعین وستمایه پادشاهی گرفت بنیاد عدل وداد نهاد و در ترویج
دین اسلام کوشید و وزارت بخواجه جمال الدین دستگردانی
داد و بعد از دو ماه او را بکشت در محرم سنه ست وتسعین وستمایه
و خواجه صدر الدین خالدی زنجانی را بوزارت تعیین کرد و بعد
از یکسال و نیم که وزارت کرده بود در حادی عشرین رجب سنه سبع
وتسعین وستمایه او را نیز با برادرش قطب الدین بقتل رسانید
و وزارت بخواجه رشید الدین فضل الله طبیب همدانی و خواجه
سعد الدین ساوجی تفویض فرمود غازان خان در ثالث عشرین
ربیع الاول سنه تسع وتسعین وستمایه در حدود دمشق با
مصریان جنگ کرد و مظفر شد و بدمشق رفت و از انجا مراجعت
کرده بایران آمد و در سنه ثلث وسبعمایه در قشلاق دره از نواحی
قزوین بعالم آخرت انتقال فرمود ابن یمین در تاریخ وفات او گفته •
بسال هفتصد و سه ز هجرت از شوال • بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه •
شد از نواحی قزوین شهر جان غازان • بسوی خلد که باد آن جهان از نیش به •
هفت سال و نه ماه پادشاهی کرده بود سی و سه سال عمر داشت تابوت
او را بتبریز بردند و در گنبدی که جهت خوابگاه خود ساخته بود
و بشنب غازان مشهورست دفن کردند در تخت پادشاهان مغول

پیش از وهیچ پادشاه را کور اشکار انبود ولادت سلطان غازان
در سحر روز جمعه نوزدهم ربیع الاول و بقولی در ذی حجه سنه سبعین
وستمایه بوده در سلطان دوین و در جامع التواریخ آورده که ولادت
او در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاول سنه مذکوره بوده در آبسکون
مازندران **الجایتو سلطان** خدابنده محمد بن ارغون خان بن
ابقای خان بعد از برادر در خامس ذی الحجه سنه ثلث و سبعمایه
در تبریز بر تخت سلطنت نشست بیست و سه ساله بود از پادشاهان
مغول پادشاهی مانند او نبود عدل و داد فی نهایت داشت و در
تقویت دین اسلام کوشید و آیین ادیان دیگر منسوخ کرد انید
وجزیه بر یهود و ترسا معین فرمود و امر کرد تا در جمیع ممالک ایران
خطبه بنام شریف دوازده امام علیهم السلام خواندند و منصب
امیر الامرایی بر امیر قتلغشاه نویین مقرر ساخت و صاحب اعظم
خواجه رشید الدین و دستور اکرم خواجه سعد الدین را در منصب
سابق ممکن داشت و در سنه خمس و سبعمایه شهر سلطانیه بنا کرده
و خراج بریشان مقرر فرمود اما امیر قتلغشاه که نوین اعظم بود
با چند امیر دیگر در راه قومن در جنک کشته شدند و در ماه
شوال سنه احدی عشر و سبعمایه بر وزیر خواجه سعد الدین ساوجی

غضب کرد و او را بکشت و خواجه علیشاه تبریزی را در وزارت
با خواجه رشید شریک کردانید الجایتو سلطان در شوال سنه
اثنی عشر و سبعمایه بشام رفت و بصلح مراجعت فرمود و چون
دوازده سال و نه ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان سنه
عشر و سبعمایه وفات یافت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ
او کفته **شعر** از هشتصد و شانزده چو نه ماه کذشت • از کاه و
کلاه سروری شاه کذشت • بکذاشت جهان بیوفا را بکذاشت •
آکاه زحال خویش ناکاه کذشت • او را در مقبره که در جنب ابواب
البر ساخته اند دفن کردند ولادتش دوازدهم ذی الحجه سنه ثمانین
وستمایه **سلطان ابو سعید** بهادر خان بن الجایتو سلطان
بعد از پدر پادشاه شد و چون دوازده ساله بود زمام امور سلطنت
در دست امیر چوپان سلدوز در آمد چنانچه سلطان را از جهانداری
نامی بیش نبود امیر چوپان ایالت خراسان به پسر مهتر خود امیر حسن
داد و کرجستان به پسر دیکر شاه محمود و دیار روم به پسر دیکر امیر
تیمورتاش تفویض کرد پسر دیکرش امیر دمشق را بر در خانه نیابت
داد و کشادخاتون دختر امیر دمشق را با سلطان تزویج کرد
خواجه رشید را از وزارت عزل فرمود و بعد از مدتی در حدود

ابها او را در شهور سنه ثمان عشر و سبعمایه بقتل آورد چون دوازده
سال از پادشاهی سلطان ابوسعید بگذشت با امیر چوبان متغیر
گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حباله امیر شیخ حسن ایلکانی
بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله امیر شیخ
حسن بیرون آورده بنکاح در آورد و امیر چوبان تمکین نکرد و فتنه
عظیم پدید گشت و امیر چوبان با پسران در سر این کار و فتنه
رفتند و خاتمه کار امیر چوبان و فرزندان بعد ازین خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و عاقبت شیخ حسن بغداد خاتون را طلاق داد
و بنکاح سلطان در آمد و سلطان شیفته و فریفته بغداد
خاتون شده عنان اختیار و سلطنت در قبضه اختیار او
نهاد و او را ملقب بخواندکار ساخت و وزارت بعد از قتل
امیر چوبان در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه بخواجه غیاث الدین
محمد رشید که بانواع فضایل و خصایل آراسته بود تفویض فرمود
سلطان در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صیرفی است
و در شجاعت از سایر پادشاهان مغول ممتاز بود اول پادشاه
که در ایران لقب بهادری اضافه اسم او کردند او تابستان در
سلطانیه نشستی و زمستان در بغداد یا قراباغ قشلاق کردی

واورا

و او را با ارباب فضل و هنر و شعر میلی تمام بود و صورت خوب و
سیرت نیکو داشت ولادتش در شب چهاردهم ذی قعده سنه اربع
و سبعمایه اتفاق افتاد در ماهی دشت طارم وفاتش در سلطان
آران نعش او را بسلطانیه نقل کردند و در گنبدی که در عرق
سلطانیه بود مدفون شد بعد از آن که میرزا میرانشاه بن تیمور
بتخریب آن گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آورده بگنبد ابواب
البر در پهلوی پدرش الجایتو سلطان دفن کردند ابن یمین در
تاریخ وفات او گفته شعر چون گذشت از سال هجرت هفتصد با سی
و شش • و ز ربیع آخرین هم سیزده بگذشته بود • در قراباغ از سر
سلطان اعظم بوسعید • دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود •
مدت سلطنتش نوزده سال در زمان او خواجه علیشاه که
مدت دوازده سال و نیم وزارت کرده بود در اواخر جمادی الآخر
سنه اربع و عشرین و سبعمایه در اوجان وفات یافت در عهد
مغول غیر از او وزیری بمرگ خود نمرد نعش او را بتبریز بردند
و او را در مقبره که در جنب عمارت خود ساخته دفن کردند
بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغول در سلطنت استقلال
نیافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب

امرا شدند و در ایران از هر طرف پادشاهی بحکومت نشست چنانچه
در باب سیوم خواهد آمد و بالجمله چون سلطان ابوسعید درگذشت
هشت دیگر از مغول نام سلطنت داشتند عزل و نصب ایشان
در دست امرا بود و شرح حال هر یک گفته می شود ان شاء الله تعالی
ارپاخان چون از نسل ابوسعید خان کسی نماند ارپاخان را
که از نسل اریق بوکا بن تولی بود بسعی خواجه غیاث الدین محمد
رشید وزیر بخانی برداشتند علی پادشاه که خال ابوسعید بود
چون خبر وفات سلطان بوسعید و جلوس ارپاخان در عراق
عرب بشنید بغایت متغیر شد و با اقوام اویرات موسی خان را از
نسل بایدو خان بسلطنت برداشت و صنادید عرب را با خود
موافق ساخت و با عظمت هر چه تمامتر متوجه ارپاخان شد چون
ارپاخان ازین فتنه خبر یافت تمامی لشکر روی بدیشان نهاد و
در روز چهارشنبه هفدهم رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه
در حدود جغتو بهم رسیدند و بیشتر امرای ارپاخان از و
روگردان شده بموسی خان پیوستند که میل خاطر مردم بنژاد
هولاکو خان بیشتر بود بدین سبب شکست بر ارپاخان افتاده
بگریخت بعد از چند روز او را در ولایت سجاس گرفته باوجان

آورده اند و در روز عید فطر بکشتند مدت سلطنتش پنج ماه
و کسری بود و خواجه غیاث الدین وزیر و برادرش درین جنگ
بدست افتادند و خواجه غیاث الدین در بیست و یکم ماه رمضان
سنه مذکوره بقتل رسید خواجه غیاث الدین محمد وزیری نظیر و
بزرگ عدیم المثل بود علمای آن زمان باسم او مصنفات کردند از انجمله
مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته و خواجه
سلمان ساوجی قصیدهٔ مصنوع در مدح او گفته و شیخ اوحدی
اصفهانی کتاب جام جم باسم شریف او بنظم آورده و قاضی عضد
الدین ایجی که صاحب کتاب مواقف است در وقتی که دست مبارک
وزیر شهید مشار الیه را بشیراز فرستاده بود مرثیه گفته و این
ابیات از آن مرثیه است • یا حاملاً لید الوزیر منوطة • فوق
القضیب فقد حملت جلیلا • ما بالها ذلت وکانت عزها • تغنی
فقیرا او تعز ذلیلا • مهلا فتلک یدا تعود بطنها • بذل النوال
وظهرها تقبیلا • **موسی خان** بن علی بن بایدو خان بعد از کشته
شدن ارپاخان در شوال سنه ست و ثلثین و سبعمایه در اوجان
بر تخت خانی نشست و دران حال امیر شیخ حسن جلایر که بامیر
شیخ حسن بزرگ مشهور است در کماخ بود از روم و گرجستان لشکری

کرد آورد و محمد خان را از نسل هولاکو خان بپادشاهی برداشت و متوجه
تبریز شد و در موضع نوشهر الداق با موسی خان و علی پاشا
جنك کرد و علی پاشا را بکشت و موسی خان بهزیمت رفت
موسی خان بن ماجو بن اموجین بن هولاکو خان بعد از
کشته شدن علی پاشا در اواخر ذی الحجه سنه ست و ثلثین و سبعمایه
در اوجان بر تخت نشست امیر شیخ حسن دلشاد خاتون را
که محبوبهٔ سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و بتدبیر حسن
بضبط و نسق مملکت مشغول شد و وزارت با میر شمس الدین
زکریا داد که خواهرزادهٔ خواجه غیاث الدین وزیر بوده بعد ازین
طغاتمر خان که در مازندران بود خروج کرد و امیر پیر حسن
چوبانی و اقوام مغول را که در خراسان بودند جمع آورد و آهنك
تبریز کرد چون بحدود آذربایجان رسیدند موسی خان با قوم
اویرات بایشان بپیوست و چون محمد خان و امیر شیخ حسن ازین
معنی آگاهی یافتند لشکر بجنك ایشان آوردند و در صحرای
کرهرود اتفاق جنك افتاد لشکر محمد خان ظفر یافتند و
موسی خان را بدست آوردند و سرش برداشتند و این واقعه
در روز عید اضحی سنه سبع و ثلثین و سبعمایه بود و طغاتمر خان

بخراسان

بخراسان گریخت پس ازین امیر شیخ حسن کوچک پسر تیمورتاش بن
چوپان که در روم بود از انجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شد و
در حدود نخجوان با محمد خان و شیخ حسن بزرگ جنك کرد و مظفر
شد و محمد خان بقتل آمد و شیخ حسن بزرگ گریخت و بطرف
سلطانیه رفت و این واقعه در عشرین ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین و
سبعمایه بود مدت سلطنت محمد خان یکسال بود **ساتی بیک**
خاتون دختر سلطان محمد الجایتو بعد از قتل محمد خان بتعیین
شیخ حسن کوچک در تبریز بسلطنت تعیین شد و با شیخ حسن
کوچک متوجه سلطانیه شدند و شیخ حسن بزرگ نیز بانقیاد
پیش آمد و شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک صلح کردند و
یکدیگر را در کنار گرفتند بعد ازین ساتی بیک و شیخ حسن
کوچک بقراباغ رفتند و آنجا قشلاق کردند و شیخ حسن
بزرگ بسلطانیه آمد و زمستان آنجا بود چون بهار شد طغاتمر خان
بار دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد و شیخ حسن در ساوه
بخدمت او پیوست و پیشکشها کشیده انقیاد نمود و از انجا
متوجه سلطانیه شدند چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او
نیز با ساتی بیک خاتون روی بجنك ایشان آوردند و در

صحرای مراغه هر دو لشکر در برابر یکدیگر فرود آمدند درین اثنا
شیخ حسن کوچک طغاتیمرخان را در خفیه فریب داد و او را بنکاح
ساتی بیک خاتون و دلشاد خاتون تطمیع کرد و بقتل امیر شیخ
حسن بزرگ ترغیب فرمود و طغاتیمرخان قبول کرد و بود ای
دو خاتون درین باب خط بخود نزد امیر شیخ حسن کوچک
فرستاد و امیر شیخ حسن کوچک این خط را بوسیله محرمی با شیخ
حسن بزرگ نمود و میان طغاتیمرخان و شیخ حسن بزرگ فتنه شد
طغاتیمرخان را جای اقامت نماند در شب از لشکر بیرون رفته
باستراباد فرار نمود بعد از چند سال سربداران که پس از وفات
سلطان ابو سعید خان در سبزوار خروج کرده بودند ایشانرا
دعوت انقیاد کرده بخدمتش آمدند و چون فرصت یافتند در
سلطان دوین استراباد بر سر شیلان تبریزی بر کله او زدند
و او را بکشتند در تاریخ قتل او گفته اند ه تاریخ مقتل شه عالم
طغاتمر • از هجرت بود هفتصد و پنجاه و چهار سال • در روز شنبه
از مه ذی القعده شانزده • کین حالت گشت واقع از حکم ذو الجلال •
بعد از فرار طغاتیمرخان شیخ حسن بزرگ با امرا بلشکرگاه
چوپانیان پیش ساتی بیک خاتون در آمد و دست شاهزاده

ساتی بیک خاتون در آمد بوسه داد و عذر خواهی نمود و باتفاق
روی باوجان نهادند و بعضی از امرا متوجه تبریز شدند و امیر شیخ
حسن بزرگ در دو فرسنگی اوجان فرود آمد درین اثنا شیخ
حسن کوچک ساتی بیک را از پادشاهی معزول کرد و شخصی سلیمان
نام را گفت که از نژاد هولاکو خان است بر تخت نشاند **سلیمان
خان** بن محمد بن سنکی بن لشت بن هولاکو خان بسلطنت نشست
و شاهزاده ساتی بیک را در نکاح آورد و این حال در تابستان سنه
تسع و ثلثین و سبعمایه بود بعد ازین امیر شیخ حسن از غدر چوپانیان
اندیشیده براه بغداد رفت و جهان تیمرخانرا بپادشاهی برداشت
جهانتیمور خان بن آلافرنک بن کیخاتو خان بن ابغای خان باهتمام
امیر شیخ حسن بزرگ باسم سلطنت موسوم شد و در مملکتی که در تصرف
امیر شیخ حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در اواخر ذی الحجه
سنه اربعین و سبعمایه بجنگ سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک
رفتند و شکست خوردند بعد ازین امیر شیخ حسن بزرگ
جهان تیمورخانرا بسبب آنکه در جنگ سستی کرده بود از
سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن کوچک بلند شد
و بنیابت سلطنت در حکومت مستقل گشت و خاتمت کار امیر

شیخ حسن کوچک و امیر شیخ حسن بزرگ عنقریب ایراد خواهد
یافت ان شاء الله تعالی انوشیروان خان ملک اشرف در زمان
حکومت خود او را چند روزی بخانی نصیب فرمود بعد از ین
تا زمان ظهور پادشاه صاحب قران امیر تیمور کورکان که سیورغتمش
اغلی را بخانی برداشته بود دیگر کسی در ایران خان نبود

باب سیوم

در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلطان
بوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر پنج
فصل

فصل اول

در ذکر چوبانیان اصل ایشان
امیر چوبان سلدوز است که در زمان سلطان غازان و
الجایتو سلطان از امرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید
مدت دوازده سال مدار سلطنت برو بود و بر سلطان ابو
سعید از سلطنت نامی بیش نبود و او در طریق عدل و داد
و رحم و فتوت و مردانگی و مروت نظیر نداشت و بمحامد
صفات و محاسن سمات آراسته بود و در راه مصر و شام
و بادیهٔ مکهٔ معظمه امارات ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای
آبی که در مکه کرده تا زمان او هیچکس نکرده در فتنهٔ دخترش
بغداد خاتون چنانچه سابقا در احوال سلطان ابوسعید خان

ایمائی بدان شده خبر قتل پسرش امیر دمشق در خراسان بدو رسیده
امیر چوبان با هفتاد هزار سوار با نتقام قتل پسر متوجه عراق شد
چون در قوهٔ ری نزول کرد لشکر او رو گردان شده بسلطان ابو
سعید که بحدود ری آمده بود پیوستند امیر چوبان از انجا فرار
کرده بخراسان مراجعت فرمود او را در سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمایه
در هراة ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید بکشت
نعش او را دخترش بغداد خاتون که در حبالهٔ سلطان ابوسعید بود
بمکه فرستاد تا در عرفات حجاج برو نماز گذاردند و از انجا بمدینهٔ طیبه
بردند و بگورستان بقیع دفن کردند امیر چوبان نه پسر داشت امیر
حسن که والی خراسان بود در فتنهٔ پدرش بخوارزم رفت و آنجا
در بعضی حروب زخم خورد و بدان درگذشت و امیر تیمور تاش که
والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و آنجا بفرمودهٔ
پادشاه مصر ملک ناصر بقتل رسید و امیر دمشق خواجه که نایب
سلطان ابوسعید بود و والد دلشاد خاتون است در ماه شوال
سنهٔ سبع و عشرین و سبعمایه در سلطانیه بفرمان سلطان ابوسعید خان
بقتل رسید و امیر محمود که پسر چهارم امیر چوبانست والی کرجستان
بود حسب الحکم سلطان ابوسعید در تبریز بقتل رسید و حلاوخان

که مادر او دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدابنده بود او نیز
بفرموده ملک غیاث الدین بعد از امیر چوپان بقتل آمد و پسر
ششم امیر چوپان امیر سیورغان بود و مادر او دختر دیگر سلطان
محمد خدابنده است ساتی بیک خاتون در دیار بکر بفرموده امیر
ایلکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و سه پسر دیگر امیر چوپان
سیوکشاه و یاغی باستی و نوروز بودند اما یاغی باستی در تبریز
بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بقتل آمد و احوال سیوکشاه
و نوروز معلوم نشده **امیر شیخ حسن** بن امیر تیمورتاش بن
امیر چوپان بعد از سلطان ابوسعید و ارپاخان چنانچه گذشت
بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم
گشت پادشاه نشان بود چند روز ساتی بیک خاتون را بخانی
برداشت بعد از آن او را عزل کرد و سلیمان خان را بجای او
نصب فرمود چنانچه سابقا مذکور شده و امیر شیخ حسن
بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و هر بار مغلوب شد در تبریز
عمارت اوستاد شاگرد او ساخته است سیاست تمام داشت چهار
سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از آن او عزت ملک در شبی
که امیر شیخ حسن در حرم مست خفته بود خصیتین او را بیفشرد

و بدان در گذشت و خواجه سلمان ساوجی گفت **شعر** ز هجرت
نبوی رفته هفتصد و چهل و چار • در آخر رجب افتاد اتفاق • حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان • بزور بازوی خود خصیتین
شیخ حسن • گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت • زهی خجسته
زنی خایه دار مرد افکن • **ملک اشرف** بن امیر تیمورتاش بن
امیر چوپان بعد از برادر بر ممالک آذربایجان و عراق عجم و آران
حاکم گشت او نیز چند روز انوشیروان خان را نصب کرد و بعد
از آن معزول ساخت مردی ظالم و ستمکار و غدار و سازکار
و جور پیشه بود و ظلم بسیار کرد و در مملکت خود هر کس از ترک
و تاجیک که گمان چیزی بردی او را محبوس و ناچیز ساختی تا
آن محقر بدو رسیدی و در هر چند گاه امیری را از امرای خود
قصد کردی و اموال او را ببردی و منصبش بدیگری دادی
و آن قدر اموال از ظلم جمع کرد که چهار صد قطار [illegible] استر و
هزار قطار شتر از جواهر و زر سرخ و سفید و اجناس در خزانه
او جمع شده بود چون مردم از ظلم او بجان رسیدند حضرت شیخ
صدر الدین صفوی قدس الله سره بگیلان رفت و خواجه شیخ
کججی بشام افتاد و قاضی محیی الدین بردعی بدشت قپچاق رفت

ودر شهر سرای منزل گرفت و در انجا جانی بیگ پادشاه دشت قبچاق
بود بوعظ او حاضر شد قاضی در اثنای وعظ شرح ظلم ملک اشرف
بنوعی تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس در گریه افتادند جانی بیگ
خان در عرض دو ماه ترتیب لشکر داده متوجه آذربایجان
گشت چون ملک اشرف از توجه او خبر یافت خواتین را با خزاین
بقلعهٔ النجق روانه کرد ایشان هنوز بقلعه نرسیده بودند که
لشکر جانی بیگ خان در رسیدند و ملک اشرف روسیاه را
در حدود خوی بدست آوردند و بفرمان خان شمشیری در
پهلویش چنان فرو بردند که ازان طرف بیرون آمد سر او را
به تبریز بردند و بر در مسجد مراغیان آویختند و قطارهای زر
سرخ و سفید و جواهر و اقمشه که بظلم اندوخته بود بدست
مردم جانی بیگ در امد و یکی از شعرا گفت **شعر** دیدی که چه
کرد اشرف خر ° او مظلمه برد و جانی بیگ زر ° واین صورت
در اوایل سنهٔ تسع و خمسین و سبعمایه بود بعد ازین چوپانیان
کسی بسلطنت نرسید جانی بیگ پادشاه باده هزار سوار به تبریز
آمد و در دولتخانهٔ آنجا نزول کرد و لشکر او در میان راهها
و رودخانها فرود آمدند و هیچکس را یارا نبود که در خانهٔ رعیت

نزول کند جانی بیگ خان یکشب در تبریز بود صباح خواجه علیشاه
نماز گذارد و ازانجا باوجان رفت دو نوبت لشکر او دران سال
بزراعات مردم عبور کردند ولی خوشهٔ غله نشکستند جانی بیگ
پسر خود بردی بیگ را با پنجاه هزار سوار در تبریز سلطنت داد و خود
بجانب دشت قبچاق مراجعت کرد بعد از چند وقت خبر مرض
جانی بیگ خان از دشت قبچاق رسید و استدعای حضور شاهزاده
بردی بیگ کرده بودند بنابرین شاهزاده عازم دشت قبچاق شد
و اخی جوق را در تبریز نیابت داد اخی جوق در قراباغ قشلاق
گرفت و در ظلم قدم بر قدم ملک اشرف نهاد سرانجام او در خلال
احوال سلطان اویس ایلکانی معلوم خواهد شد **فصل دوم**
در ذکر ایلکانیان از ایشان چهار تن سلطنت کرده اند و ایلکانیه از
اروغ چنگیزخان همیشه نوین و لشکرکش بودند از ایشان امیر
آق بوغا بن امیر ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب
امیر الامرایی داشت و در فتنهٔ بایدوخان بقتل آمد پسرش امیر
حسین در زمان سلطان ابوسعید در خراسان امیر الوس بود
و دختر ارغون خان را در نکاح داشت در محرم سنهٔ اثنی عشرین
و سبعمایه در گذشت **امیر شیخ حسن** نویان که شیخ حسن

بزرک ملقب است در آخر عهد سلطان ابوسعید ایالت دیار روم
بدو دادند و او تا انقراض ایام دولت سلطان ابوسعید بحکومت
آن مرز و بوم مشغول بود و بعد از اربا خان چون علی پادشاه
مستولی شده بود از روم باتفاق قوم جلایر بعزم رزم او در
حرکت آمد و در رابع عشر ذی الحجه سنه ست وثلثین وسبعمایه
با علی پادشاه جنک کرد و غالب آمد و دلشاد خاتون دختر امیر
دمشق بن امیر چوبان را که محبوبه سلطان ابوسعید بود در
نکاح آورد و خیال بغداد خاتون را که سلطان ابوسعید باکراه
ازو کرفته بود بوصال دلشاد خاتون بدل کرد و چون امیر شیخ
حسن چوبانی خروج کرد میان ایشان محاربات رفت در آخر
امیر شیخ حسن ایلکانی بعراق عرب رفت و قرب هفده سال
حکومت کرد و در سنه سبع وخمسین وسبعمایه در بغداد بجوار
رحمت حق تعالی انتقال فرمود و در نجف متبرک مدفون
شد امیر شیخ حسن اول محمد خان را بخانی برداشته بود و بعضی
اوقات بعد ازو طغاتمر را بخانی نامزد کرد و بعضی اوقات
جهان تمر را چنانچه کذشت در زمان حکومت او کوفه خراب شد
و مردم انجا متفرق شدند و از آن وقت تا این زمان همچنان

خرابست **امیر شیخ اویس** بن امیر شیخ حسن بعد از پدر
بر تخت نشست و خواجه سلمان در تهنیت جلوس او قصیده
کفته اولش اینست • مبشران سعادت برین بلند رواق • همی
کنند ندا در ممالک آفاق • که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب •
باتفاق خلایق بیاری خلاق • نشست خسرو روی زمین باستحقاق •
فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق • شهنشهی که برای نثار
مجلس اوست • پر از جواهر انجم سپهر را اطباق • خدایکان سلاطین
عهد شیخ اویس • پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق • سلطان
اویس در بهار سنه تسع وخمسین وسبعمایه از بغداد عزیمت
آذربایجان کرد و با اخی جوق که از جانب بردی بیک پسر جانی بیک
خان حاکم شده بود جنک کرد و مظفر شد اخی جوق فرار کرد
سلطان اویس قرار کرد به تبریز رفت و بر تخت نشست
و چهل و هفت امیر را از امرای ملک اشرف بیاساق رسانید
و ببغداد مراجعت فرمود در غیبت سلطان اخی جوق باز
به تبریز آمد و بحکومت نشست و در سنه ستین وسبعمایه
امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز بآذربایجان آمد و با اخی
جوق جنک کرد و او را بشکست و به تبریز آمد سلطان اویس از

از بغداد متوجه تبریز گشت چون محمد مظفر از توجه سلطان خبر یافت
بشیراز مراجعت نمود و سلطان بدار السلطنه آمد و اخی جوق را
بدست آورده بکشت و مدت هفده سال باستقلال سلطنت کرد و
در دوم جمادی الاول سنه ست وسبعین وسبعمایه وفات یافت
سلطان اویس پادشاهی لطیف طبع کریم بود خواجه سلمان
و شرف رامی و خواجه محمد عصار و عبید زاکانی از مداحان او
بودند و در مرثیه او خواجه سلمان گفته ای فلک آهسته رو
کاری نه چندان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را
فرو آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و برخاک یکسان کرده
آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت گل بصد خواریش
پنهان کرده نیست کار مختصر گر با حقیقت میروی قصد خون
و مال و عرض صد مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع
نگشته از دور تو آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده
سلطان حسین بن سلطان اویس بحکم وصیت بجای پدر
نشست و هشت سال پادشاهی کرد برادرش سلطان احمد
در یازدهم صفر سنه اربع وثمانین وسبعمایه بروخروج کرد و
او را در تبریز بکشت و در مشقیه تبریز مدفونست سلطان
احمد بن سلطان اویس بعد از برادر پادشاه شد سفاک و بی باک
بود و دولت متزلزل داشت او را با امرای خود مکررا محاربات واقع شد
در ابتدای سلطنت او از دشت قبچاق قریب صد هزار کس در زمستان
از راه دربند باذربایجان آمدند و هشت شبانروز در تبریز مردم را
غارت میکردند و می کشتند انچه درین واقعه بر مردم تبریز واقع شد
زبان قلم از ادای شرح آن عاجزست وا این صورت در سبع وثمانین وسبعمایه
روی نمود و در سنه ثمان وثمانین وسبعمایه که چهار سال از سلطنت او
گذشته بود پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان باذربایجان آمد
و مسخر کرد و سلطان احمد بعراق عرب قانع شد و هفت سال دیگر
پادشاه انجا بود باز در خمس وتسعین وسبعمایه امیر تیمور بقصد او
متوجه بغداد شد سلطان احمد بغداد را گذاشته بمصر رفت و عراق
بتصرف امیر تیمور در امد بعد از ان دوازده سال دیگر که امیر تیمور
در حیات بود سلطان احمد گاهی در مصر بود و گاهی در روم و بغداد
نیز آمد شد داشت و هرچند وقت فتنه می انگیخت و بعد از وفات
امیر تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب میسر شد و قریب
پنج سال دیگر حکومت کرد و باروی بغداد که بفرمان امیر تیمور
خراب ساخته بودند از نو عمارت کرد و این بارو که حالا بغداد دارد

آنست که او ساخته است و در ثلث عشر و ثمانمایه بعظمت هرچه تمامتر
به تبریز آمد و در شب غازان با قرا یوسف ترکمان جنک کرده منهزم
شد و در مراتب باغی پنهان کشت مردم قرا یوسف اورا آنجا بیرون
آوردند و در شب شنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره کشته کشت
و در مدرسه دمشقیه در پهلوی برادرش سلطان حسین مدفون شد
و دولت ایلکانیان بآخر رسید سلطان احمد صاحب فهم و استعداد
بود شعر میکفت در رمل و موسیقی خوب میدانست خواجه حافظ
شیرازی دو غزل در مدح او کفته مطلع یکی اینست • احمد الله
علی معدلة السلطانی • احمد شیخ اویس حسن الایلخانی • و مطلع
غزل دیکر آنکه • کلک مشکین تو روزی که زما یاد کند • ببرد اجر
دو صد بنده که آزاد کند • **فصل سیوم** در ذکر
امیر شیخ ابو اسحق اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله است **مقاله اول**
در ذکر امیر شیخ ابو اسحق و او پسر امیر محمود شاه اینجو است و اصل
امیر محمود شاه از فارس است و صاحب تاریخ کزیده آورده که امیر
محمود شاه از نسل خواجه عبدالله انصاریست و نسبش برینحو جب
محمود شاه بن محمد بن فضل الله الملقب بآن خواجه و کان ساکنا
بقریه سویقان من ضیاع قزوین و هو عبدالله بن اسعد بن

نصر بن محمد بن عبدالله الانصاری و او در زمان پادشاهان
مغول وکیل خاصه شریفه بود و از اینجهت اورا اینجو میکفتند
که آنچه خاصه آن سلاطین بوده آنرا اینجوی کفته اند او را در
شیراز املاک و رقبات بسیار بدید شد و اکثر مردم شیراز بدو
ارتباط تمام داشتند و حکام آنجا بی مشورت و صلاح
وکلای او دخل در مهمات نمیتوانستند کرد و کلوبان
شیراز حکم ملازمان او داشتند در زمان سلطان ابو سعید
خان مرتبه او بلند شد و امیر چوپان اورا تربیت کرد بعد
از سلطان ابو سعید خان چون ارپاخان بسلطنت نشست
بخیال غلطی که او میخواهد دیکری را از اولاد چنکیز خان
بسلطنت نشاند امیر محمود شاه را بقتل آورد از پسران
او امیر محمود شاه بروم رفت و امیر شیخ ابو اسحق با امیر علی
پادشاه که خال سلطان ابو سعید خان بود پیوست و چون
ارپاخان بقتل آمد بفارس رفت و بدارایی مملکت شیراز
قیام نمود و در سنه اربعین و سبعمایه که امیر شیخ حسن کوچک
بحکومت نشست ایالت فارس با میر پیر حسین چوپانی
تفویض فرمود و او بفارس آمده و اولاد امیر محمود شاه را

~~بوسیفت~~ صاحب اختیار یافت وزارت خودرا بامیر سلطان
که یکی از پسران امیر محمود شاه بود رجوع کرد و بعد از چند وقت
بملاحظه آنکه خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات در دست
وزیر است امیر سلطان را بقتل آورد بدین سبب شیرازیان
غوغا کردند و نزدیک بود که امیر پیر حسین درمیانه کشته شود
بهزار حیله فرار کرد و نزدیک بود که خودرا بامیر شیخ حسن
کوچک رسانید و لشکری برداشت و متوجه فارس شد و
کرمان بامیر مبارز الدین مظفر داد و اصفهان بامیر شیخ
ابواسحق اینجو شفقت کرد بنابر آنکه بخدمت او سبقت
کرده بود بعد ازین ملک اشرف که برادر کوچک امیر شیخ حسن
چوبانی بود بعراق آمد امیر شیخ ابواسحق بواسطه رنجشی که
از قبل برادرش امیر پیر حسین داشت حکومت فارس را
در نظر او جلوه داد و باتفاق متوجه شیراز شدند امیر
پیر حسین بی آنکه جنگی واقع شود فرار نمود امیر شیخ
ابواسحق رخصت یافته قبل از آنکه ملک اشرف بشیراز
آید بشیراز آمد و شهر را محکم کرد و ملک اشرف ظالم را
بشیراز نگذاشت درین اثنا خبر رسید که امیر شیخ

حسن

حسن کوچک بدست زوجه اش در تبریز بقتل آمد ملک
اشرف بآذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ ابواسحق در
شیراز بحکومت نشست بعد ازین برادرش مسعود شاه
در خدمت امیر یاغی باستی پسر امیر چوپان که از جانب امیر حسن
بزرگ بحکومت فارس آمده بود و بشیراز آمد امیر شیخ ابو
اسحق شیراز را بدو گذاشته بشبانگاه رفت و درین اثنا امیر
یاغی باستی امیر مسعود را بقتل آورد امیر شیخ ابواسحق
بسلطنت نشست و سکه و خطبه بنام خود تعیین فرمود
و اینصورت در سنه اربع و اربعین و سبعمایه روی نمود و
امیر شیخ ابواسحق مدت چهارده سال پادشاهی فارس کرد
بعد از آن در روز جمعه بیست یکم جمادی الاول سنه ثمان
و خمسین و سبعمایه در میدان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین
محمد مظفر بقتل رسید و شرح این واقعه بر سبیل اجمال
در بیان احوال مبارز الدین مظفر خواهد آمد خواجه حافظ
در تاریخ این واقعه گفته ه بروز کاف الف از جمادی الاول •
بسال ذال دو حا و نون علی الاطلاق • خدایگان سلاطین
مشرق و مغرب • سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال •

جمال دینی و دین شاه شیخ ابو اسحق • میان عرصهٔ میدان چو
دید تیغ عدو • نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق • امیر شیخ
ابو اسحق را در همین میدان سعادت که خود ساخته بود دفن
کردند مدت حکومت ایشان قبل از سلطنت ده سال و در ایام
سلطنت چهارده سال خواجه حافظ این غزل در واقعهٔ
امیر شیخ ابو اسحق گفته • یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود • الی آخره

مقالهٔ دوم در ذکر مظفریان و ایشان هفت تن اند مدت ملکشان
هفتاد و دو سال جد اعلای ایشان امیر غیاث الدین حاجی است
و او از سجاوند خواف خراسان بود و در زمانی که لشکر اسلام
بتسخیر ولایت خراسان آمده بود اجداد او از دیار عرب
بدانجانب آمدند و در آن وقت که لشکر تاتار بولایت
خراسان آمدند او بطرف یزد آمد مردی قوی هیکل
بالا بلند بود در یزد هر چند موزه جستند که بپای او
راست آید نیافتند عاقبت علیحده تراشیدند و شمشیرش
بسنگ یزد سه من و نیم بود و او سه پسر داشت • ابو بکر
و محمد • و منصور • از ابو بکر و محمد نسل نماند و منصور را

سه پسر بود امیر محمود و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند
نداشت و امیر محمد بیک یک پسر داشت امیر بدر الدین ابو بکر
نام که پدر شاه سلطان است و احوال شاه سلطان است خواهد
آمد و امیر مظفر هر چند از برادران کمتر بود اما آثار دولت
از جبین او لایح بود و بغایت پاک دامن و نیک اعتقاد
اتابک یوسفشاه بن علاء الدوله او را ترتیب فرموده
و سرحد میبد بدو داد و او مدتی در آن حدود دست
برد ها نمود و قطاع الطریق را که در آن حوالی استیلا یافته
بودند بر انداخت بعد از آن بخدمت ارغون خان پیوست
شکل و شمایل او پسند ارغون خان آمد و او را به یساولی
تعیین کرد و بعد از وفات ارغون خان کیخاتون در تربیت
او بیفزود و بعد از کیخاتون امیر مظفر در ربیع الاول سنهٔ
اربع و تسعین و ستمایه باردوی غازان خان آمد و امارت
هزاره و طبل و علم و کوس و پایزه بدو تفویض رفت
و مرتبه و جاه او بلند و رفیع گشت و در اواسط جمادی
الآخر سنهٔ سبعمایه امیر مبارز الدین محمد که اول پادشاهان
آل مظفر است در میبد از و متولد شد و بعد از غازان خان

در زمان الجایتو سلطان مرتبه و جاه امیر مظفر زیاده گشت
و در سیزدهم ذی قعده سنه ثلث عشر و سبعمایه در شبانکاره
بمبید نقل کرد ئو در مدرسه که خود بنا کرده بود مدفون
شد امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین محمد و یک
دختر که اورا ببرادر زاده خود امیر بدر الدین ابوبکر
داده بود و شاه سلطان از و متولد شده امیر مبارز
الدین محمد بن مظفر بود سیزده ساله بود که پدرش وفات
یافت مردی دین دار و شجاع بود و در تقویت دین اسلام
و تعظیم شرع و تربیت علما و رعایت رعایا جدی بلیغ
داشت در شوال سنه ثمان عشر و سبعمایه سلطان ابوسعید
بسعی خواجه غیاث الدین وزیر اورا تربیت فرمود و حکومت
خطه یزد بدو دادند واو در مدت چهار سال بیست و
یک جنگ با نکودریان کرد و ایشانرا استاصل کردانید
و شوکت و عظمت تمام یافت و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه
اورا پسری شد شاه شرف الدین مظفر نام کرد و در سنه
تسع و عشرین و سبعمایه دختر سلطان قطب الدین شاه جهان
بن سیورغتمش سلطانرا در نکاح آورد شاه شجاع و شاه
محمود و شاه سلطان از وی متولد شدند بعد از سلطان ابو
سعید چون دولت مغول ضعیف شد و در ایران از هر طرف
مردم در ملک طمع کردند امیر مبارز الدین محمد بنیاد اساس
سلطنت نهاد و روز بروز دولت او در ترقی بود و در
محرم سنه اثنی واربعین و سبعمایه کرمان مسخر کرد بعد از ان
میان او و امیر شیخ ابواسحق اینجو که در فارس بسلطنت نشسته
بود مکررا محاربات واقع شد شیخ ابواسحق از و بکریخت و
شیراز بتصرف امیر مبارز الدین محمد در امد و در آخر شیخ
ابواسحق در اصفهان بر دست شاه سلطان خواهر زاده
امیر مبارز الدین محمد گرفتار شد اورا بشیراز بردند و در
روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و سبعمایه
در میدان سعادت شیراز بکشتند و ملک فارس اورا صافی
شد و در اثنای این محاربات پسرش نیز لرستان مسخر کرد
و در استیصال اوغانی و جرمانی سعی بود تا ایشانرا مقهور
ساخت و فتح قلعه شبانکاره و نود و قلعه سره بند نیز
بگرفت و اصفهان نیز مسخر کرد و در آخر تا دولت با دوازده
هزار مرد قصد تسخیر آذربایجان کرد و با اخی جوق که در ان وقت

علم دولت برافراشته بود وبا سی هزار مرد از تبریز متوجه دفع
امیر مبارز الدین محمد شده در موضع میانه جنك كرد و
غالب آمد وبه تبریز رفت و در انجا روز جمعه خود خطبه
خواند وامامت كرد واز انجا بعد از دو ماه مظفر ومنصور
معاودت فرمود چنانچه كذشت شاه شرف الدین مظفر
كه بسمت شجاعت ودرایت متصف بود در جمادی الآخر
سنه اربع وخمسین وسبعمایه در ظاهر شیراز وفات یافت
بیست وهشت سال وچهار ماه زندكانی كرده بود نعش
اورا بمیبد نقل كردند و در مدرسه مظفریه مدفون كشت
وازو چهار پسر ماندند شاه یحیی وشاه منصور احوال
ایشان مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالی شاه حسین
وشاه علی بعد ازین امیر مبارز الدین محمد در امر معروف
ونهی منكر ورفع رسوم فسق وفجور بمثابه جد واجتهاد
میفرمود كه فرزندان او وظرفای شیراز ازوی بمحتسب
شیراز تعبیر میكردند چنانچه خواجه حافظ این غزل دران
وقت فرموده • دانی كه چنك وعود چه تقریر میكنند •
پنهان خورید باده كه تكفیر میكنند • تا آخر غزل وشاه شجاع

این رباعی دران ولا گفته رباعی در مجلس دهر ساز مستی
پستست • نی چنك بقانون ونه دف بر دستست • رندان
همه ترك می پرستی كردند • جز محتسب شهر كه بی می مستست •
اما در سیاست مفرط بود وبدست خود خون بسیار میكرد
كویند قریب هزار كس را كشته بود واز هر كس اندك رنجشی
میفرمود از فرزندان وخویش وبیكانه دشنام فحش بسیار
میداد وتهدید بكشتن یا میل در چشم كشیدن میكرد
ازین جهت مردم ازو متنفر ومحترز بودند چون چهل و
دو سال حكم كرد از انجمله بیست ودو سال در یزد وسیزده
سال در كرمان وپنج سال در ممالك فارس وعراق بعد
ازان در تاریخ سنه ستین وسبعمایه امیر مبارز الدین
محمد از آذربایجان بعراق معاودت فرموده بود در اصفهان
پسرانش شاه شجاع وشاه محمود وشاه سلطان كه خواهر
زاده وداماد او بود بنا بر خوفی كه ازو داشتند اتفاق
كردند ودر صباحی كه او در خانه تنها نشسته بود وقرآن میخواند
بر سر او رفتند واورا كرفتند ودر كنبدی محبوس كردند او
تا شب در انجا پسران را دشنام میداد بعد از غروب آفتاب

مجموع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه
پوشیده با شمشیرهای کشیده تا پای قلعهٔ تبرک بایستادند
و در تاریکی شب امیر محمد را بآن قلعه بردند و در شب جمعه
نوزدهم رمضان رمضان او را میل کشیدند و مباشر
این امر شنیع شاه سلطان بود یکی از فضلای فارس
درین واقعه گوید ٭ یکچند شکوه همتش پیل کشید ٭ یکچند
سپهر زهند تا نیل کشید ٭ پیمانهٔ دولتش چو شد مالامال ٭
هم روشنی چشم خودش میل کشید ٭ و خواجه حافظ این
قطعه در معنی فرمود ٭ دل منه بر دنیی و اسباب او
زانکه از وی کس وفاداری ندید ٭ الی آخره ٭ بعد از آن او را
بقلعهٔ سفید فارس فرستادند و بعد از مدتی بقلعهٔ بم
نقل کردند او در آنجا در اواخر ربیع الآخر سنهٔ خمس و ستین
و سبعمایه وفات یافت مدت عمرش شصت و پنج سال ٭
کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان ٭ بنرگس افسر زر داد و
چشم نابینا **جلال الدین** شاه شجاع چون پدرش مکحول
و محبوس گشت او بر جای پدر پادشاه شد برادر خود سلطان
احمد را بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و اصفهان ببرادر

دیگر شاه محمود داد و برادرزادهٔ خود شاه یحیی بن شاه
مظفر را در قلعهٔ قهندز حبس کرد و بعد از مدتی او را تربیت
نمود و یزد بدو داد بعد ازین شاه محمود و شاه یحیی با او
مخالفتها کردند اما شاه شجاع بعد از و باصفهان آمد و از
اطراف ملوک و حکام عراق از ری و ساوه و قم و کاشان
و جرباذقان و غیر ذلک بخدمتش رسیدند شاه شجاع از
اصفهان با دوازده هزار کس متوجه تبریز شدند و در صبح
جرم خواران سلطان حسین پسر سلطان ویس که پادشاه
آذربایجان بود با سی هزار سوار بشاه شجاع رسید و میان
ایشان جنگ واقع شد و شاه منصور بن سلطان مظفر
که برادرزادهٔ شاه شجاع بود و دست راست لشکر بدو
سپرده بود بر سپاه دشمنان حملهای مردانه کرد و غالب آمد
و شاه شجاع به تبریز رفت و بر تخت نشست و در آن
زمستان در تبریز بعیش و عشرت اشتغال نمود خواجه
سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسیده در مدح شاه
شجاع قصیده گفت که مطلعش اینست ٭ سخن بوصف
رخش چون زخاطرم سر زد ٭ ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد

شاه شجاع بغایت معتقد او شد و فرمود ما سلمان را زیاده از آنچه
شنیده بودیم یافتیم شاه شجاع در اثناء زمستان بفارس
مراجعت کرد و مدت بیست و شش سال در پادشاهی بماند
و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سنه ست و ثمانین
و سبعمایه بجوار رحمت ایزدی انتقال فرمود و حیف از شاه شجاع
تاریخ وفات اوست مدت عمر پنجاه و سه سال و دو ماه شاه
شجاع بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و زیور ادب
و حلیه تواضع و کمال مکرمت و فرط وجود و شیمه شجاعت متصف
بود در نه سالگی حفظ کلام الله مجید کرده بود بعد از آن
بکسب دیگر فضایل و کمالات کوشید و بر قاضی عضد که صاحب
کتاب مواقف است تلمذ کرده و در علم دانش بمرتبه رسیده بود
که علماء کبار چون بمجلس همایونش راه می یافتند از لطایف
خاطر عاطرش مستفید و بهره مند می گشتند قوه حافظه اش
بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد میکرد
اشعار عربی و فارسی خوب بسیار دارد این رباعی از آنجمله است
جان در طلب وصل تو شیدائی شد • دل در خم گیسوی تو سودائی شد •
اندر طلب وصال تو گرد جهان • بیچاره دلم بگشت و هرجائی شد •

و این رباعی مشهور نیز از وست • افعال بدم ز خلق پنهان میکن
دشوار جهان بر دلم آسان میکن • امروز خوشم بدار و فردا با من •
آن کز کرم تو می سزد آن میکن • ولادت شاه شجاع در صبح
چهارشنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه
بوده قطب الدین شاه محمود ابن مبارز الدین محمد بعد از آنکه
پدرش محبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت
ورزید و سلطنت بنام خود کرد شاه شجاع بعزم رزم او باصفهان
آمد و شاه محمود متحصن بشهر شد درین فتنه شاه سلطان
که از جانب شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد و بفرموده
شاه محمود میل در چشمش کشیدند و نور دیدگانش باطل
ساختند و شاه شجاع بصلح بجانب شیراز مراجعت فرمود پس
از آن شاه محمود با سلطان ویس وصلت فرمود و دختر او را
در نکاح آورد سلطان ویس آن دختر را با تجمل و آیین تمام
باصفهان فرستاد و خواجه سلمان در تهنیت این قصیده
گفت اولش اینست ۴ آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه
سور • که از آن سور شد اطراف ممالک معمور • الی آخره شاه
محمود یکنوبت بمدد لشکر سلطان ویس بر شیراز مستولی شد

خواجه سلمان در بعضی از قصاید خود که بمدح سلطان اویس گفته
اشارت بدین فتح کرده و بسلطان اویس نسبت داده بیت
همای چتر همایون پادشاه اویس • بسیط روی زمین را بزیر
سایه گرفت • حدود مملکت فارس تا در هرموز بسال خمس
وستین وسبعمایه گرفت گویند خواجه سلمان این دو بیت را
در خواب گفته • شاه محمود قریب شانزده سال حکومت کرد
در نهم شوال سنه ست وسبعین وسبعمایه در اصفهان
بجوار رحمت حق پیوست وبشاه شجاع این رباعی گفت رباعی
محمود برادرم شه شیر کمین • میکرد خصومت ز پی تاج و
نگین • کردیم دو بخش تا براساید خلق • او زیر زمین گرفت
وما روی زمین • ولادت قطب الدین شاه محمود در جمادی الاول
سنه سبع وثلثین وسبعمایه بوده عمرش سی ونه سال و پنج
ماه سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بعد از پدر بجای
او نشست میان او و پسر عمش شاه یحیی و عمش سلطان
ابو یزید مخالفات ومنازعات دست داد و چون در شهور
سنه تسع وثمانین وسبعمایه امیر تیمور گورکان بعراق عجم
آمد و در اصفهان قتل عام کرد و از انجا متوجه شیراز شد

جمهور آل مظفر بخدمتش پیوستند مگر شاه منصور بن مظفر
که در شوشتر بود و چون سلطان زین العابدین توهم کرد و با امرای
خود متوجه شوشتر شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت
شاه منصور اورا بضیافت طلب کرد و چون بمجلس حاضر آمد
شاه منصور اورا با جمیع امرا بگرفت ومقید ساخت درین
اثنا خبر بشاه منصور رسید که امیر تیمور شیراز را بشاه
یحیی ارزانی داشتند و خود بجانب ماوراء النهر مراجعت
کرده شاه منصور متوجه فارس گشت و چون یحیی را قوت
مقاومت نبود فرار کرده بیزد رفت شاه منصور در فارس
بر تخت سلطنت نشست بعد ازین طایفه از نوکران سلطان
زین العابدین اورا از حبس خلاص دادند وباصفهان بردند
واو در عراق استقرار پیدا کرده در اصفهان متمکن شد
وباتفاق سلطان احمد حاکم کرمان بجنگ شاه منصور رفتند
ومغلوب شدند وسلطان احمد بکرمان رفت وسلطان
زین العابدین بعزم دیار خراسان بری آمد موسی جوکار که از جانب
امیر تیمور والی مملکت شده بود اورا در انجا گرفته نزد شاه
منصور فرستاد شاه منصور چشم اورا میل کشید وبقلعه

سفید محبوس ساخت بعد از آن چون پادشاه صاحب قران
امیر تیمور کورکان بار دوم بفارس آمد او را از آن قلعه بیرون
آورد بعضی گفته اند او را بما وراء النهر فرستاد و در آنجا
وفات یافت **شاه منصور** بن مظفر بن محمد در سنه
تسعین وسبعمایه بشیراز آمد وچنانچه مذکور شد
بپادشاهی رسید بغایت شجاع و دلاور بود مدت پنج
سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان تعلق
بدو داشت وچون در سنه خمس وتسعین وسبعمایه پادشاه
جهانگیر امیر تیمور بحدود شیراز رسید شاه منصور با پنج
هزار یا دو سوار ناموس دار هر یکی را از اقلیمی گزیده جمع کرده
بود در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکوره با لشکر
امیر تیمور مصاف داد وچون شعله آتش بر قلب سی هزار
سوار ترک پرخاش جوی کشورگشای حمله کرد و مجموع
فتونات خصم را برهم زد و از قفای لشکر گردیده بایستاد
امیر تیمور فرموده تا عساکر بیکبار حمله کنند شاه منصور
مانند بلای ناگهان باز خود را بر قلب گاه زده بی توقف
برسید و دو نوبت شمشیر بخود امیر تیمور رسانید عادل

اختاجی دران حال سپری بر سر امیر تیمور بداشت تا او را از آسیب
ضرب شاه منصور نگاه داشت شاه منصور امیر تیمور را نشناخت
و بطرفی دیگر شتافت و کارزاری کرد که اگر رستم و اسفندیار
زنده بودندی دست آن شهریار بوسه دادندی اما چون دولتش
بآخر رسیده بود او را تیری بر گردن و تیری بر شانه زدند و
زخم شمشیری بر رخسارش رسیده شکست یافت و روی بشهر
نهاد یکی از ملازمان شاه رخ میرزا در راه باو رسید و او را
از اسب فرود آورده سرش برداشت و آتش آل مظفر فرو مرد
و مملکت ایشان در تحت تصرف امیر تیمور درآمد **سلطان
عماد الدین احمد** بن امیر مبارز الدین محمد بفرمان شاه
شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع سلطنت آنجا با
ستقلال کرد و در دو نوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو بار
بخدمتش پیوست و ایلی نمود بار دوم در پنجم رجب سنه خمس
وتسعین وسبعمایه در موضع قومشه اصفهان که فرمان امیر
تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته بود کشته شد **شاه یحیی**
بن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد بحکم شاه شجاع حاکم یزد شد
و در آنجا سلطنت بنام خود کرد پادشاهی دلیر مستعد مردانه

وحاکمی چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر
وحیله وتزویر نهاده دایما فتنه می انگیخت وبا اقوام پیوسته
منازعت ومخالفت میکرد در نوبت اول که امیر تیمور بفارس
آمد سلطنت شیراز بدو داد ودر آخر او نیز در قومشه
اصفهان بحکم امیر تیمور بقتل رسید ودولت مظفریان بسر
آمد ولادت شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام
سنه اربع واربعین وسبعمایه بوده آل مظفر هرچند بصفات
حمیده وشجاعت ودلاوری اتصاف داشتند اما پیوسته
بایکدیگر درمقام مخاصمت ومنازعت بودند وملکت ایشان
وسعتی نداشت وحکم ایشان بر فارس وکرمان وبعضی از
عراق خوزستان بیش روان نبود ومیل درچشم کشیدن
ونور دیده یکدیگر را باطل کردن درمیان ایشان شایع بود
شاه شجاع باآن فهم ودانش چنانچه سابقا مذکور شد
چشم پدر را کور کرد وبعضی گویند قصد خون پدرهم کرد
وپسری داشت سلطان شبلی نام بود اورا نیز میل درچشم
کشید بیت این جهان بر مثال مرداریست • کرکسان
اندرو هزار هزار • این مر انرا همی زند مخلب • وآن مر انرا همی زند

منقار • آخر الامر بر پرند همه • وزهمه بازماند این مردار •
فصل چهارم دربیان احوال ملوک کرت هشت
تن مدت حکومتشان صد وسی سال اول ایشان ملک
شمس الدین بن ابی بکر کرت است واو دخترزادهٔ ملک
رکن الدین است واو از فرزندان امیر عز الدین عمر مرغنی است
وامیر عز الدین از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد غوری است
ووزیر ونایب سلطان بوده درکل امور وبغایت فاضل
وخیر بود ومساجد ومدارس وخوانق ورباطات ساخته
وارباب فضل ودانش ازو مرفه ومحظوظ می بودند و
بعضی برانند که نسب ملوک کرت بسلطان سنجر بن
ملکشاه میرسد ومولانای فاضل صدر الشریعهٔ بخاری
که از مشاهیر علماست وفاتش درسنه سبع واربعین
وسبعمایه بوده در وصف ملک عز الدین حسین کرت
گوید شعر اَبُو الْفَتْحِ سُلْطَانَ السَّلَاطِينَ كُلِّهِمْ • بِهِ نَالَ
فَخْرًا آلُ كُرْتَ ابْنَ سَنْجَرَ • ودیگر شاعر صبر قاضی فوشنج •
درمدح بعضی از ایشان گفته • قاعدهٔ دودهٔ سنجر تویی •
واسطهٔ ملک سکندر تویی • چون عز الدین عمر در زمان

حکومت سلطان غیاث الدین محمد غوری گشت والی دار السلطنهٔ
هرات شد حکومت قلعهٔ خنسار و بعضی از بلاد غور بملک
رکن الدین که جدّ مادری ملک شمس الدین است تفویض کرد
و ملک شمس الدین بعقل و دانش و شجاعت و سخاوت
و مکارم اخلاق و آداب از ابنای زمان ممتاز بود و ملک
رکن الدین با وجود فطنت و ذکا در تنظیم امور ملک با او
مشورت میکرد و در زمانی که چنگیزخان بر ممالک خراسان
استیلا یافت ملک رکن الدین ایلی نمود و با ایلچیان چنگیزخان
و لشکر مغول معاش پسندیده کرد از دیوان چنگیزخان
حکومت و ایالت ولایت غور بدو شفقت کردند و یرلیغ
باسم او نوشتند بعد ازین کار ملک رکن الدین قوت
گرفت و در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام یافت
و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین
در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ستمایه در گذشت ملک
شمس الدین بر جای او نشست و بعد از مدتی باردوی
منکوقاآن رفت و در بعض حروب مردیها نمود و منظور
نظر منکوقاآن گشت امارت هراة و غور و کورجستان

و اسفزار و فراه و سیستان با توابع و لواحق بملک شمس الدین
تفویض کرد و او با یرلیغ و تشریف بخراسان آمد و بر کارهای
عظیم اقدام نمود و ملک سیف الدین حاکم غرجستان
و ملک نصرة الدین حاکم سیستان چون با او مخالفت کردند
بقتل آورد و در زمان هولاکوخان و اوایل سلطنت
ابقاخان همچنان بحکومت هراة و توابع اشتغال نمود و در
شهور سنهٔ سبع و ستین و ستمایه شهزاده براق خان از
ماوراء النهر بعزم ایران لشکر کشید و بخراسان آمد ملک
شمس الدین بخدمت او پیوست و بعد از یکهفته رخصت
انصراف یافته بجانب قلعهٔ خنسار غور رفت و چون
ابقاخان با براق خان جنگ کرد و غالب شد و براق بماوراء
النهر گریخت بعد از مدتی ملک شمس الدین از جانب خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان استمالت یافته باردوی
ابقاخان آمد و چون ابقاخان ازو رنجیده بود دیگر رخصت
انصراف نیافت و در سنهٔ ست و سبعین و ستمایه در تبریز
وفات کرد مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ وفات او گفته
بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان   قضا زنصحه

دوران چو بکریت بفال بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
برآمد آیت والشمس کورت در حال ملک رکن الدین بن
ملک شمس الدین در شهور سنه سبع و سبعین و ستمایه باشارت
ابقاخان حکومت عراق بدو تعلق گرفت و ابقاخان فرمود که
با او بلقب پدرش خطاب کنند بنا برین او را ملک شمس الدین
کهین گفتند و او در عدل و احسان کوشید ملکی رعیت پرور
و دادگستر بود در شهور سنه تسع و سبعین و ستمایه بطرف
غور رفت و در قلعه خیسار چندگاه اقامت کرد و در شهور
سنه ثمانین و ستمایه فتح قندهار کرد و چون خبر وفات ابقاخان
درین سال بدو رسید بنا بر مصلحت پسر خود ملک علاء الدین را
در هراة به نیابت بگذاشت و خود بقلعه خیسار رفت و مقیم
شد از دیوان ارغون خان مکررا بطلب او فرستادند اطاعت
نکرد و در قلعه مذکوره مدت بیست و چهار سال پای در
دامن عافیت و فراغت کشیده و دیگر بدرگاه هیچ پادشاهی
نرفت و تردد نکرد تا وفات یافت مولانا حکیم الدین غوری
در تاریخ وفات او گفته قطعه روز پنجشنبه از صفر ده و دو •
سال هجرت رسیده هفتصد و پنج • شمس دین کرت خسرو آفاق •

شد بفردوس ازین سرای پنج ملک فخر الدین بن ملک
شمس الدین کهین بفضیلت و شجاعت و پهلوانی موصوف بود
و در انشا و اختراع نظم و نثر از ابنای ملوک ممتاز پدرش
ملک شمس الدین را با او عاطفت و محبت بسیار داشت اما بواسطه
اندک ترک ادبی مدت هفت سال بحکم پدر محبوس بود تا در شهور
سنه ثلث و تسعین و ستمایه بند خود بشکست و نگاه بانان را
بکشت و بقلعه بالا متحصن شد و هر چند پدرش او را بعنایت
نوید داد اعتماد نکرد و از بالا بزیر نیامد تا از جانب غازان خان
امیر نوروز که والی خراسان بود ایلچی نزد ملک شمس الدین فرستاد
و در باب ملک فخر الدین شفاعت کرد ملک فخر الدین بعهد و
پیمان از قلعه بیرون آمد و چون ملک شمس الدین سوگند خورده
بود که روی او نه بیند پسر منظور پدر نگشت برادران و اقربا را
وداع کرد و بخدمت امیر نوروز حکومت هراة و طبل و علم
و سراپرده تفویض کرده ده هزار دینار انعام فرمودند ملک
فخر الدین بهراة آمد و بحکومت مشغول گشت و شوکت و حشمت
او بدرجه اعلی رسید و در مقابله نیکی با امیر نوروز بدی کرد
و در وقتی که غازان خان بر امیر نوروز غضب کرده بود و آ

قتلغشاه نوین را بقصد او بخراسان فرستاده وامیر نوروز از
بیم سطوت غازان خان پناه بملك فخر الدین آورده وملك اورا
بامیر قتلغشاه سپرد تا امیر قتلغشاه اورا در ماه ذی الحجه
سنه ست وتسعین وستمایه در ظاهر شهر هراة بقتل رسانید
وهمچنین در بعضی امور اطاعت غازان خان نکرد غازان خان
برادر خود سلطان محمد خدابنده را با لشکر بسیار بر سر او فرستاد
ملك فخر الدین بحصار شهر هراة متحصن شد وبین الفریقین
محاربات بسیار رفت در آخر بصلح از هم جدا شدند وسلطان
محمد این کینه در دل داشت تا در زمان سلطنت خود در سنه
ست وسبعمایه امیر دانشمند بهادر را با لشکر بسیار بهراة
فرستاد بعد از کوشش بسیار محمد سام که از ملازمان ملك
فخر الدین بود امیر دانشمند بهادر را بطریق صلح بشهر برد
وبا او غدر کرد واورا بکشت وفتنه عظیم پدید آمد وخلق
بسیار در سر این فتنه رفتند ودران تاریخ گفته اند قطعه

بسال هفتصد وشش دو صفر بشهر هراة • بحکم لم یزل کرده کار
بی مانند • نه دست برد قضا از کف محمد سام • چشید جام
شهادت امیر دانشمند • امیر یساول را سلطان محمد خدابنده

بهراة

بهراة فرستاد واو محمد سام را بدست آورده بکشت وبالجمله چون ایام
حکومت ملك فخر الدین مدت ده سال بگذشت خبر موت پدرش
در قلعه خیسار بدو رسید ملك در مسجد جامع هراة عزای پدر
بداشت وختمات کرد وبرسم سلاطین آش داد وبعد از پدر
قریب بدو سال در اثنای فتنه امیر دانشمند بهادر در شهور
سنه ست وسبعمایه در قلعه اشکلچه وفات یافت قلعه اختیار
الدین متصل بدیوار شهر هراة او ساخته است وبازار ملك
در هراة منسوب بدوست ملك غیاث الدین بن شمس
الدین کهین بعد از برادر بحکم الجایتو سلطان در شهور سنه
ست وسبعمایه حکومت هراة بدو تعلق گرفت وگماشتگان
خویش را باسفزار وفراه وغور وغرجستان تا حد آمویه
وسند فرستاد وخطه هراة را معمور وآبادان گردانید ودر ترویج
شریعت غرا کوشید وبقاع خیر ساخت وبجهت علما و
فضلا ادرارات تعیین کرد واوقات شریف مصروف عبادت
وطاعت گردانید وچون چهارده سال از مدت حکومت او
بگذشت در سنه احدی وعشرین وسبعمایه پسر خود ملك شمس
الدین را در هراة به نیابت خود بگذاشت وخود عزیمت حج

کرد و با دویست مرد سپاهی روی به بیت الله نهاد و بزیارت
حرمین شریفین زادهما الله تکریما و تعظیما و تشریفا مشرف
گشت و در وقت مراجعت از سلطان ابوسعید خان و امیر
چوبان نوازشها یافت و بهراة آمد بعد ازین هشت سال
دیگر حکومت کرد و چون امیر چوبان از سلطان ابوسعید خان
گریخته در محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه پناه بدو برد
و بهراة آمد ملك غیاث الدین با امیر چوبان همان کرد که
برادرش ملك فخر الدین با امیر نوروز کرده بود و امیر چوبان را
با پسرش جلوخان بحکم ابوسعید بکشت و دست او را بریده
نزد سلطان ابوسعید نشانه فرستاد ملك غیاث الدین در
سنه تسع و عشرین و سبعمایه وفات کرد و از و چهار پسر ماند
ملك شمس الدین ملك حافظ ملك حسین ملك باقر
و احوال هر خواهد آمد انشاء الله تعالی **ملك شمس الدین**
بن ملك غیاث الدین بحکم ولایت عهد قایم مقام پدر شد
مدت بغایت خوش محاوره و مردانه و دلیر و فرزانه بود اما
روزگارش استدادی نداشت و نیافت و بر شرب خمر شرهی
تمام داشت مدت حکومتش ده ماه بود درین مدت ده روز

هشیار

هشیار نبود لفظ خلد ملکه تاریخ جلوس او بود و وفاتش در سنه
ثلثین و سبعمایه **ملك حافظ** بن ملك غیاث الدین بعد
از برادر در هراة بر سریر حکومت نشست جوانی خوب منظر
بود و خط نیکو می نوشت اما او را در اوامر و نواهی اختیاری
نبود و غوریان بر و تحکمات میکردند تا در شهور سنه اثنی
و ثلثین و سبعمایه او را در ممر حصار اختیار الدین بقتل آوردند
ملك معز الدین حسین بن ملك غیاث الدین بعد از قتل برادر
بحکومت هراة معین گشت بحسن تدبیر از جمیع ملوک
کرت ممتاز بود غوریان را که از حیطهٔ اطاعت بیرون رفته
بودند مطیع ساخت و در ترویج شریعت غرا و تربیت علما
و فضلا جد تمام و سعی مالا کلام نمود جناب سلطان المحققین
و برهان المدققین مولانا سعد الدین تفتازانی علیه الرحمه
کتاب مطول بنام او نوشته چون بعد از سلطان ابوسعید
خان در تخت ایران پادشاهی ذو شوکت استقلال نیافت
ملك حسین را قوت و مکنت تمام حاصل شد اسباب سلطنت
مهیا ساخته خطبه بنام خویش خواند و حشمت و رفعت او
زیاده گشت و اشراف و اعیان اطراف در دار الامارهٔ هراة

در ظل عنایت او درآمدند در سیزدهم صفر سنه ثلث واربعین
وسبعمایه امیر وجیه الدین مسعود سربدار باتفاق شیخ
حسن جوری بالشکر آراسته بسی هزار کس از سبزوار بقصد
ملك حسین بزاوه آمد ملك حسین در انجا با ایشان جنک
کرد و مظفر شد وبسیاری ازان لشکر از پای درامد وغنیمة
بسیار کرفت وشیخ حسن جوری درین جنک کشته شد
وشرح این واقعه در احوال خواجه وجیه الدین مسعود نیز
خواهد آمد انشاء الله تعالی یکی از فضلا دران واقعه کوید

قطعه
کو خسرو کرت برد لیران نزدی — وز تیغ یلی کردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر — یک ترک دکر خیمه بایران نزدی

بعد ازین امرای ازلات واپردی از جانب
اندخود وشبرغان بالشکر بسیار بجنك ملك حسین بباد
غیس آمدند ودر محاربه با ملك مغلوب کشتند ملك فرمود
تا از سرهای کشتکان دو منار در خیابان از دو طرف کوچه
باغ ساختند چون این خبر بامیر قزقن کروالی جمیع ماوراء
النهر بود رسید باسی هزار سوار بجانب هراة حرکت کرد
ملك بشهر متحصن شد وامیر قزقن اورا مدتی درحصا

کرفت

کرفت ومیان ایشان محاربات واقع شد وباصلاح اکابر و
اشراف شهر فتنه بصلح انجامید بشرط انکه ملك درسال
آینده بخدمت امیر قزقن بماوراء النهر رود وامیر قزقن
معاودت فرمود واین وقایع در شهور سنه اثنی وخمسین
وسبعمایه که صورت حرفی آن ذنب باشد اتفاق افتاد بعد ازین
کار ملك حسین رو بتراجع نهاد وغوریان برادرش ملك
باقر را بجای او نصب کردند واو بقلعه اسکلجه که اجداد او در
جنوبی هراة ساخته بودند ودران وقت معمور بود تحصن
نمود ودر سنه ثلث وخمسین وسبعمایه بجانب ماوراء النهر
در شکارکاه بخدمت امیر قزقن مشرف شد امیر قزقن اورا
در آغوش کرفته اعزاز واکرام بسیار فرمود وکفت دشمنی
تو مردانه بود ودوستی تو هم مردانه است اما امرای الوس
جغتای با ملك بد بودند بر قصد قتل او اتفاق کردند امیر
قزقن ملك را از اندیشه امرا خبر داده اورا درشب بطرف
خراسان کسیل کرد ملك بعد از قطع منازل بی دهشت
بهراة آمد وملك باقر را کرفته محبوس کرد وباسر مملکت
وسلطنت رفت وسیزده سال دیکر پادشاهی کرد ودر سیوم

ماه ذی قعده سنهٔ احدی وسبعین وسبعمایه در گذشت
در تاریخ وفات او گفته اند • تاریخ وفات شاه اسلام پناه •
سلطان جهان معز دین ظل اله • چون بر خوانی ز ثالث
ذی القعده • معلوم شود نطیب الله ثراه • مدت حکومت
ملک حسین سی و نه سال بود **ملک غیاث الدین** بن ملک
معز الدین بعد از فوت پدر بر سریر حکومت نشست
میان او و خواجه علی موید سربدار منازعات واقع شد
و نیشابور از دست سربداران بیرون آورد بعد ازین
پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان که بعد از فوت
امیر قزقن بدوازده سال والی ماوراء النهر شده بود
ملک غیاث الدین را بماوراء النهر بقوریلتای طلب کرد
ملک غیاث الدین اطاعت نکرد امیر تیمور از ماوراء النهر
بقصد تسخیر خراسان بحدود هراة نزول فرمود و در محرم
سنهٔ ثلث وثمانین وسبعمایه هراة را بعد از قتال و
جدال بگرفت و ملک غیاث الدین را با پسرش پیر محمد
و متعلقان بماوراء النهر فرستاد و در سنهٔ اربع و
ثمانین وسبعمایه ملک غیاث الدین را بفرمان امیر تیمور

باپسرش

با پسرش و برادرش ملک محمد بقتل رسانیدند و دولت
ملوک کرت بپایان رسید و ملک ایشان با میر تیمور انتقال
یافت **فصل پنجم** در ذکر سربداران دوازده
تن مدت حکومتشان سی و پنج سال اول ایشان **خواجه
عبد الرزاق** پسر خواجه فضل الله باشتینی است و
باشتین دهی است از دیههای بیهق خواجه فضل الله
مرد محتشم و خواجه بزرگ بود و املاک و اسباب بسیار
داشت پسرش خواجه عبد الرزاق مرد مردانه و شجاع و تمام
قد و نیکو صورت بوده و در زمان سلطان ابو سعید خان
ملازم درگاه پادشاه بود او را جهت تحصیل اموال بکرمان
فرستادند چون وجوه تحصیل وصول یافت خواجه عبد الرزاق
بعیش و عشرت مشغول شد و باندک فرصتی وجوه را
تلف کرد بعد از آن مضطرب و متردد روی بوطن نهاد
تا املاک پدر را فروخته تنخواه مال دیوان نماید در راه
خبر فوت سلطان ابو سعید بدو رسید خرم و شادمان
شد و بدیه باشتین درآمد و اقربا را دریافت اقربای
او گله کردند که خواهرزادهٔ خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان

در ین دیه جور و بیداد میکنند و ازما شراب و شاهد میطلبد
خواجه عبد الرزاق گفت دنیا بهم برآمده و چنین وقتی
حکومت روستا بچه را قبول باید کرد و در شب پیر خواهر
زاده خواجه علاء الدین محمد رفتند و او را بقتل آوردند
و دو زانه دیگر علی الصباح در بیرون دیه پاشتین
داری زدند و دستارها بران آویختند و خود را سربداد
نام کردند و هفتصد کس با خواجه عبد الرزاق عهد
و بیعت کردند چون خبر بخواجه علاء الدین محمد رسید
جمعی را بدفع ایشان فرستاد و خواجه عبد الرزاق در ظاهر
معنیث با ایشان حرب کرد و غالب آمد و باتفاق برادرش
خواجه وجیه الدین مسعود از عقب لشکر شکسته بر سر
خواجه علاء الدین محمد آگاه شد با سیصد مرد بجانب
استراباد رفت سربداران در عقب او روانه شدند و
در قریه والاباد از حدود کهسار و کبود جامه خواجه را
گرفتند و بشهادت رسانیدند و این واقعه در سنه سبع
و ثلثین و سبعمایه بود بعد از ان اموال و اسباب خواجه
علاء الدین را غارت کردند و عزیمت تسخیر سبزوار کردند

و شهر را فتح نمودند و خواجه عبد الرزاق خطبه بنام خود خواند
و سکه بنام خود زد چون مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد در
ماه ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بر دست برادرش وجیه
الدین مسعود کشته شد **خواجه وجیه الدین مسعود** بن فضل
الله باشتینی بعد از برادر بحکومت نشست مردی نیکو اخلاق
و شجاع و صاحب دولت بود مرتبه او در ذروه اعلی یافت وسعت
ملک او از جام تا دامغان و از خبوشان تا ترشیز بود و صاحب
قران سربداراوست هفتصد غلام ترک داشت و دوازده هزار
از لشکر سوار را علوفه دادی و بادوازده هزار سر در در یکروز
هفتاد هزار را از لشکر جونی قربانی به دفعه بشکست و در
لب آب اترک با طغا تیمرخان که در استراباد بسلطنت نشسته
بود مصاف داد و برو غالب شد و او مرید شیخ حسن جوریست
و او مرید شیخ خلیفه مازندرانی است که در سبزوار مقتول و
مدفون شده خواجه وجیه الدین مسعود در سیزدهم صفر سنه
ثلث و اربعین و سبعمایه باتفاق شیخ حسن جوری بجنگ
ملک معز الدین حسین کرت رفت و شکست خورد و شخصی
از لشکر سربدار شمشیری بر پهلوی شیخ حسن فرستاد که از آن

طرف بیرون رفت مردم نسبت قتلش بخواجه وجیه الدین
مسعود کردند بعد ازین ولایت فیروزه و رستمدار مسخر کرد
و بوقت مراجعت از انجا در اواخر ربیع الاول سنه خمس و
اربعین و سبعمایه ملک رستمدار و لشکر سیاه پوش او را با بسیاری
از لشکرش بکشتند مدت حکومت او شش سال و چهار
ماه جماعتی دیگر از سربداران بعد ازو حکومت کردند اکثر نواب
و نوکران او بوده اند **اقا محمد ایتمور** بعد از خواجه وجیه الدین
مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد و در سنه سبع و
اربعین و سبعمایه بر دست خواجه علی شمس الدین سربدار کشته
شد **کلو اسفندیار** بعد از اقا محمد آیتمور بحکومت نشست
مردی رذل و دون بود چون یکسال و یکماه حکومت کرد لشکر
سربدار باستصواب خواجه علی شمس الدین برو خروج کردند
و در چهاردهم جمیدی الاخر سنه تسع و اربعین و سبعمایه او را
بقتل آوردند **خواجه شمس الدین** بن فضل الله برادر خواجه
وجیه الدین مسعود است بعد از کلو اسفندیار مردم سربدار
خواستند که خواجه لطف الله بن خواجه علی شمس الدین مصلحت
ندید که او طفلست و راه و رسم سلطنت نداند خواجه شمس الدین را

که عم او بود بنیابت او بکار حکومت نصب کردند و او هفت
ماه بعاریت کرد بعد از ان خود را خلع کرد و کفت من بدین
کار شایسته نیستم و چهار خروار ابریشم از خزانه بر کرفت و از
غوغای سلطنت جان بسلامت بیرون برد مملکت را بخواجه
علی شمس الدین سپرد و کان ذلک فی ذی الحجه سنه تسع و اربعین
و سبعمایه **خواجه علی شمس الدین** حشمی دانا و مردانه
بود کار سربداران را مروج داشت با طغا تمر خان صلح کرد بران
جمله که ولایات که بتصرف خواجه مسعود بود بتصرف او باشد
همچنین هزار مرد را مرسوم داد و رعیت را مرفه الحال ساخت
و بکفایت زندکانی کرد با محترفه سبزوار شریک بود و مرسوم
مردم برات نوشتی و در مجلس خود نقد شمردی و در
تمشیت مهمات مردم و مملکت عدیل و نظیر نداشت و
ابواب فساد در سبزوار مسدود داشت در زمان او
هیچکس را یارای آن نبود که نام بنک و شراب بر زبان کذراند
پانصد فاحشه را زنده در چاه انداخت و سیاست او بمرتبه
بود که هر کس از ارباب و لشکری را که طلب کردی وصیت
نامه نوشتندی انکاه نزد او رفتندی و کناه کار را در میان

هزار کس بشناختی مرد تخش کو و بدزبان بود اکابر از و نفور شدند
حیدر قصاب در قلعه سبزوار او را در شهور سنه ثلث و
خمسین و سبعمایه بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال
و نه ماه بود عمرش پنجاه سال **امیر خواجه یحیی** بن حیدر کرابی
کراب از دیههای بیهق است و خواجه یحیی از مقربان خواجه
مسعود است مرد بزرگ زاده است نماز گذار و اهل تلاوت کلام الله
بود اما قتال و بی باک بود و گاه گاه خشکی دماغ و جنون او
عارض شدی بعد از خواجه علی شمس الدین بر مسند حکومت
قرار یافت و سپهسالاری بحیدر قصاب داد و در ولایت
سربدار بیفزود و طوس از تصرف مردم جونی قربانی
بیرون آورد و در اول سلطنت با طغا تمر خان صلح کرد
و در ثانی الحال در سلطان دوین استراباد قصد طغا تمر خان
کرد و در روز طوی بزرگ طغا تمر خان را شهید ساخت
و در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایه بر دست مقربان خود
بسعی برادر زن او علاء الدوله بقتل رسید مدت حکومتش
چهار سال و هشت ماه **خواجه ظهیر** کرابی برادر خواجه
یحیی است بعد از خواجه یحیی پهلوان حیدر قصاب اکابر

سربدار او را بر مسند حکومت نشاندند مرد فقیر مشرب کم آزار
بود و بر لعب نرد و شطرنج مولع در زمان او سربداران
تنزل یافتند مدت یکسال حکومت کرد بعد از آن خود را
از حکومت عزل کرد و اموال و اسباب خود را از قلعه سفید
سبزوار بقریه کراب نقل نمود و این صورت در سیزدهم رجب
سنه ستین و سبعمایه بود **پهلوان حیدر قصاب** از دیر حشم است
در روزگار خواجه علی شمس الدین تربیت یافت مرد پهلوان
و اهل مروت بوده و سفره عام داشته بعد از عزل خواجه
ظهیر بحکومت نشست مدت یکسال و یکماه حکومت کرد نصر الله
باشتینی در اسفراین با او یاغی شد حیدر پنجهزار مرد بدر
قلعه اسفراین آورد و یک ماه حصار را در بندان کرد و
سربداران قصد او کردند و در طهارت جا او را زخم زده
شهید کردند و نقاره بنام امیرزاده خواجه لطف الله بن
خواجه مسعود که در حصار اسفراین بود زدند و سر
حیدر قصاب را بسبزوار فرستادند و این صورت در
ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمایه بوده **خواجه
لطف الله** بن خواجه مسعود باشتینی بعد از قتل

حیدر قصاب بسعی پهلوان حسن دامغانی وخواجه نصرالله
پاشتینی که از امرای سربدار بودند بر تخت نشست وارباب
واهالی سبزوار بدین کار شادیها نمودند چون مدت حکومت
او یک سال وسه ماه رسید میان او وپهلوان حسن دامغانی
بر سر کشتی گیران سبزوار تعصب دست داد وامیرزاده
لطف الله پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان حسن کین او
در دل گرفت ودر شب بسر او رفت واورا دستگیر کرده نقاره
بنام خود زد وامیرزاده لطف الله را بند کرده بقلعه دستجردان
فرستاد ودر اخر رجب سنه اثنی وستین وسبعمایه اورا
بقتل رسانیدند پهلوان حسن دامغانی بعد از خواجه
لطف الله بحکومت نشست در اوایل دولت او درویش عزیز
نامی از درویشان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس خروج
کرد وقلعه طوس بگرفت پهلوان حسن متوجه طوس شده
چند خروار ابریشم بدو داد واورا در خراسان عذر خواسته
بجانب عراق فرستاد ودر آخر عهد با شش هزار سوار
بجنگ امیر ولی که بعد از طغاتیمور خان در استراباد تمکن یافته
بود رفت ومنهزم شد در غیبت او خواجه علی موید بمخالفت

بمخالفت او برخواست وبا هزار سوار بسبزوار آمد وجمعی که با پهلوان
حسن همراه بودند اهل عیال ایشان در سبزوار بود از خوف
خواجه علی موید وملاحظه اهل عیال سر پهلوان حسن را بریده
نزد خواجه علی موید فرستادند مدت حکومت پهلوان حسن
چهار سال وچهار ماه خواجه علی موید بعد از قتل پهلوان
حسن حکومت بر وقرار گرفت واو درویش عزیز را از عراق
طلب کرده نزد خود آورده بود وکارها بمشورت او میکرد
در آخر از و متوهم شده تغییر اعتقاد وارادت کرد ودرویش
از نیشابور متوجه عراق شد خواجه علی دو هزار کس از عقب
فرستاد تا درویش عزیز را با هشتاد کس از مریدان بر سر چاهی
که منزل ساخته بودند بقتل رسانیدند وفرمود تا مقبره
شیخ خلیفه وشیخ حسن جوری خراب ساخته مزبله اهل
بازار کردند وحکم کرد تا مردم بر آن هر دو شیخ لعنت کردند
خواجه علی موید از شیعه اهل بیت بود واز مسکرات اجتناب میکرد
ودر تعظیم سادات وعلما باقصی الغایت میکوشید وهر بامداد
وشام بانتظار ظهور صاحب زمان اسب می کشید کرم اورا
نهایت نبود وپیوسته در زیر قبا جوشن می پوشید میان

او وامراي چوني قرباني محاربات رفت وچون پادشاه صاحب
قران امير تيمور كوركان در سنهٔ اثنين وثمانين وسبعمايه
بخراسان آمد خواجه علي مويد بخدمتش پيوست وملازم
شد امير تيمور ملكي كه در تصرف او بود بدو شفقت فرمود
وخواجه علي در سفرها ملازم اردو مي بود تا در سنهٔ ثمان و
ثمانين وسبعمايه وفات يافت وآفتاب دولت سربداران
غالب كشت ودر تاريخ وفات خواجه علي مويد كفته اند قطعه
بر دال محمد چو نهي يك نقطه • تاريخ وفات نجم دين خواجه عليست

باب چهارم در ذكر امير تيموريان اول ايشان

پادشاه صاحب قران امير قطب الدين تيمور كوركان است
واو پادشاه عظيم الشان وخسرو صاحب اقبال رفيع مكان
بوده اكابر مورخان او را در كشوركشايي وجهانكيري و
صولت وشجاعت ودليري نظير اسكندر ذوالقرنين و
چنكيزخان كفته اند ودر بيان حالات ووقايع او مجلدات
پرداخته اند ودر توصيف وتعريف وشرح فتوحات و
مآثر او كتابها ساخته كتاب ظفرنامه كه بتاريخ تيموري مشهور است
از مصنفات جناب افصح المورخين مولانا شرف الدين علي

يزدي از انجمله است امير تيمور پسر امير طراغاي بن امير بوكل
بن ايلنكير بهادر بن ايجل نويان بن قراجار نويان بن سوغوچيچن
بن ايرديمچي برلاس بن قاچولي بهادر بن تومنه خان بن باي
سنغر خان بن قايدو خان بن دوتومنن خان بن بوقا قاآن
بن بوزنجر قاآن است ونسب او ونسب چنكيزخان در تومنه
خان كه پدر چهارم چنكيزخان است وپدر نهم اوست بهم
مي رسد وآبا واجداد امير تيمور نزد خانان چنكيزي هميشه
صاحب حشمت وحكومت بوده اند وامير قراچار نويان
كه پدر پنجم اوست در زمان سلطنت چغتاي خان بن
چنكيزخان منصب امير الامرايي وضبط ونسق لشكر
ورعيت بدو مفوض بوده ووفات او در سنهٔ اثني وخمسين
وسبعمايه وقوع يافته وهشتاد ونه سال عمر داشته امير تيمور
در شب بيست وپنجم شعبان سنهٔ ست وثلثين وسبعمايه
در ظاهر خطهٔ كش از بلاد ما وراء النهر بوجود آمد ودران
وقت قران سلطان خان از نسل جغتاي خان پادشاه ما
وراء النهر بود وبسبب ظلم وستي كه داشت امير قزغن كه يكي
از امراي عاقل پسنديده اخلاق بود بروخروج كرده ودر

سنهٔ سبع واربعین وسبعمایه اورا ازمیان برداشت ودولت
خانان چنگیزی ضعیف شد ومغلوب امرا گشتند بعزل
ایشان معزول وبنصب ایشان منصوب شدند وامیر قزغن
دانشمندچه اغلان را بخانی نصب فرمود وبعد از دو سال اورا
شنقار کرده بیان قلی اغلان را از نسل جغتای خان بخانی
نصب کرد ومملکت ماوراء النهر بیمن معدلت امیر قزغن
معمور وآبادان گشت وچون دوازده سال وکسری حکومت
کرد در سنهٔ تسع وخمسین وسبعمایه درشکارگاه قصد
یکی از نزدیکان خود بعز شهادت رسید بعد ازو پسرش
میر عبدالله یکسال حاکم بود بیان قلی خان را بسبب غرض فاسدی
که با حرم او داشت بقتل آورد تیمورشاه اغلان را بپادشاهی
تعیین کرد امرای ماوراء النهر با او نساختند ودر شهور
سنهٔ ستین وسبعمایه اورا ازمیان برداشتند بعد ازین در مملکت
ماوراء النهر هرج ومرج شد وهر امیری بسر خود حکمی میکرد
ویکدیگر را در حساب نمیگرفتند وباهم پیوسته در محاربه ومقاتله
بودند ومردم عرصهٔ تلف شدند تغلق تیمور خان از نسل جغتای
خان که باستقلال پادشاه جته بود لشکر بر آراست ودر ربیع

الثانی سنهٔ احدی وستین وسبعمایه باعظمت وشوکت
تمام روی بماوراء النهر نهاد واکثر امرای آنجا بخدمتش پیوستند
پیش پدر امیر تیمور درین سال وفات کرده بود واو دختر امیر
مسلاء بن امیر قزغن را هم درین سال بنکاح خود در آورده
وسن او به بیست وپنج سال رسیده بود درین ولا بخدمت
تغلق تیمور خان رفت وچون آثار رشد ودولت از جبین
او ظاهر بود اورا در دیوان تغلق تیمور خان اعزاز واکرام
کردند وایالت ولایت کش وتوابع که تعلق با قوام او میداشت
بدو تفویض کردند وابتدای نشو ونمای امیر تیمور ازین وقت است
بعد ازین چون لشکر تغلق تیمور خان بجته مراجعت کردند
وامیر حسین بن امیر مسلاء که برادرزن امیر تیمور
بود ونبیرهٔ امیر قزغن بحکومت ماوراء النهر رسید
امیر تیمور بحکم خویشی در زمان او ترقی کرد ومیر بزرگ
شد وامیر تیمور وامیر حسین در دولت ونکبتها مدتها
باهم می بودند تا آنکه میان او وامیر حسین مخالفت شد امرای
ماوراء النهر جانب امیر تیمور گرفتند امیر حسین را در شهر
بلخ بقتل رسانیدند ودر روز چهارشنبه دوازدهم رمضان

سنه احدی وسبعین وسبعمایه امیر تیمور بدستور امیر
قزغن حاکم جمیع ماوراء النهر و پادشاه نشان شد وسیورغتمش
خان از نسل جغتای خان بخانی نصب فرمود بعد ازین
پیوسته دولت واقبال او در تزاید بود بهر دیار که توجه فرمود
مسخر کرد و در هر مصاف که با دشمنان داشت غالب آمد و
هر که با او مخالفت نمود بر افتاد و در هیچ معرکه شکست
نخورد تا در مدت سی وشش سال که زمان سلطنت او بود
تمام مملکت ماوراء النهر و ترکستان وخوارزم وخراسان و
سیستان وهندوستان وعراقین وفارس وکرمان ومازندران
وآذربایجان ودیار بکر وخوزستان تسخیر فرمود وبسیاری از
قلاع وحصار وحصون بگشود و پادشاهان این ممالک را بر انداخت
وحکومت وسلطنت این کشورها به پسران نامدار و پسرزادگان
عالیمقدار وامرای ذوی الاقتدار تفویض فرمود ودر روز
دوشنبه ششم ذی قعده سنه تسع وثمانین وسبعمایه در
اصفهان بسبب خلافی که کردند وبعضی از لشکر او را بقتل
آوردند قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از مقتولان
بشماره درآمدند وچون توقتمش خان پادشاه دشت قبچاق

که از تربیت یافتگان او بود و بتقویت واعانت او بسلطنت
آن دیار رسیده بود کفران نعمت نموده با او مخالفت ورزید
امیر دو نوبت بقصد او لشکر بدشت قبچاق که طول آن هزار
فرسنگ وعرض آن ششصد فرسنگ است برد و در هر دو
نوبت با توقتمش خان جنگ کرد ومظفر شد وچند نوبت
بگرجستان وولایت انجا رفت وبا کفار آنجا غزا کرد وجزیه
بر ایشان تعیین فرمود واسیر بسیار بدست لشکر افتاد وچون
در شهور سنه تسعین وسبعمایه سیورغتمش خان وفات یافت
پسرش سلطان محمود خان را بجای او بخانی نصب فرموده ودر
نوبت آخر در سنه اثنی وثمانمایه که بایران آمد قشلاق در قراباغ
کرفت ودر سنه ثلث وثمانمایه سفر شام کرد در حدود حلب
امرای شام با او مقابله کردند ومغلوب ومقهور شدند وسرداران
ایشان بدست افتادند ومقید شدند وشهر حلب مفتوح شد
امیر تیمور از انجا لشکر بدمشق کشید وامرای شام را که مقید
ساخته بودند بقتل رسانیدند وبا پادشاه مصر سلطان فرج
مصاف کرد وبر او غالب شد سلطان فرج بجانب مصر گریخت
امیر تیمور بدمشق آمد واکثر ولایت شام بغارت گرفت وآنقدر

غنیمت بدست لشکر افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین
سال که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب مخالفتی که از مردم
آنجا بظهور آمده بود قتل عام فرمود و قشلاق در قراباغ کرفته
و در سال دیکر سفر روم کرد و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه
سنه اربع و ثمانمایه در حدود انکوریه با سلطان ایلدرم بایزید
پادشاه روم جنك عظیم کرده غالب آمد و ایلدرم بایزید کرفتار
شد و لشکر جغتای بر تمام بلاد روم مستولی شدند و امیر
تیمور قریب یکسال و نیم در روم توقف فرمود و دران اوقات
سلطان محمود خان و ایلدرم بایزید در اردوی امیر تیمور وفات
کردند وفات ایلدرم بایزید در سیزدهم شعبان سنه خمس و
ثمانمایه بوده بعد از ان در اواسط شهور سنه خمس و ثمانمایه
باذربایجان معاودت فرمود و قریب یکسال و نیم در آذربایجان
و عراق توقف فرمود و سلطان اطراف از کیلان و رشت
و دیکر محال بخدمتش آمدند و بعضی پیشکش فرستادند و
اطاعت کردند و پادشاه مصر زر بسیار بنام او سکه کرد
و بخدمتش ارسال داشت و در حرمین شریفین زادهما الله
تشریفا و تکریما خطبه بنام او خواندند بعد ازین در تاسع

ذی قعده سنه ست و ثمانمایه بفیروزکوه رفت و در یکروز
فتح آن قلعه کرد و از فیروزکوه بطلب اسکندر شیخی که دران
ولایت یاغی شده بود با لشکرها بولایت و بیشهای رستمدار
درامد و در حدود قلعه مرسین از توابع شکاین نزول فرمود
و اسکندر شیخی را برانداخت و از انجا بولایت لارجان و فیروز
کوه معاودت کرده بجانب خراسان مراجعت فرمود و در غره
محرم سنه سبع و ثمانمایه از نیشابور متوجه ماوراء النهر شد
و در مرغزار کان کل از جدود سمرقند طوی بزرک که مثل آن
نشان نداده اند فرمود و نبیرها را با یکدیکر تزویج کرد و از انجا
بعزم تسخیر ممالك خطای باترار فاریاب رفت و زمستان
آنجا بود و دران زمستان در شب هفدهم شعبان المعظم وفات
یافت رحمة الله علیه یکی از فضلا درباب او بیت کفته قطعه
سلطان تمر آنکه همچو او شاه نبود • در هفتصد و سی و شش
آمد بوجود • در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج • در هشتصد
و هفت کرد عالم بدرود • و دیکری در وفات او کفته شعر
سلطان تیمور آنکه چرخ را دل خون کرد • وز خون عدو روی زمین
کلکون کرد • در هفده شعبان سوی علیین تافت • فی الحال

ز رضوان سرو پا بیرون کرد • نعش اورا از اتراد بسمرقند نقل
کردند و در کنبدی که جهت خوابکاه خود ساخته بود دفن
کردند امیر تیمور چهار پسر داشت اول امیر غیاث الدین
جهانکیر در اوایل سلطنت پدر در سنه وسبعین وسبعمایه در
سمرقند وفات یافت و ازو دو پسر ماندند اول محمد سلطان
که امیر تیمور اورا ولی عهد ساخته بود بعد از فتح روم
در هفدهم شعبان سنه خمس وثمانمایه در سوری حصار روم
وفات یافت دوم پیر محمد بعد از فوت برادرش ولایت
عهد بدو مفوض شد و امیر تیمور در مرض الموت امرایی را
که در آن وقت در خدمتش بودند باطاعت و سلطنت او
وصیت کرد و حاکم غزنه حدود هند بود تا چهاردهم
رمضان سنه تسع وثمانمایه بردست پیر علی تاز که یکی از
امرای او بود کشته بود دوم معز الدین عمر شیخ که حکومت
فارس داشت هم در زمان پدر در ربیع الاول سنه ست
وسبعین وسبعمایه در پای قلعه خرماتو تیری بدو رسید
و بدان در کذشت بعد ازو امیر تیمور جای اورا به پسرش
پیر محمد بن عمر شیخ داد سیوم جلال الدین امیرانشاه تحت

هولاکو که عبارت از عراقین وآذربایجان ودیار بکرست تا سر
حد روم وشام بدو داده بود بعد از پدرش در عشر وثمانمایه
در محاربه با قرا یوسف در آذربایجان کشته شد چنانچه بعد ازین
ایراد خواهد یافت چهارم معین الدین شاهرخ سلطان
وشرح حال او کفته شود **میرزا سلطان شاهرخ** بن
امیر تیمور پادشاه شرع پرور معدلت کستر مروت شعار
بود بر ادای فرایض وسنن ونوافل مداومت ومواظبت مینمود
ودر تقویت دین وترویج شرع سید المرسلین وتعظیم سادات
وتعیین مدرسین وطلبه علوم وتکریم علما ومشایخ سعی
بلیغ میفرمود وامیر تیمور در سنه تسع وتسعین وسبعمایه
حکومت خراسان بدو تفویض فرموده بود واو در اکثر
یورشها با پدر مرافقت وموافقت کرده بود چون خبر وفات
پدرش در رمضان سنه سبع وثمانمایه در خراسان بدو رسید
در سلطنت مستقل شد واو با برادرزادها که در اطراف
ایران وتوران رایت سلطنت برافراشته در مقام مخالفت
بودند مکررا محاربات دست داد وایشان باندک وقتی بعضی
نیست شدند وبعضی باطاعت وانقیاد در آمدند واو

برياست ممالك ايران و توران كه در تصرف گماشتگان پدرش
بود درآمده بود استيلا يافت و سه نوبت بقصد قلع و قمع
قرا يوسف تركمان و پسران او كه بعد از فوت امير تيمور بر آذربايجان
مستولي شده بودند لشكر بدان ديار كشيد و در نوبت اول و
ثاني بعد از فوت قرا يوسف كه دران اثنا واقع شده بود با امير
اسكندر و ميرزا جهانشاه پسران قرا يوسف جنگ كرد و غالب آمد
و در نوبت سيم ميرزا جهانشاه در مقام اطاعت و انقياد درآمده
بحضرتش رسيد و امير اسكندر چون از توجه او خبر يافت بگريخت
ميرزا شاهرخ حكومت آذربايجان را بميرزا جهان شاه تفويض كرد
و از انجا بيرون آمد ميرزا شاهرخ بعد از امير تيمور فارس برادر
زادهاش ميرزا پير محمد بن عمر شيخ مقرر داشت چنانچه امير تيمور
برو مقرر داشته بود و اصفهان بر ميرزا رستم بن عمر شيخ مسلم
فرمود و همدان بر ميرزا اسكندر بن عمر شيخ و ايشان نيز چون خبر
فوت امير تيمور بديشان رسيده بود خطبه و سكه بنام ميرزا
شاهرخ كرده بودند و بعد از مدتي كه ميرزا پير محمد بر دست
بعضي از ملازمان خود بقتل رسيد و برادرانش ميرزا رستم و
ميرزا بايقرا با يكديگر در افتادند ميرزا اسكندر چند وقت

سلطنت باسم خود كرد و با ميرزا شاهرخ مخالفت نمود و بعد از
انهزام از انحضرت برادرش ميرزا رستم او را ميل كشيد و چون
همچنان فتنه ميكرد بموجب فرمودهٔ ميرزا رستم بقتل آمد
ميرزا شاهرخ فارس به پسر خود ابو الفتح ابراهيم سلطان در سنهٔ
ثمان عشر و ثمانمايه شفقت فرمود و بالجمله سلاطين عالم در مقام
تنزل و فرمان برداري بودند و او مدت چهل و سه سال بعد از
پدر باستقلال تمام پادشاهي جهان كرد و مدرسه و مساجد
و بقاع الخير و خوانق بسيار ساخت و قلعهٔ اختيار الدين را در هراة
كه ملك فخر الدين كرت آنرا متصل بديوار شهر ساخته و حضرت
امير تيمور صاحب قران بتخريب آن فرمان داده در سنهٔ ثمان عشر
و ثمانمايه بتجديد عمارت كرد و بروايت صاحب روضة الصفا
هفتصد هزار مرد بموجب نسخه در انجا كار كرده بودند تا باتمام
رسيد والعهدة على الراوي در ماوراء النهر بلدهٔ شاهرخيه را
كه بدو منسوبست معمور گردانيد و در صباح يكشنبه نوروز سلطاني
بيست و پنجم ذي الحجه سنهٔ خمس و ثمانمايه در فيشابويهٔ ري وفات
يافت ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربيع الآخر سنهٔ تسع
و سبعين و سبعمايه بوده در تاريخ وفات او گفته اند سلطان

جهان شاهرخ آن مظهر نور • در هفتصد و هفتاد و نه آمد
بظهور • در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور • در هشتصد
و پنج شد از دار غرور • میرزا شاهرخ پنج پسر داشت • اول میرزا
الغ بیک سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بدو داده بود بعد ازین
احوال او مذکور خواهد شد • دوم میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان
مدت بیست سال حاکم فارس بود در زمان پدر در چهارم
شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه وفات یافت ولادتش در شوال
سنه ست و تسعین و سبعمایه و او را در شیراز آثار بسیار
و مدرسه دار الصفا از منشآت اوست و خطوط او بر جدران
مدارس و مساجد شیراز هنوز باقیست و چنان افصح المورخین
مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه
کتاب ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهور است بفرموده او ترتیب
داده و بنام او نوشته • سیوم میرزا بایسنقر و او نیز در ایام
حیات پدر در صبح شنبه هفتم جمادی الاول سنه سبع و
ثلثین و ثمانمایه در شهر هراة درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند
سلطان سعید بایسنقر بحرم • گفتا که پیر باهل عالم خبرم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست • بادا بجهان دراز عمر پدرم

ولادتش

ولادتش در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه تسع و تسعین و سبعمایه
بوده و از میرزا بایسنقر سه پسر ماند تد میرزا علاء الدوله و میرزا
سلطان محمد و میرزا بابر احوال هر یک خواهد آمد چهارم میرزا
سیورغتمش ایالت مملکت غزنه و حدود هند بدو مفوض بود او
نیز در زمان پدر در شانزدهم محرم سنه ثلثین و ثمانمایه وفات یافت
ولادتش در روز شنبه هشتم رمضان المبارک سنه احدی و ثمانمایه
بوده پنجم میرزا محمد جوکی و او نیز در زمان پدرش در شهور سنه
ثمان و اربعین و ثمانمایه درگذشت **میرزا خلیل سلطان** بن میرزا
میرانشاه بن امیر تیمور با جد بزرگوار خود در یورش خطای
همراه بود چون امیر تیمور وفات یافت بعضی امرا او را بسلطنت
برداشتند و او در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه
سبع و ثمانمایه در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماوراء النهر
و ترکستان در ضبط آورد و میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن
دیار برو مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی باند امیر
خدایداد حسینی که یکی از امرای کبار او بود با او یاغی شد
و او را گرفته محبوس ساخت و سمع جهان بجد و ماوراء النهر
طلب کرد چون سمع جهان بجد و د ماوراء النهر آمد امیر خدایداد

پادشاهی خلیل سلطان را سلطنت

حسيني بخدمتش رسيد در وقت ملاقات سمع جهان سر اورا
برداشتند و نزد ميرزا شاهرخ بخراسان فرستادند و بسزاي
كفران نعمت گرفتار شد و ميرزا خليل سلطان از حبس خلاص
يافته ببعضي از حصون متحصن شد در اثنا ميرزا شاهرخ
بما وراء النهر آمد و ميرزا خليل سلطان بعد از عهد و پيمان
بخدمت ميرزا شاهرخ رسيد و احترام يافت ميرزا شاهرخ اورا
بطرف عراق و آذربايجان كه در زمان امير تيمور نامزد پدرش
و برادرش ميرزا عمر بود فرستاد و ما وراء النهر را به پسر خود
ميرزا الغ بيك داد و اين صورت در شهور سنه اثني عشر و ثمانمايه
بود و چون ميرزا خليل سلطان بعراق آمد بعد از مدتي در
شب چهارشنبه شانزدهم رجب سنه اربع عشر و ثمانمايه در ري
وفات يافت ولادتش در شب پنجشنبه رابع عشرين ربيع الاول
سنه ست و ثمانين و سبعمايه بوده در شهر هراة ميرزا الغ بيك
ابن ميرزا شاهرخ پادشاه فاضل عالم عاليمقدار بود در
اقسام رياضي مهارت تمام داشت در سنه ثلث و عشرين
و ثمانمايه باتفاق مولانا صلاح الدين موسى قاضي زاده

رومي و مولانا علاء الدين علي قوشچي كه شارح تجريد است و بزبان
عنايت اورا فرزند خطاب ميفرموده و مولانا غياث الدين جمشيد
و مولانا معين الدين كه ايشان از كاشان بسمرقند آورده بود
در شمال سمرقند مايل بشرق رصد بست و زيج جديد خاني
كه درين ايام مدار استخراج تقاويم بر آنست از مصنفات اوست
يكي از فضلا درباب ميرزا الغ بيك گفته ٭ چون الغ بيكي بعلم
هندسه ٭ يافت نبود در هزاران مدرسه ٭ ميرزا شاهرخ
در سنه اثني عشر و ثمانمايه سلطنت ما وراء النهر و تركستان
بدو ارزاني داشته بود و تا انقراض ايام حيات پدرش حاكم
آن ديار بود و چون در محرم سنه احدي و خمسين و ثمانمايه
خبر فوت پدرش بدو رسيد بعزم تسخير خراسان ببلخ آمد
در انجا بشنيد كه برادرزاده اش ميرزا علاء الدوله بن بايسنقر
در هراة بتخت سلطنت نشسته و پسرش ميرزا عبد اللطيف را
گرفته محبوس ساخته بنا برين با ميرزا علاء الدوله از راه صلح
در آمد و ايلچي را بهراة فرستاده ميرزا عبد اللطيف را طلب
كرد ميرزا علاء الدوله ميرزا عبد اللطيف را نزد پدرش فرستاد
و ميان ايشان صلح شد و ميرزا الغ بيك بسمرقند مراجعت نمود

بعد از یکسال در شهور اثنی وخمسین وثمانمایه میرزا الغ بیک
با پسران میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز بخراسان آمد
و در چهارده فرسخی هرات در حدود مرغاب با میرزا علاء الدوله
جنک کرد و او را بشکست میرزا علاء الدوله کریخته باستراباد
نزد برادرش میرزا بابر رفت و میرزا الغ بیک بهرات آمد
و برجای پدر بر تخت سلطنت نشست و چون شنید که
که میرزا بابر و میرزا علاء الدوله باهم متفق شده اند
و قصد او دارند از شهر هرات تا پل ابریشم بیامد و پسرش
میرزا عبد اللطیف تا بسطام تاخت کرد درین حالت
میرزا علاء الدوله و میرزا بابر درین اندیشه بودند که از
استراباد بعراق نزد برادرشان میرزا سلطان محمد آیند که
میرزا الغ بیک بی سببی از پل ابریشم معاودت کرد و
بهرات رفت و چون رنجیت او در هرات فترت شده بود
و مردم بیرون حصار شهر بدان متهم کشته بودند که یار علی
ترکمان ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف را در فتنه انکیزی
مدد کرده اند محلات بیرون شهر را برامرا قسمت کرده امر
کرد تا غارت کردند و این نوع ستی در ماه رمضان سنه

اثنی وخمسین وثمانمایه در قلب زمستان که مردم از شدت سرما
وصولت برودت هوا سر از خانه بیرون نمیتوانستند کرد واقع شد
بعد ازین میرزا الغ بیک از هرات بجانب ماوراء النهر رفت
در غیبت او میرزا بابر از استراباد براه بهرات آمد و بر تخت
نشست و میرزا عبد اللطیف ببلخ آمد و با پدر یاغی شد و در
حدود سمرقند با او جنک کرد و غالب آمد و پدر را بکرفت و بر
دست عباس نامی داد تا بقصاص پدر بکشت و قبل از قتل پدر
برادرش میرزا عبد العزیز را بقتل آورد و در تاریخ او کفته اند
شاه مغفور الغ بیک علیه الرحمه انکه خود را بسوی کعبه مقصود
رساند راست در عاشر ماه رمضان کشت شهید خلق را ماتم
او بر سر آتش بنشاند اکر ای دل ز تو تاریخ وفاتش پرسند کوی
آن بی خبران دور الغ بیک نماند و این بیت نیز در تاریخ وفات
او کفته اند • چو عباس کشتش به تیغ جفا • بود سال تاریخ عباس
کشت • ولادت او روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست
وتسعین وسبعمایه در قلعه سلطانیه بوده مدت سلطنت او در سمرقند
چهل و یک سال **میرزا علاء الدوله** بن میرزا بایسنغر بن میرزا
شاهرخ در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد او را قایم

مقام خود ساخته در شهر هراة بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ
برو رسید بر تخت سلطنت نشست و بر خزاین جد خود که در
قلاع خراسان بود دست یافت لشکر بسیار برو جمع شد در انوقت
میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیک بعد از فوت میرزا شاهرخ
در اُردوی پادشاه حاکم شده بود و گوهرشاد بیگم حرم محترم میرزا
شاهرخ را که جده میرزا علاء الدوله بود در میان سمنان و خوار
در سلخ ذی الحجه سنه خمس وثمانمایه گرفته و نعش میرزا شاهرخ را
با اهل اُردو بسمرقند می برد چون بحد نیشابور رسید جمعی از
امرای میرزا علاء الدوله در صبح شنبه سیزدهم صفر سنه احدی
وخمسین وثمانمایه اورا در انجا گرفتند و نزد میرزا علاء الدوله
بردند و گوهرشاد بیگم را خلاص دادند میرزا عبد اللطیف نزد
پدرش میرزا الغ بیک فرستاد و با او صلح کرد و حدود بلخ و شبرغان
بمیرزا الغ بیک مسلم داشت و میرزا الغ بیک بموجب این مصالحه
بماوراء النهر مراجعت فرمود چنانچه گذشت و در اثنای این وقایع
برادر میرزا علاء الدوله میرزا بابر از استراباد برو خروج کرده
در مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف
امرا درمیانه مصلح شدند و میرزا علاء الدوله طرف غربی خراسان را

از خبوشان تا دامغان و استراباد بر میرزا بابر مسلم داشت
و بصلح از یکدیگر گذشتند بعد ازین در شهور سنه اثنی و خمسین
وثمانمایه عمّش میرزا الغ بیک با لشکرهای ماوراء النهر بخراسان
آمد و با او در چهارده فرسخی هراة جنگ کرد واورا بکشت میرزا
علاء الدوله ازو گریخته نزد برادرش میرزا بابر رفت و دیگر روی
دولت ندید و سیزده سال دیگر که در حیات بود ازین طرف بدان
طرف میرفت و با برادران میرزا محمد و میرزا بابر مخالفت مینمود
باوجود آنکه بفرموده میرزا بابر میل در چشمش کشیده بودند
چون نور باطل نشده بود هر چند وقت فتنه می انگیخت و بعضی
اوقات بعراق ملازمت میرزا جهانشاه مینمود و بعد از فوت
برادران چون میرزا سلطان ابوسعید در خراسان بسلطنت رسید
میرزا علاء الدوله برستمدار افتاد و برکنار دریای قلزم در خانه
ملک بیستون در سنه خمس و ستین و ثمانمایه وفات یافت
نعش اورا بهراة بردند و در شب جمعه بیست و یکم صفر در مدرسه
گوهرشاد بیگم دفن کردند ولادت او در شب پنجشنبه غره جمادی
الاول سنه عشرین و ثمانمایه **میرزا سلطان محمد** بن میرزا بایسنقر
بن میرزا شاهرخ در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهور سنه ست

واربعین وثمانمایه بحکومت عراق آمد و بعد از مدتی بلجد
بزرکوار عصیان نمود و بر عراق و فارس مستولی شد میرزا
شاهرخ جهت تدارک کار او از خراسان بیرون آمد و متوجه
فارس شد و تا کندمان برفت میرزا محمد از فارس بکردستان
کریخت و میرزا شاهرخ بازکشته در ری قشلاق کرفت و
امرا را بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد درین اثنا میرزا
شاهرخ وفات یافت میرزا سلطان محمد بری آمد و در عراق
و فارس بر تخت سلطنت نشست بعد ازین میل خراسان
کرد و سه نوبت با میرزا بابر محاربات فرمود در اول ظفر او را
بود و در آخر بر دست میرزا بابر در موضع جناران از حدود
اسفراین روز یکشنبه سیزدهم ذی الحجه سنه خمس و خمسین و
ثمانمایه بقتل رسید مدت سلطنتش در عراق و فارس
باستقلال شش سال بود ولادت او در سنه احدی و عشرین
وثمانمایه میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ
چون جدش در ری وفات یافت اردو بازار را غارت کرد
و باستراباد رفت و در سنه اثنی و خمسین وثمانمایه که میرزا
الغ بیک خراسان را کذاشته بما وراء النهر مراجعت فرمود

میرزا بابر در هراة در ماه ذی الحجه سنه مذکوره بر تخت سلطنت
نشست برادرش میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او منازعت
نمود و در حدود جام با میرزا بابر جنک کرد و مظفر شد و
خراسان بکرفت میرزا بابر بعد از مشقت بسیار با هفت
نفر بقلعه عماد کریخت و بعد از چند وقت از قلعه عماد بابیورد
آمد و از انجا باستراباد رفت و مردم میرزا محمد را از انجا
بیرون کرد لشکر خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند میرزا
بابر غالب آمد سپاه بسیار برو جمع شد از استراباد بیرون آمد
میرزا محمد لشکر بجانب او فرستاد در مشهد رازدر قری الک
با او جنک کردند میرزا بابر غالب آمد و بعد از انکشاف حرب
میرزا سلطان محمد با سیصد مرد بموضع حرب رسید و میرزا بابر از و
بکریخت و مردم میرزا محمد متفرق شده بودند میرزا محمد
متحیر شد درین اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در هراة
بپادشاهی نشسته میرزا محمد ناچار خراسان بکذاشت و بعراق
آمد میرزا بابر باز بپادشاهی آمده بر تخت نشست بعد از
مدتی میرزا محمد بیکبار در حدود اسفراین چنانچه سابقا
مذکور شد با میرزا بابر جنک کرد و کشته شد بعد از و میرزا بابر

در پادشاهی مستقل گشت و از راه یزد بعراق آمد و بشیراز رفت
در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان رایت سلطنت بر
افراشته میرزا بابر از شیراز بتعجیل بخراسان آمد و میرزا علاء الدوله
از خراسان بعراق گریخت بعد از این در غیبت میرزا بابر عراق
و فارس و کرمان در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه از تصرف میرزا
بیرون رفت و بتصرف میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان
که در آن وقت پادشاه آذربایجان بود درآمد و میرزا بابر بواسطه
مخالفت سلطان ابوسعید که در ماوراء النهر بسلطنت رسیده
بود و طمع در خراسان داشت از تدارک کار عراق باز ماند میرزا بابر
هفت سال باستقلال پادشاهی خراسان کرد و در عدل و داد کوشید
و سخاوت بافراط داشت بعد از آن در بیست و ششم ربیع الثانی
سنه احدی و ستین و ثمانمایه در مشهد مقدس بعالم آخرت انتقال
کرد و در تاریخ وفات او مولانا شرف الدین عبد القهار فرموده
قطعه آفتاب ملک بابر خان نماند • کی چنان خورشید پنهان در خورست •
در ربیع ثانی و فصل ربیع • لاله ساغر ز خون دل پرست •
چرخ را گفتم جگرها چاک شد • دیده را از اشک دامن پر درست •
این چه حالت و چه تاریخست گفت • موت سلطان مؤید بابرست •

ودیگر

و دیگری گفته بیت ناگاه قضا و قدر سبحانی • بر خاک افکند
تاج بابر خانی • در هشتصد و شصت و یک ز تاریخ رسول • در سادس
عشرین ربیع الثانی • ولادت میرزا بابر در هفدهم رجب سنه خمس
و عشرین و ثمانمایه بوده در شهر هراة مدت عمرش سی و پنج سال و نه ماه
و نه روز عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ
در ماوراء النهر بعد از آنکه پدر خود میرزا الغ بیک را بکشت
پادشاه شد بلطف طبع و دقت ذهن موصوف بود و خدمت
اهل الله کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود این
حالات بغایت تندخوی بود و سیاست بافراط داشت در ضبط
ملک و قمع اعدا چنان سعی نمود که هر سال لشکر ازبک که تا پنج
فرسخی شهر می آمدند و غارت می کردند در زمان بصد فرسنگی
ولایت ماوراء النهر از بیم صولت و سطوت او نیامدند میرزا
عبد اللطیف بعد از قتل پدر خود میرزا الغ بیک سال بسر
نبرد و پیوسته این بیت از اشعار شیخ نظامی میخواند که بیت
پدر کش پادشاهی را نشاید • و گر شاید بجز شش مه نپاید •
نوکران میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز در قصد او متفق
شدند و منتظر فرصت می بودند تا در وقتی که میرزا عبد اللطیف

از باغ چنار بشهر می آمد بابا حسین نامی از انجماعت در شب
بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع وخمسین وثمانمایه تیری بدو
انداخت وآن تیر بر مقتل میرزا عبد اللطیف آمد دست بر یال
اسب زده فریاد کرد که اوق تیکدی یعنی تیر رسید معدودی
چند که با او بودند متفرق شدند وآنجماعت که قصد او کرده
بودند بدو رسیدند وفی الحال سر او را از بدن جدا کردند و
بشهر آورده از پیش طاق مدرسه الغ بیک بیاویختند و در
تاریخ آن واقعه گفته اند ٭ بابا حسین کشت شب جمعه اش ٭
بتیر ٭ تاریخ فوت اوست که بابا حسین کشت ٭ میرزا عبد الله
بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبد اللطیف
در ماوراء النهر بپادشاهی رسید سلطان ابو سعید بن سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور برو بیرون آمد وبا او جنگ
کرد ومنهزم گشت چون از سلطنت میرزا عبد الله یکسال
بگذشت دیگر باره سلطان ابو سعید باتفاق ابو الخیر خان
که از جمله پادشاهان الوس جوجی خان بود وفر وجاه وحشمت
وعظمت ممتاز بود بحرب او آمد ودر شهر جمادی الاول سنه
خمس وخمسین وثمانمایه با میرزا عبد الله در چهار فرسخی

سمرقند جنگ کرد ومیرزا عبد الله کشته شد ومیرزا سلطان ابو
سعید بسلطنت رسید ولادت او بیست وهفتم رجب سنه
ست وثلثین وثمانمایه بوده در شهر هراة میرزا شاه محمود
بن میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از انکه
پدرش در مشهد وفات یافت او بجای پدر بسلطنت نشست و
دران وقت سن او نه سال وچهار ماه بود پسر عمش میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله در هراة با او یاغی شد ودر حدود رباط
امیر شاه ملک با میرزا شاه محمود باستراباد گریخت ودیگر در
سلطنت تمکن نیافت ودر سنه ثلث وستین وثمانمایه بعالم
بقا انتقال کرد ولادت او در شب شانزدهم محرم سنه اثنی و
خمسین وثمانمایه بوده در ولایت ماندران میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد
از انکه بر میرزا شاه محمود غالب شد از عقب او متوجه استراباد
گشت اتفاقا میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان با لشکر
فراوان بطمع خراسان بحدود استراباد آمده بود میرزا ابراهیم
ازین حال بیخبر ناگاه درین راه بلشکر میرزا جهانشاه دوچار
شد وجنگ درپیوست در یک لحظه لشکر ترکمان سپاه میرزا

ابراهیم را زیر و زبر کردند و قریب پانصد کس از میرزادهای جغتای
درین جنگ کشته شدند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم
محرم سنهٔ اثنی وستین وثمانمایه در یک فرسخی استراباد روی
نمود و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که باستراباد گریخته
بودند از صولت و حدت این واقعه هر یک بطرفی افتادند و
دیگر سلسلهٔ دولت ایشان منتظم نشد میرزا ابراهیم بعد ازین
حرکة المذبوحی میکرد تا در سادس شوال سنهٔ ثلث وستین و
ثمانمایه وفات یافت نعش او را بهراة بردند و در مدرسهٔ گوهرشاد
اغا دفن کردند و در ولادت او گفته‌اند تاریخ شود شب سیوم
از شعبان **میرزا سلطان ابو سعید** بن میرزا سلطان محمد
بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از میرزا عبدالله در ما
وراء النهر بر تخت سلطنت نشست پادشاه عاقل عادل صاحب
رای بود با مشایخ و گوشه نشینان ارادت تمام داشت و علما و طلبهٔ
علوم را دوست میداشت و آداب سلطنت در خدمت میرزا الغ بیک
کسب کرده بود میان او و میرزا بابر منازعات دست داد و میرزا بابر
لشکر بدر سمرقند آورد و سلطان ابو سعید را در حصار گرفت
و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان ابو سعید در

ماوراء النهر و ترکستان استقلال تمام یافت و بعد از میرزا بابر
در خراسان هرج و مرج شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود
با هم در افتاده بودند میرزا سلطان ابو سعید بعزم تسخیر خراسان
بیلغار از آب آمویه عبور نموده بیست و ششم شعبان سنهٔ احدی
وستین وثمانمایه بهراة آمد و گوهرشاد بیگم را بقتل آورده
و بسبب اخبار موحش که از ماوراء النهر بدو رسید خراسان را
انداخته در نهم ماه شوال سنهٔ مذکوره از هراة بیرون رفته بلخ
مراجعت نمود بعد ازین چون میرزا جهانشاه بقصد تسخیر خراسان
بحدود استراباد آمد و بر میرزا ابراهیم غالب آمده سپاه جغتای را
شکست داد میرزا جهانشاه بقصد تسخیر خراسان بحدود بعظمت
تمام در منتصف شعبان سنهٔ اثنی وستین وثمانمایه در هراة نزول
نمود و قریب شش ماه دران حدود باستقلال توقف کرد
سپاه انبوه از هر طرف بر میرزا سلطان ابو سعید جمع گشتند
میرزا سلطان ابو سعید با لشکر بسیار و سپاه بیشمار از بلخ آهنگ
جنگ میرزا جهانشاه کرده بر مرغاب آمد مردم در میان سخن از
صلح گفتند بدین نوع که میرزا جهانشاه خراسان بر میرزا سلطان
ابو سعید مسلم دارد و بعراق مراجعت نماید طرفین بصلح راضی شدند

میرزا جهانشاه در اوایل صفر سنهٔ ثلث وستین وثمانمایه از مرزعهٔ
یحیاباد کوچ کرده واز حدود هراة کذاشته بعراق معاودت کرد
لشکرش بهر جا که رسیدند اثر آبادانی نکذاشتند ومیرزا سلطان
ابوسعید در منتصف ماه مذکور در هراة نزول فرمود بعد
ازین در اواسط جمادی الاول سنهٔ مذکوره میرزا سنجر بن میرزا
احمد بن میرزا بایقرا بن میرزا عمرشیخ بن امیر تیمور باتفاق میرزا
علاء الدوله وپسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان
ابوسعید جنک سخت کردند میرزا سنجر درین جنک کشته
شد ومیرزا علاء الدوله وپسرش میرزا ابراهیم کریخته بیرون
رفتند ویکی از ظرفا درانوقت کفت • علاء الدوله میرزا کریزد
زجنک • وکرد رسپاهش فریدون بود • پسر کو کریزد نکن عیب او
ازان پرهنر پی هنر چون بود • ودر سنهٔ اربع وستین وثمانمایه
باستراباد رفت ومیرزا سلطان حسین بایقرا که درانجا استقلال
یافته بود ازو فرار نموده بطرف اداق کریخت وخراسان برو
قرار کرفت وبدخشان وحصار شادمان وغزنه وکابل و
سیستان نیز در تصرف آورد وچون در سنهٔ اثنی وسبعین
وثمانمایه که میرزا جهانشاه در دیار بکر بدفع حسن بیک بن علی بیک

بن قراعثمان حاکم آن دیار رفت وآنجا در دوازدهم ربیع الثانی
سنهٔ مذکوره بقتل آمد ولشکر او پریشان شدند از عراق و
فارس وکرمان وآذربایجان بطلب سلطان ابوسعید فرستادند
واو آن سال قشلاق در مرو کرفته بود چون این خبر بدو رسید
امرا و داروغکان از پیش باسب یام بدین ممالک فرستاد وپس
خود سلطان احمد را در ماوراء النهر کذاشته با لشکرها در اواخر
حوت موافق اواخر شعبان سنهٔ مذکوره بوقتی که قمر در برج
عقرب بود از قشلاق بیرون آمده متوجه عراق وآذربایجان
شد قبل از وصول او امرا که از پیش رفته بودند تسخیر عراق
کرده بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور نموده چون بمیانه
رسید حسن علی پسر میرزا جهانشاه بخدمت او پیوست واز
جانب حسن بیک مکررا ایلچیان باردوی او می آمدند و
التماس صلح میکردند سلطان ابوسعید از غایت غرور قبول
نمیکرد سلطان ابوسعید از راه اردبیل بقراباغ رفت وحسن
بیک چون از صلح نا امید شد با سلطان ابوسعید مخالفت نموده
وراهها مسدود ساخت تا در اردوی سلطان ابوسعید قحط
بپید آمد چنانچه دوازده روز اسپهای پادشاهی جو نخوردند

واردوی او پریشان شد بعد از آن حسن بیک با امرای سلطان
ابوسعید در حدود اردو جنگ کرد و مظفر شد سلطان
ابوسعید خواست که معاودت نماید حسن بیک با پسران در
رسیدند و او را در وقتی که از اردو بیرون رفته بود بگرفتند
و نزد حسن بیک آوردند حسن بیک بعد از سه روز او را
بدست یادگار محمد که نبیره زادهٔ گوهرشاد بیگم بود داد تا بقصاص
گوهرشاد بیگم بکشت و اینصورت در سنهٔ ثلث و سبعین و
ثمانمایه روی نمود در تاریخ این واقعه گفته اند **قطعه**
قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست • زکس مدان که ز سیر
ستاره و ماهست • بشیروان چو پنه برد ماند بر لب آب •
بمنزلی که نه آنجا مقام و نی راهست • گذشته بود ز ماه رجب ده و
شش روز • قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاهست • لطیفهایست
عجایب که لشکر او را ازون حسن زد و تاریخ شیروان شاهست
و علامهٔ عالم مولانا جلال الدین محمد دوانی هم در تاریخ او گفته است •
سلطان ابوسعید که در فر خسروی • چشم سپهر پیر جوانی چو او
ندید • الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود • تاریخ سال مقتل سلطان
ابوسعید • مدت سلطنت او هجده سال **میرزا سلطان احمد**

بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب بیست و هفت سال در ماوراء
النهر پادشاه بود و در غرهٔ ذی قعده سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمایه
هجری وفات یافت برادرش سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان ابو
سعید بود بجای او پادشاه شد و بعد از دو ماه در محرم سنهٔ تسعمایه
درگذشت بعد از میرزا سلطان محمود پسرانش میرزا بایسنقر و میرزا
سلطانعلی چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت و مخاصمت
مینمودند تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطانعلی منهزم شده
بقندز نزد امیر خسروشاه که از برگزیدگان پدرش میرزا سلطان
محمود بود رفت و آن کافر نعمت غدار در محرم سنهٔ خمس و تسعمایه
آن شاهزاده را بعز شهادت رسانید و در ان اثنا شبیک خان
ازبک قصد تسخیر ماوراء النهر کرد و بخارا بگرفت بعد از ین سمرقند
محاصره نمود و والدهٔ میرزا سلطانعلی را بنکاح خود نوید داد و میرزا
سلطانعلی بتحریک و ترغیب مادرش بخدمت شبیک خان رسید
شبیک خان او را با مادرش بکشت و سمرقند بگرفت و خواجه
یحیی پسر خواجه عبداله را که نصب سلاطین بمشورت ایشان می بود
بقتل آورد بعد از مدتی اهل سمرقند در غیبت شبیک خان
میرزا بابر بن عمر شیخ را بسمرقند آوردند و یاغی شدند دیگر باره

شبیک خان سمرقند را حصار داد و میرزا بابر بکریخت و سمرقند
مسخر شد و بعضی اکابر بقتل آمدند و ماوراء النهر شبیک خان را
صاف شد و امیر خسروشاه نیز بردست لشکر ازبک بقتل رسید
میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید در شهور سنه
سبع و تسعمایه بعد از انکه شبیک خان در سنه ست عشر و تسعمایه
در خراسان در محاربه با لشکر اعلی حضرت پادشاه جهان سلطان شاه
اسمعیل بهادرخان نعمد الله بغفرانه بقتل آمد بمدد امرا و لشکر
قزلباش بپادشاهی ماوراء النهر رسید عبید خان ازبک بماوراء
النهر آمد و سلطنت از دست میرزا بابر بعد از محاربات بیرون
رفت و بعد ازین از نسل امیر تیمور تا غایت که سنه ثمان واربعین
و تسعمایه است کسی دیگر در ماوراء النهر سلطنت نکرده و حالا
پادشاهی ماوراء النهر در دست خانان ازبک است که احوال ایشان
در باب ششم مذکور خواهد شد میرزا بابر بعد ازین بسلطنت
غزنه و حدود هند قناعت کرد و قریب بیست و چهار سال در
پادشاهی بماند و در سنه سبع و ثلثین و تسعمایه وفات یافت
و وفات پدرش میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید در
شعبان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه بوده **همیون میرزا و کامران**

میرزا پسران بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بعد از پدر
برجای او پادشاه شدند و معظم ممالک هند بتصرف همایون
میرزا در امد و پادشاه عظیم الشان شد و حالا مدت یازده
سالست که پادشاهی قندهار و غزنه و کابل و بسیاری از مملکت
هند در دست ایشانست درین دو سال از شیرخان اوغانی
شکستی عظیم بدیشان رسیده و اکثر ممالک هند از دست ایشان
بیرون رفته **میرزا یادکار محمد** بن میرزا سلطان محمد
بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور کودکان بعد
از میرزا سلطان ابو سعید بتقویت امیر کبیر ابو النصر حسن بیک
بسلطنت خراسان نامزد شد و بعضی از امرای جغتای و لشکر
که بعد از قتل سلطان ابو سعید سرگردان شده بودند بدو
پیوستند و حسن بیک بسیاری از لشکر آق قوینلو همراه کرده
او را بخراسان فرستاد و او در استراباد نزول کرد قبل از وصول
او بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا از نسل عمر شیخ بن امیر
تیمور در سلطنت خراسان تمکن یافته بود چون خبر نزول
یادکار محمد در هراة بدو رسید لشکرها جمع کرد و بجنگ یادکار
محمد بجد و در استراباد آمده در نواحی بند شقان میان ایشان

در هشتم ربیع الثانی سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمایه جنگ شد
و یادگار محمد منهزم گشت حسن بیگ دیگر باره او را بلشکر
مدد کرد و باز بخراسان فرستاد درین نوبت بعضی از امرای
سلطان حسین میرزا ازو روگردان شده بیادگار محمد
ملحق شدند و سلطان حسین میرزا هراة را گذاشته بجانب
میمنه و فاریاب رفت یادگار محمد بعظمت هر چه تمامتر در
محرم سنهٔ خمس و سبعین و ثمانمایه در هراة نزول نمود
و بعیش و بعشرت مشغول گشت و از کید دشمن قوی غافل
ماند میرزا سلطان حسین از موضع بابا الهی از حدود مرغاب
با هزار مرد یلغار نموده بر سر او شبخون آورد و در نصف
شب چهارشنبه بیست و هفتم صفر سنهٔ مذکوره او را در باغ
زاغان بگرفت و بکشت و نسل میرزا شاهرخ بقتل او منقطع
گشت و خراسان بر میرزا سلطان حسین قرار گرفت مولانا کمال الدین
عبد الواسع در تاریخ واقعهٔ یادگار محمد گفت **شعر** شد شهر صفر
شهید و هم شهر صفر ○ از سال شهادتش دهد باز خبر **میرزا**
سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر
شیخ بن امیر تیمور پادشاه صاحب دولت و اقبال است از سلطنت

و عمر دراز بهره مند بود و در اعانت علما و تقویت فضلا جد
تمام مینمود طلبهٔ علوم و مدرسین از ابتدای سلطنت
تا انتهای عهد او از وظایف او تمتعها یافتند و جهت ایشان
در شهر هراة مدرسه ساخته و عمارتی پرداخته که نظیر آن در
ایران و توران نیست و در زمان او ده هزار ملا و طالب علم در
شهر هراة جمع آمده بودند و معاش ایشان از انعام پادشاه
و امرا میگذشت و خراسان بنوعی آبادان شده بود که هرگز مثل
آن نبوده در شهر هراة باغ جهان آرا که آنرا باغ مراد نیز گویند
از مستحدثات اوست و در انجا خانهای پرکار و قصرهای زرنگار
کرده و شعرای نامدار در توصیف و تعریف آن عمارات
اشعار زیبا و قصاید غرا بنظم در آورده اند و چون عمارت
دوست بود امرای او هم میل عمارت کردند و هر یک سراهای
خوب و منزلهای مرغوب ساختند و جناب میر نظام الدین
علیشیر که مقدم امرا و مطلع پادشاه بود و نسبت با میرزا
سلطان حسین بسمت قدمت خدمت موصوف بود و
جمیع امرا و اکابر و افاضل و اعالی و اعیان خراسان قریب سی
سال با او در مقام اطاعت و انقیاد بودند آنقدر مساجد

ومدارس ورباطات وخوانق وبقاع الخير در بلاد وصحاری و
براری خراسان باتمام رسانیده که زبان قلم از شرح وبیان آن عاجزاست
وبسیاری از علما وفضلا وشعرا تصنیفات از نظم ونثر بنام
او کرده اند واز فواید احسان او محظوظ وبهره مند گشته
ولادت امیر علیشیر در سنهٔ اربع واربعین وثمانمایه بوده ووفاتش
در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنهٔ ست وتسعمایه ودر تاریخ
وفات او گفته اند **بیت** آن میر بلند قدر عالی رتبت • چون
کرد ازین جهان بجنت رحلت • از سال وفات وجای او پرسیدم
دادند جواب که جنت جنت • وچون بیان بزرگی وحشمت
او دلالت بر علو شان وسمو مکان میرزا سلطان حسین داشت
بنابران احوال او را در خلال احوال میرزا سلطان حسین
ذکر کردیم ولادت میرزا سلطان حسین در محرم سنهٔ اثنی و
اربعین وثمانمایه بوده در شهر هراة وچون هشت ساله شد
پدرش میرزا منصور در شهور سنهٔ تسع واربعین وثمانمایه
وفات یافت ونسب او از جانب مادر نیز بامیر تیمور میرسد
مادر او فیروزه بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر
موسی است وسلطان حسین که جد مادری اوست دخترزادهٔ

امیر صاحب قران امیر تیمور کورکان است ومیرزا سلطان حسین
باسم جد مادری موسوم گشته وفات فیروزه بیگم در چهاردهم
محرم الحرام سنهٔ اربع وسبعین وثمانمایه بود سلطان حسین میرزا
در ابتدای جوانی بعضی اوقات در ماوراء النهر خدمت میرزا
سلطان ابو سعید مینموده وبعضی دیگر از زمان در ملازمت
میرزا بابر بن میرزا بایسنقر در خراسان بسر برده وده تومان
کبکی جهت علوفهٔ او تعیین کرده بودند تا در سنهٔ احدی و
ستین وثمانمایه که میرزا بابر وفات یافت وخراسان بهم برآمد
ومیرزا شاه محمود پسر میرزا بابر ومیرزا ابراهیم پسر میرزا
علاء الدوله باهم در افتادند واز جانب ماوراء النهر سلطان ابو
سعید میرزا درین سال قصد خراسان کرده ببلخ آمد واز بلخ
بهراة آمد وباز معاودت ببلخ کرد واز جانب عراق میرزا جهان
شاه در اواخر سنهٔ مذکوره طمع در خراسان کرده بحدود استراباد
آمد ومیرزا ابراهیم ومیرزا شاه محمود از و منهزم شده متفرق
گشتند واز هر طرف فتنه برخاست چنانکه مکررا مذکور شده
او در مرو آغاز سرکشی کرد وبا حسین بیگ سعدلو میرزا جهان
شاه او را حکومت استراباد داده بود در اوایل ذی الحجه سنهٔ

اثنی وستین وثمانمایه در موضع سلطان دوین جنک کرد
واورا بکشت و استراباد بکرفت وچون خراسان بر میرزا سلطان
ابوسعید قرار کرفت میرزا سلطان حسین در مدت ده سال
همیشه با او یاغی بود وهر وقت فرصت می یافت بمیان الکای
او در می آمد وهرکاه لشکر انبوه بدفع او میفرستاد به بیابانها
میرفت وقزاق شده بود چون خبر فوت میرزا سلطان
ابوسعید در حدود ابیورد بدو رسید بعضی امرا را از
طریق نیشابور ومشهد بهراة فرستاد وخود بمرو رفت و
از انجا بهراة آمد ودر روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث
وسبعین وثمانمایه بر تخت سلطنت نشست در ابتدای سلطنتش
یادکار محمد بتقویت حسن بیک با او در سلطنت خراسان
منازعت کرد وبقتل رسید چنانچه کذشت ومیرزا سلطان
حسین در سلطنت مستقل شد بعد ازین هرکس در کار
خراسان با او مخالفت نمود مغلوب کشت در اواخر عهد او
پادشاه ازبک سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد میرزا
سلطان ابوسعید بیرون بردند وطمع در خراسان داشتند
میرزا سلطان حسین در سنه احدی عشر وتسعمایه بقصد

دفع

دفع ایشان از هراة بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد اجلش
در رسید ودر آخر روز سه شنبه بعد از غروب آفتاب شانزدهم
ذی الحجه سنه احدی عشر وتسعمایه در موضع بابا الهی که از توابع
بادغیس است در حوالی پل ناباپ که بر آب مرغاب بسته اند وفات
یافت بعد از چهار روز نعش او را بهراة آوردند ودر کنبدی که
جهت مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی وهشت سال
وچهار ماه در تمام خراسان پادشاهی کرده بود وهفتاد سال
عمر داشت ودر زمان سلطنت خود قریب چند سال مفلوج
بود وقدرت بر رفتار وسواری نداشت همیشه چهار کس او را
در تخت روان براه می بردند کودک طبع بود همیشه ببازی قوچ
وکبوتر وخروس میل تمام داشت وهرجا که میرفت قفسهای
پر از کبوتر همراه بود ودر شهر هراة او را در تخت روان بمعرکهای
مردم بتفرج می بردند از پسران او چهارده کس را نام یافته ام
بدیع الزمان میرزا • مظفر حسین میرزا • احوال این هر دو مذکور
خواهد شد کپک میرزا • ابو المحسن میرزا • محمد معصوم میرزا •
فرخ حسین میرزا • ابن حسین میرزا • فریدون حسین میرزا • محمد
حسین میرزا • اینها اکثر در زمان پدر وبعضی بعد از زمان

پدر وفات یافتند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسران
سلطان حسین بعد از پدر بشهر هراة آمدند و بشرکت بسلطنت
نشستند چون یک سال از دولت ایشان بگذشت شاهی بیک
پادشاه ازبک از ماوراء النهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرد
و ایشان را در محرم سنهٔ ثلث عشر و تسعمایه منهزم ساخت میرزا
بدیع الزمان فرار نموده بیکشب در حوالی شهر هراة بود و از انجا
بطرف قندهار افتاد و بجانب ترشیز معاودت کرد و در انجا
با امرای ازبک جنگ کرد و شکست یافته بعراق آمد و بشرف
پای بوس نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه جهان وارث ملک
سلیمان ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر خان انار الله
برهانه و ثقل بالمیزان میزانه مشرف گشت و بموجب حکم همایون
او را در شنب غازان تبریز منزل دادند و هر روز یکهزار دینار
جهت اخراجات او تعیین کردند مدت هفت سال در تبریز بود
و در سنهٔ عشرین و تسعمایه که سلیم پادشاه روم به تبریز آمد
او را همراه خود بروم برد و او در روم وفات یافت و مظفر حسین
میرزا باستراباد گریخت و در انجا در سنهٔ ثلث عشر و تسعمایه
بعالم آخرت رحلت فرمود میرزا عمر بن میرزا میرانشاه

بن امیر تیمور هرچند بیان احوال او و برادرش بر بیان احوال سایر
احفاد امیر تیمور مقدم بود اما بر ارتباط سلطنت قراقوینلو باحوال
او و برادرش میرزا ابابکر ماخر آن بسیاق تاریخ اولی و انسب
نمود القصه در نوبت اخیر که امیر تیمور بایران آمد در سنهٔ اثنی و
ثمانمایه میرزا عمر را در ماوراء النهر حکومت داد و او مدت سه سال
بحکومت آن دیار مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم
بآذربایجان مراجعت فرمود و در قراباغ قشلاق کرفت میرزا
عمر را از سمرقند بقراباغ طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سر
حد روم و شام بدو تفویض فرمود و حکام فارس و عراق را تابع
او ساخت که بجار و یساق او حاضر شوند و حکومت عراق عرب
ببرادرش میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا میرانشاه را با او
ببغداد فرستاد بعد ازین بدو سال و نیم چون خبر فوت امیر
تیمور در تبریز بمیرزا عمر رسید سلطنت آن دیار باسم خود
کرد و میرزا ابابکر را از عراق عرب نزد خود طلب فرمود
و چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر نزول کرد او را بگرفت
و در قلعهٔ سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز کس تعیین
کرده بسلطانیه فرستاد تا او را آنجا بقتل آوردند چون آن

شخص بدان خانه که میرزا ابابکر در انجا محبوس بود درآمد میرزا ابابکر
پیش دستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از بند
بیرون آمده قلعه و شهر را فرو گرفت و اینصورت در محرم سنهٔ
ثمان وثمانمایه واقع شد درین وقت میرزا میرانشاه بخراسان
رفته در کالپوش بود میرزا ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر
رفت و میرزا عمر بسلطانیه آمد بعد ازین میرزا ابابکر پدر او را
برداشته روی بعراق نهاد چون بشهریار آمدند لشکر فوج فوج
بدو ملحق می شدند و میرزا عمر درین وقت در آذربایجان بود میرزا
ابابکر از شهریار بسلطانیه رفت جمعی که آنجا بودند قلعه تسلیم
کردند لشکر بسیار برو جمع شدند آهنگ جنگ میرزا عمر
کرد و متوجه آذربایجان شد و اکثر امرای میرزا عمر ازو روگردان
شده نزد میرزا ابابکر آمدند میرزا عمر را قوت مقابله با میرزا
ابابکر نماند بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم
و میرزا اسکندر پسران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که از جانب
میرزا شاهرخ حکومت آن ممالک تعلق بدیشان داشت رفت
و از ایشان استمداد نمود و میرزا ابابکر در آخر جمادی الآخر سنهٔ
مذکوره به تبریز رفت و بر تخت نشست پس ازین میرزا عمر

باتفاق

باتفاق اولاد میرزا عمر شیخ و لشکرهای عراق و فارس بقصد میرزا
ابابکر بحدود درجزین آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکرهای
آذربایجان برابر رفت و در موضع خربره بایکدیگر جنگ سخت
کردند چنانچه چهار هزار سوار و پیاده درین جنگ کشته شدند
و میرزا ابابکر غالب آمد میرزا عمر از میرزا ابابکر منهزم شده
بخراسان رفت میرزا شاهرخ او را اعزاز و احترام نموده استراباد
و مازندران بدو شفقت فرمود و چون در انجا قوت گرفت با میرزا
شاهرخ یاغی شد در روز دوشنبه تاسع ذی قعده سنهٔ تسع
وثمانمایه در حدود جام با او جنگ کرد و شکست یافت و بطرف
مرغاب که بخته میخواست بسمرقند نزد برادر خود خلیل سلطان
رود زخم تیری داشت داروغکان آنجا او را گرفته نزد میرزا
شاهرخ فرستادند میرزا شاهرخ طبیب و جراح تعیین کرده
حکم فرمود که او را بهراة برند علاج کنند چون میرزا عمر را بتقوز رباط
آوردند وفات یافت و در بیست و پنجم ذی قعده سنهٔ مذکوره
او را در پهلوی امام فخر رازی دفن کردند **میرزا ابو بکر** بن
میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از هزیمت برادرش میرزا عمر
در آذربایجان بر تخت سلطنت نشست مرد مشهور شجاع بود

ودرمیان اولاد واحفاد امیر تیمور بشمشیر او کس نبود قرا یوسف
بن قرا محمد ترکمان که در ایام از مصر گریخته بکنار آب فرات که یورت
اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر دوبار با او جنگ کرد و هر
دوبار مغلوب گشت ودر نوبت دوم پدرش میرزا میرانشاه در
جنگ بدست غلامی کشته گشت واین صورت در بیست وچهارم
ذی قعده سنه عشر وثمانمایه روی نمود بعد ازین آذربایجان
از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت وقرا یوسف بران مستولی
شد ومیرزا ابابکر بکرمان رفت حاکم کرمان سلطان اویس پسر
امیر ایدکو با او مخالفت کرد وبسیستان افتاد واز سیستان
باز بکرمان معاودت فرمود ودر حدود جیرفت با سلطان اویس
جنگ کرد وکشته شد واین واقعه در رجب آخر یا اوایل شعبان سنه
احدی عشر وثمانمایه دست داد

باب پنجم

در ذکر پادشاهان ترک قرا قوینلو وآق قوینلو وآن دو فصل است

فصل اول در ذکر قرا قوینلو وسلاطین ایشان بارانی
لقب دارند مدت سلطنتشان شصت وسه سال اول ایشان
قرا یوسف بن قرا محمد بن توره میش بن بیرام خواجه ترکمان است
وقرا محمد از امرای سلطان احمد ایلکانی بوده ودخترش در حباله

سلطان احمد بوده وسرداری الوس قرا قوینلو بدو تعلق داشته
وجد او بیرام خواجه که بعد از وفات سلطان اویس بر موصل وسنجار
وارجیش حکومت یافته بود در اثنین وثمانین وسبعمایه وفات
یافته قرا یوسف در زمان امیر تیمور همیشه با او یاغی گری میکرد و
در وقتی که امیر تیمور در روم بود بر عراق عرب مستولی شد و
سلطان احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد چون امیر تیمور از روم
بآذربایجان آمد عراق عرب را به پسرزاده خود ابابکر داد واو را
بدفع قرا یوسف ببغداد فرستاد وحکم فرمود که فرزند زاده دیگرش
میرزا رستم بن عمر شیخ نیز از حدود همدان بمدد میرزا ابابکر بعراق
عرب رود ایشان در نزد حله بقرا یوسف رسیدند وبا او جنگ
کردند وبرادرش یار علی را بکشتند قرا یوسف از ایشان منهزم گشته
بمصر گریخت پادشاه مصر او را با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم
امیر تیمور بگرفت وبند کرد وقرا یوسف را در آنجا پسری متولد
شد پیر بوداق نام کرد وسلطان احمد آن پسر را بفرزندی قبول
فرمود بعد از آن چون خبر فوت امیر تیمور بمصر رسید قرا یوسف را
از بند بیرون آوردند وترتیب کردند هزار سوار از ترکمان که با او
بمصر رفته بودند بر او جمع شدند واو در آنجا از مصریان گریخته تا

کنار آب فرات صد و هشتاد جنك با مستحفظان طرق و امرای

سرحدها کرده بود و در همه معارک غالب آمد و حدان داعها او

و نوکرانش هرچه دیدند غارت کردند و چون بدیار بکر رسیدند

خویشان و بنی اعمام بدو پیوستند و او قلعهٔ اوینک در تصرف آورد

و در غرهٔ جمادی الاول سنهٔ تسع و ثمانمایه در حوالی نخجوان با

میرزا ابا بکر بن میرانشاه مصاف داد و او را بشکست و به تبریز

آمد و در بیست و چهارم ذی قعده سنهٔ عشر و ثمانمایه امیرزاده

ابا بکر بار دیگر در حدود تبریز با قرا یوسف جنك و قرا یوسف

استیلای تمام یافت و پسر خود پیر بوداق را بحکم آنکه سلطان احمد

او را پسر خود خوانده بود بسلطنت نصب کرد و تمام آذربایجان

در ضبط آورد بعد از آن متوجه دیار بکر شد و قرا عثمان بایندری را

که حاکم آنجا بود منهزم ساخت و در سنهٔ ثلث عشر و ثمانمایه با

سلطان احمد ایلکانی در تبریز جنك کرد و او را بگرفت و در

بیستم ربیع الآخر بکشت و عراق عرب نیز با تصرف گرفت و

به پسر خود شاه محمد داد و یکبار دیگر برسر قرا عثمان رفت و قلعهٔ

ارغنی را مدتی محاصره کرد و عاقبت قرا عثمان با او در مقام

تنزل شده التماس صلح کرد و قرا یوسف باز گشت و در سنهٔ

خمس عشر و ثمانمایه با امیر شیخ ابراهیم شیروانی و کستندیل ملك

گرجستان مصاف کرد و شیخ ابراهیم را با برادر و امرا بگرفت

و کستندیل را با جمیع اقوام بکشت و شیخ ابراهیم را به تبریز آورد

و خون بها ستد و آزاد کرد و بشروان باسر پادشاهی فرستاد شیخ

ابراهیم بعد ازین پنج سال دیگر در شروان پادشاه بود تا در سنهٔ

عشرین و ثمانمایه بجوار رحمت حق تعالی پیوست و پسرش امیر خلیل

بجای او پادشاه شروان شد و مدت چهل و هشت سال در پادشاهی

بماند و در ثمان و ستین و ثمانمایه وفات یافت قرا یوسف در سنهٔ

ست عشر و ثمانمایه متوجه عراق شد و بجهت عارضهٔ از همدان باز

گشت و سلطانیه و قزوین و طارم و ساوه نیز بگرفت و در سنهٔ

اثنی و عشرین و ثمانمایه بحلب و عشاب رفت و در سنهٔ ثلث

و عشرین و ثمانمایه میرزا شاهرخ از خراسان متوجه او شد قرا

یوسف نیز استقبال نمود و در اوجان در روز پنجشنبه هفتم

ذی قعدهٔ سنهٔ مذکوره بمرگ طبیعی نماند و هیچکس بتکفین و

تجهیز او نپرداخت و فرزندان او هیچکدام در آن حال حاضر

نبودند لشکرش متفرق گشتند و خزانه اش غارت کردند

و هیچکس را فرصت نشد که او را دفن کند و او را در همان خرگاه

کمرده بود بر بالای کت بگذاشتند آحاد الناس و ترکمه خرگاه را
غارت کردند و جامها را از تن او بیرون کردند و بطمع حلقهٔ طلا که
در گوش داشت گوشش ببریدند و او را از روی کت برهنه بر روی
زمین انداختند دو شبانروز بدین حال افتاده بود بعد از آن
اختاجیان او را بطرف ارجیش بردند و در مرقد آبا و اجداد
دفن کردند مدت سلطنت او چهارده سال و کسری قرا یوسف
شش پسر داشت پیر بوداق خان قرا یوسف او را بسلطنت نصب
کرده بود در زمان حیات پدر درگذشت و بعد از قرا یوسف
سلطنت بنام خود کرد امیر اسکندر و میرزا جهانشاه احوال ایشان
مذکور خواهد شد امیر شاه محمد مدت بیست سال باستقلال حاکم
عراق عرب بود تا در سنهٔ ست و ثلثین و ثمانمائه برادرش امیر اسپان
بغداد از دست او بیرون برد و شاه محمد گریخته از بغداد بیرون
رفت و بموصل رسید و موصل و اربل را مسخر کرد بعد از آن بطرف
بغداد عزم کرد و بعقوبه را غارت کرد و بدرتنگ آمد و قصد
شیخان داشت و در حدود شیخان بر دست امیر حاجی همدانی
بقتل آمد و در روز سه شنبه هجدهم ذی حجه سنهٔ سبع و ثلثین
و ثمانمائه امیر اسپان بعد از اخراج شاه محمد دوازده سال حاکم

بغداد بود و در روز سه شنبه ثامن عشرین ذی قعده سنهٔ ثمان و
اربعین و ثمانمائه بمرگ خود وفات یافت و آن قران نحسین در
سرطان بود امیر ابو سعید بر دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید
امیر اسکندر بن قرا یوسف بغایت متهور و شجاع و دلیر
بود در طایفهٔ قرا قوینلو کسی بشجاعت او نبود اما دولتش متزلزل
بود بعد از پدر لشکر قرا قوینلو بر و جمع شدند و او در روز دو
شنبه بیست و هفتم رجب سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه در حدود
الشکرد بموضعی که آنرا یخشی خوانند با میرزا شاهرخ مصاف
داد و دو روز آتش قتال و جدال میان ایشان اشتغال داشت
در شب سپاه طرفین پاس میداشتند و روز بار کوشش و
آویزش میرفتند در روز سیم میرزا اسکندر منهزم گشت و
بحدود فرات گریخت چون میرزا شاهرخ بعد از فتح بخراسان مراجعت
فرمود امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان
مستولی شد و در سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه عز الدین شیر ملک
کردستان را در اردبیل بکشت و در همین سال امیر شمس الدین ملک
ملک اخلاط را بقتل رسانید و در سنهٔ ثلثین و ثمانمائه سلطان
احمد کرد را بقتل آورد و در سنهٔ احدی و ثلثین و ثمانمائه بشروان

رفت و در شماخی خرابی بسیار کرد و در سنهٔ اثنی وثلثین وثمانمایه
سلطانیه از تصرف مردم میرزا شاهرخ بیرون برد و در همین
سال میرزا شاهرخ نوبت دوم بقصد قلع وقمع او بآذربایجان
آمد و در روز شنبه هفدهم ذی حجه سنهٔ مذکوره در ظاهر سلماس
با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه جنگ کرد و بین العسکرین
دو روز قتال وجدال بود و امیر اسکندر درین نبرد دست بروی
نمود که مثل آن در آیینهٔ خیال متصور نخواهد بود و در آخر چون
طاقتش نماند بجانب روم فرار کرد چون میرزا شاهرخ بخراسان
رفت در سنهٔ اربع وثلثین وثمانمایه باز اسکندر آذربایجان را
در ضبط آورد و یکی از مردم خراسان گفت **بیت** سکندر لشکر
ما را زد و جست * شه ما مملکت بگرفت و بگذاشت * امیر اسکندر
برادر خود امیر ابو سعید را که از جانب میرزا شاهرخ بایالت
آذربایجان منصوب شده بود بقتل آورد و در سنهٔ سبع و
ثلثین وثمانمایه بار دیگر بشروان رفت و نهب وغارت وقتل کرد
و در دوم ربیع الثانی سنهٔ ثمان وثلثین وثمانمایه میرزا شاهرخ
باز بجهت دفع او از خراسان متوجه شد چون بری رسید میرزا
جهانشاه برادر امیر اسکندر در منتصف ماه ذی الحجه سنهٔ مذکوره

بخدمت میرزا شاهرخ پیوست و بعنایت واعزاز مفتخر گشت و همچنین
امیرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمد پسر قرا یوسف و امیر بایزید آینلو
که از عظما و امرای ترکمان بود بمیرزا شاهرخ ملحق شدند و میرزا شاهرخ
بجانب آذربایجان نهضت فرمود امیر اسکندر از این نوبت قوت
مقابله نداشت فرار کرد و از ارزنجان بگذشت و در وقت گریز قرا
عثمان بایندری را که سر راه برو گرفته بود بکشت میرزا شاهرخ
بآذربایجان آمد و سلطنت آن مملکت را تا حدود روم و شام بمیرزا
جهانشاه تفویض فرمود و نشان همچون بهر آل تمغا ارزانی داشت
چون میرزا شاهرخ در اوایل سنهٔ اربعین وثمانمایه بخراسان
معاودت فرمود امیر اسکندر از روم مراجعت نموده در صوفیان
تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافته بقلعهٔ النجق گریخت
ومحصور شد و در آنجا شب بیست و پنجم شوال سنهٔ احدی واربعین
وثمانمایه بر دست پسر خود شاه قباد که با یکی از قمکان پدر لیلی نام
نظری داشت بقتل آمد مدت سلطنت او شانزده سال **میرزا
جهانشاه** بن قرا یوسف بن قرا محمد در شهور سنهٔ تسع وثلثین
وثمانمایه بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو تعلق
گرفت و روز بروز دولت و حکومتش تزاید پذیرفت برادرش

امیر اسکندر با او جنك کرد و منهزم شده در قلعهٔ النجق بدست پسرش کشته شد
چنانچه کذشت میرزا جهانشاه پسرش را بقصاص پدر کشت و مملکت میرزا
جهانشاه را صاف شد و او در سنهٔ اربع واربعین وثمانمایه بغزای کرجستان
رفت و فتح کرد و بعد از فوت برادرش امیر اسپان بدلی عراق عرب نیز
بدست آورد و بعد از فوت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در سنهٔ
ست وخمسین وثمانمایه بر عراق مستولی شد ومردم اصفهان را در سنهٔ
سبع وخمسین وثمانمایه بقتل آورد و مجموع قلاع وحصون بلاد عراق
را خراب ساخت وفارس وکرمان نیز با تصرف کرفت ودر اواخر سنهٔ
احدی وستین وثمانمایه که میرزا بابر وفات یافته بود چنانچه سابقا
در احوال سلطان ابو سعید میرزا ایراد یافته بعزم تسخیر خراسان از
راه عقبهٔ صندوق شکن متوجه جرجان شد ودر روز سه شنبه
بیست وپنجم محرم الحرام سنهٔ اثنی وستین وثمانمایه با میرزا ابراهیم پسر
میرزا علاء الدوله در یك فرسخی استراباد جنك کرد ومظفر شد و
بسیاری از امرا وامیرزادکان جغتای درین جنك کشته شدند و میرزا
جهانشاه باستقلال تمام بخراسان در آمد و پانزدهم شعبان سنهٔ
مذکوره در شهر هراة نزول فرمود وقریب شش ماه باستقلال در آن
حدود توقف کرد ودر آنجا میرزا علاء الدوله بن بایسنقر میرزا در روز

عید اضحی در سنهٔ مذکوره بخدمتش رسید واحترام یافت بعد
ازین سلطان ابو سعید از بلخ متوجه او شد وخبر بمیرزا جهانشاه
رسید که پسرش حسن علی که در قلاع آذربایجان محبوس بود بیرون
آمده وتبریز را کرفته وباغی شده بنابرین میرزا جهانشاه با
سلطان ابو سعید صلح کرده خراسان برو مسلم داشت ودر اوایل
سنهٔ ثلث وستین وثمانمایه بعراق مراجعت نمود لشکرش در آن
راه بهر جا رسیدند از آبادانی اثری نکذاشتند ومیرزا جهانشاه
چون بمملکت خود آمد حسن علی را کرفته محبوس ساخت وپسر
دیکرش پیر بوداق که ملك فارس بدو داده بود واو پسندیده
معاش نمیکرد در سنهٔ اربع وستین ازانجا اخراج کرده ببغداد
فرستاد وچون همچنان عقوق مینمود وحقوق رعایت نمیکرد
میرزا جهانشاه در سنهٔ تسع وستین وثمانمایه متوجه بغداد شد
وپیر بوداق را محاصره کرد ومدت یکسال بر در بغداد
نشست مردم در میانه سخن از صلح کفتند پیر بوداق در بغداد
بکشود برادرش محمدی میرزا بمشورت میرزا جهانشاه در صباح
یکشنبه دوم ذی قعده سنهٔ سبع وثمانمایه بر سر او رفت واو
غافل نشسته وبصلح ایمن کشته او را بکشت ومیرزا جهانشاه

به تبریز آمد و شوکت و عظمت او بمرتبهٔ اعلی رسیده بود بنوعی که پدران
او را عشر عشیر آن در خیال نمی آمد و تمامی ممالک عراق عرب و
عجم و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان تا سرحد روم
و شام در زیر نگین او بود و بعد ازین دولت او روی در انحطاط
نهاد و در سنهٔ اثنی و سبعین و ثمانمایه بقصد دفع حسن بیک
که حاکم دیاربکر بود بدانجانب رفت و کاری از پیش نبرد و زمستان
در رسید خواست که معاودت نماید در کوچ دادن احتیاط مرعی
نداشت اُردو و لشکر را در اول از پیش روان میکرد و خود تا
آخر روز بر بستر استراحت می خفت و بعد از آن در عقب
لشکر میرفت حسن بیک فرصت غنیمت دانسته در وقتی که لشکر
و اُردو از پیش رفته بود و میرزا جهانشاه خفته با سه هزار سوار
مکمّل بر سر او فرود آمد و میرزا جهانشاه در وقت گریز کشته
شد و پسرانش محمدی میرزا و ابو یوسف میرزا گرفتار
شدند محمدی میرزا بقتل آوردند و ابو یوسف میرزا را میل
کشیدند و این واقعه در دوازدهم ربیع الثانی سنهٔ مذکوره
واقع شده هفتاد سال عمر داشت جسد او را به تبریز نقل کردند
و در مظفریه مدفون ساختند میرزا جهانشاه مرد نا اعتماد

و بدخوی بود و سروران را باندک بهانه میکشت و شرع خوار میداشت
و بر فسوق و فجور اقدام می نمود حسن علی بن میرزا جهان
شاه بن قرا یوسف در قلعهٔ ماکویه محبوس بود بیرون آمد و بر
تخت نشست و قلاع و خزاین بدست آورد و سواری یکصد و پنجاه
هزار تومان بخش کرد و قریب دویست هزار سوار برو جمع شد
و چون قریب بیست و پنج سال در قلعه محبوس بود دماغ او خلل یافته
تدبیری نداشت کُردی چند بی وجود را تربیت کرد و جهلی تام
نهاد و امرای بزرگ پدر را ذلیل گردانید در اثنای این حسن بیک
متوجه آذربایجان شد حسن علی باستقبال رفت و در حوالی مرند
امرا ازو تخلف نمودند و او منهزم شد درین وقت سلطان ابو
سعید از خراسان بسلطانیه رسیده بود نزد او رفت سلطان
ابو سعید محل قشلاق او در تبریز تعیین فرمود و چون سلطان
ابو سعید در قراباغ بقتل آمد حسن علی بعراق رفت باز جمعی کثیر
از الوس و احشام برو جمع شدند و در همدان با سپاه مظفر که مقدم
ایشان اوغورلو محمد بن حسن بیک بود مصاف کرد و گرفتار
شد و در ماه شوال سنهٔ ثلث و سبعین و ثمانمایه خود را بکشت
و دولت قراقوینلو باخر رسید

فصل دوم

در ذکر آق قوینلو و ایشان را بایندریه نیز گویند و مدت
سلطنت ایشان چهل و دو سال اول ایشان امیر کبیر ابو النصر
حسن بیک بن علی بیک بن عثمان بیک بن قتلغ بیک بن
حاجی بیک است پادشاه دانا و قاهر و صاحب شوکت و
رعیت پرور بود عدل و رافت تمام و هیبت و سیاست مالا
کلام داشت تا غایت عمل و در استیفای مال و حقوق دیوانی
قانون خود بغور قضایا و مهمات میرسید و حکم بر نهج راستی
و عدالت میکرد شرع شریف در زمان او رواج عظیم گرفت
و قضاه اسلام اعتبار تمام داشتند با علما و فضلا می نشست و
از تفسیر و حدیث و فقه سخن در مجلس عالی او میگذشت و
سادات و مشایخ را تکریم و تعظیم مینمود و هر را سیورغال داد
و مساجد و مدارس و رباطات ساخت و دو فتح بزرگ او را
در اوایل دولت میسر شد و بر دو پادشاه نامدار عالیمقدار
ظفر یافت اول فتح جهانشاه میرزا چنانچه در احوال او مذکور
شد دوم فتح سلطان ابو سعید میرزا و شرح آن بعضی در احوال
او سبق ذکر یافت و برخی از آن درین موضع ایراد می یابد پدران
او در دیاربکر حاکم بوده اند و قلاع و محال سخت داشته اند

و همیشه با دودمان امیر تیمور طریق موافقت سلوک میداشته
جد او قرا عثمان در سفر روم با امیر تیمور همراه بوده بخلاف قرا
یوسف و پسرش امیر اسکندر و میرزا جهانشاه که همیشه از ایشان
مخالفتها ظاهر می شد بعد از میرزا جهانشاه حسن بیک با آذربایجان
آمد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه از و فرار کرد و بخدمت
سلطان ابو سعید رفت و احترام یافت حسن بیک به تبریز آمد
و تخت بگرفت و آذربایجان در ضبط آورد و در زمستان بقشلاق
قراباغ رفت پس ازین سلطان ابو سعید از عراق متوجه آذربایجان
شد چون بمنزل میانه رسید لشکر جغتای به تبریز رفتند و
معامله و سودا کردند و هیچکس مانع ایشان نبود و حسن بیک
مکررا ایلچی باردوی سلطان ابو سعید فرستاد و حقوق خدمت
قدیم آبا و اجداد باز نمود و عصیان قرا یوسف و اولاد و احفاد
او شرح داد التماس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری
که پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا بمیرزا جهانشاه شفقت نموده
بود بجلدوی آنکه دشمنان ایشان را برانداخته بود بگذارند سلطان
ابو سعید قبول نکرد و بقراباغ رفت حسن بیک چون دید که سلطان
ابو سعید در مقام غرور و نخوت و تجبر است و از صلح ناامید گشت

درمقام مخالفت شد و راهها مسدود ساخت و مردم شروان

نیز با حسن بیک موافقت کردند قوت باز گرفتند لشکر جغتای

مضطرب شدند و قحط عظیم در اُردوی ایشان پدید گشت

چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی جو نخورد سلطان ابو

سعید امیر مزید ارغون را که امیر الامرا بود با سرداران لشکر

بمقابل حسن بیک فرستاد حسن بیک بر ایشان غالب آمد و میر

مزید گرفتار شد و حسن بیک در حدود اردوی جغتای نزول

فرمود سلطان ابوسعید متزلزل گشت و مادر خود را نزد حسن بیک

فرستاده التماس صلح کرد حسن بیک چون میدانست که اُردوی

ایشان پریشان شده و کارش از دست رفته صلح قبول نفرمود

و سلطان ابوسعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت

حسن بیک در اُردوی جغتای نزول کرد و پسرش زینل بیک

بسلطان ابوسعید رسید و او را گرفته نزد حسن بیک آورد

بعد از سه روز مقتول گشت و این واقعه در ماه رجب سنه

ثلث وسبعین وثمانمایه بوقوع انجامید چنانچه گذشت بعد

ازین حسن بیک با امرا و لشکر جغتای بطریق مروت عمل کرد

و ایشانرا در خدمت یادگار محمد مذکور شد حسن بیک در سنه

اربع وسبعین وثمانمایه بعراق آمد و از عراق بشیراز رفت

و ابو یوسف میرزا پسر جهانشاه میرزا در انوقت در فارس بود

بردست لشکر حسن بیک مقتول گشت حسن بیک شیراز در

اول بعمر بیک موصلو داد بعد از ان بپسر خود سلطان خلیل

شفقت فرمود و او تا آخر عهد حسن بیک حاکم فارس بود

و شهر اصفهان به پسر بزرگتر خود اوغرلو محمد تفویض فرموده

بود و او در اواخر عهد با پدر مخالفت ظاهر کرد و بجانب روم

رفت و بغداد به پسر دیگر مقصود بیک ارزانی داشت و

بالجمله عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان بتصرف حسن بیک

درامد و چون استقلال تمام یافت در اواخر شهور سنه ست

وسبعین وثمانمایه قصد روم کرد و در حدود ارزنجان مردم

او با مقدمه لشکر روم غالب شدند و خاص مراد رومی را بکشتند

بعد از ان در روز دوشنبه تاسع ربیع الآخر سنه سبع وسبعین

وثمانمایه با سلطان محمد پادشاه روم جنگ کرد و شکست یافت

و پسرش زینل بیک که والی مملکت قزوین بود دران جنگ کشته

شد حسن بیک به تبریز آمد و لشکر روم از عقب نیامدند

و سلطان محمد بروم معاودت کرد بعد از قتل زینل بیک قزوین

برادرش یعقوب تفویض فرمودند حسن بیک در اوایل شهور
سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه بگرجستان رفت و سادات و اهالی
و مشایخ قلمرو را هر کس سیورغالی داشتند بگرجستان برد
و بسیاری از ولایت گرجستان فتح کرد و برده بسیار گرفت
و هر یک از سادات و اهالی را از آن نصیبی داد و هم در سنه مذکوره
به تبریز معاودت فرمود چون یازده سال و کسری در پادشاهی
بسر برد در شب عید فطر سنه اثنی و ثمانین و ثمانمایه در تبریز
وفات یافت و در باغ نصریه که از منشیات اوست مدفون شد
حسن بیک هفت پسر داشت اغرلو محمد در اوایل شهور سنه
اثنی و ثمانین و ثمانمایه نماند سلطان خلیل یعقوب میرزا
یوسف میرزا احوال اینها مذکور خواهد شد مقصود بیک
بعد از حسن بیک بفرمان سلطان خلیل مقتول گشت زینل
بیک در جنگ روم کشته شد **سلطان خلیل** بن حسن
بیک بعد از پدر بسلطنت نشست و دیاربکر برادر خود یعقوب بیک
داد در عراق مراد بیک بن جهانگیر که عمو پسرش بود با او در
صفر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه یاغی شد و بسلطانیه آمده
با منصور بیک پرناک که از امرای سلطان خلیل جنگ کرد و

غالب آمد سلطان خلیل از تبریز آهنگ جنگ او کرد مراد بیک از و
فرار نموده بقلعهٔ فیروزه کوه رفت حسین کیای جلاوی که حاکم
آن قلعه بود او را بقلعه برد چون امرای سلطان خلیل بپای قلعه رسیدند
مراد بیک را با چند امیر که همراه بودند بدیشان سپرد تا در روز
دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره بکشتند و سرهای
ایشان نزد سلطان خلیل در خرقان آوردند در این اثنا خبر
رسید که یعقوب بیک در دیاربکر یاغی شده و بآذربایجان آمده
سلطان خلیل بعزم رزم او متوجه آذربایجان شد و روز
چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه مذکوره در رودخانهٔ خوی
با یعقوب بیک جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار کشته شد
مدت سلطنتش شش ماه و نیم **یعقوب بیک** بن
حسن بیک بعد از قتل برادر پادشاهی بر وی قرار گرفت سیورغالات
و مناصبی که پدرش بمردم داده بود امضا فرمود و بشعر و شاعران
رغبت تمام داشت شعرا در دولت او رونق گرفتند و از
اطراف و جوانب قصاید و مدایح باسم او گفتند و به تبریز فرستادند
و در سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه باش بیک که امیر الامرایی شام
بود بطمع ملک بدیاربکر آمد و بر دست لشکر یعقوب بیک در

ماه رمضان سنهٔ مذکوره بقتل رسید و در سنهٔ ست وثمانین
وثمانمایه پیر جمال الدین احمد در شام وفات یافت ولادت مؤلف
این کتاب یحیی بن عبد اللطیف الحسنی در عصر روز پنجشنبه
نوزدهم ذی قعدهٔ این سال وقوع یافته و در اواخر شهور سنهٔ
ست وثمانین وثمانمایه بایندر بیک که امیر الامرا بود با پادشاه
یاغی شد یعقوب بیک در حدود ساوه با او جنک کرد و اورا
بکشت و درین سال سلطان محمد رومی پسر سلطان مراد در روم
وفات یافت وچون ده سال از سلطنت او بکذشت در سنهٔ
ثلث وتسعین وثمانمایه نواب رفیع جناب حضرت سلطان
اعظم خاقان اعدل اکرم قهرمان الماء والطین ظل الله فی
الارضین الداعی الی الخیر فخر السلطنة والولایة والهدایة
شاه ابو الغازی سلطان حیدر الحسینی الصفوی تغمده الله
بغفرانه واسکنه اعلی فرادیس جنانه لشکر بشروان کشید
وفرخ یسار پادشاه آن دیار از یعقوب بیک استمداد نمود
یعقوب بیک از راه صواب وصلاح کم کرد وسلیمان بیجن را
با لشکر بسیار بمدد فرخ یسار فرستاد تا در حدود طبرسران
با آن مظهر الطاف الهی جنک کردند وآنحضرت بعز شهادت فایز

کشت پس ازین یعقوب بیک شاهزادکان آنحضرترا که هر یک ماه
آسمان پادشاهی بودند در قلعهٔ اصطخر محبوس کردانید قصد
خاندان نبوی وعداوت دودمان مرتضوی که خلاصهٔ اهل عالم
وزبدهٔ بنی آدم اند بر هیچکس نیست لاجرم یعقوب بیک از عمر
بهره نیافت وعنقریب نسلش برافتاد و در اوان جوانی هنوز
سال عمرش بسی نارسیده در حادی عشر صفر سنهٔ ست وتسعین
وثمانمایه در یورت سلطان بود قراباغ که در آنجا قشلاق کرفته
بود وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه
مدت عمرش بیست وهشت سال وقبل از وفات او بدو هفته
برادرش یوسف بیک ومادرش سلجوقشاه خاتون از عالم رحلت
کردند ومولانا بنایی شاعر در آن وقت کفته **شعر** نه از یوسف
نشان دیدم نه از یعقوب آثاری • عزیزان یوسف ارکم شد چه شد
یعقوب را باری • وجامی این رباعی بنظم آورده • عمری دل من ز
شوق یعقوب طپید • یعقوب برفت وروی یعقوب ندید •
رنجی که بمن از غم یعقوب رسید • هرکز یعقوب از غم یوسف نکشید •
واین دو بیت نیز او درین باب کفته **شعر** در راه طلب طالب و
مطلوب نماند • در بزم طرب راغب ومرغوب نماند • نیل فلک انجم

قضا طغیان کرد در مصر بقا یوسف و یعقوب نماند در زمان
او ابواب اخراجات مسدود بود و بغیر از مال راستی مطلقا
از رعیت مطالبه ننمود از یعقوب بیک سه پسر ماند بایسنقر
میرزا و سلطان مراد مادر ایشان گوهر سلطان خانم دختر
فرخ یسار بن امیر خلیل شروانی پسر دیگر حسن بیک مادرش
بکیجان خانم دختر سلیمان بیک بیجن بود و احوال هر یک گفته
خواهد شد ان شاء الله تعالی **بایسنقر میرزا** بن یعقوب بیک
بن حسن بیک بعد از فوت پدرش بسعی صوفی خلیل موصلو
سلطنت بر وی مقرر شد چون کودک بود زمام امور پادشاهی
بقبضه اقتدار صوفی خلیل درآمد و او در همان شب که
یعقوب میرزا وفات یافت میرزا علی ولد سلطان خلیل را که امیر
دیوان پادشاه بود بقتل آورد جماعت بایندریه و دیگر امرا با
حکومت صوفی خلیل نساختند و هم دران چند روز مسیح میرزا
بن حسن بیک را بپادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل و با امراء
موصلو در یورت سلطان بود جنگ کردند و مغلوب گشتند
و مسیح میرزا با بسیاری از امراء بایندریه و جمعی که با ایشان متفق
بودند بقتل آمدند مگر رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک

که اورا

که اورا بقلعه النجق فرستاده بند کرده بودند و محمود بیک بن اغرلو
محمد بن حسن بیک درین جنگ گریخته بعراق آمد و لشکری بر وی جمع
شد و باهتمام شاه علی بیک پرناک بسلطنت نشست بایسنقر
میرزا و صوفی خلیل با لشکرها آهنگ جنگ محمود بیک کردند و
در رباط اتابک از حدود درجزین فریقین بهم رسیدند حربی
عظیم واقع شد بایسنقر میرزا غالب گشت و محمود بیک و شاه
علی بیک بقتل آمدند بعد ازین سلیمان بیک بیجن در دیاربکر
با صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل بعزم دفع او متوجه
دیاربکر گشت میان فریقین در حدود قلعه وان محاربه دست
داد بعضی امرا از جانب صوفی خلیل روگردان شدند و بایسنقر
میرزا را بطرف سلیمان بیک بردند صوفی خلیل درین جنگ
کشته شد سلیمان بیک صاحب اختیار گشت و به تبریز آمد
و این وقایع در اواخر شهور سنه ست و تسعین و ثمانمایه بوقوع
پیوست بعد ازین ابه سلطان بایندر باتفاق لشکر قاجار
با میرزا بایسنقر یاغی شد و باتفاق غرق سیدی علی حاکم
قلعه النجق رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک را از قلعه
بیرون آوردند و پادشاه ساختند و بدفع سلیمان بیک متوجه

تبریز شدند اکثر امرا و لشکریان میل ایشان کردند سلیمان بیک را
قوت مقابله نماند بطرف دیار بکر گریخت و آنجا بردست نور علی بیک
بایندر بقتل آمد و جزای آنچه با خاندان عظیم الشان
حیدری کرده بود رسید اگر بدکنش مرد بد روزگار
بگردون گردان رسد زهره وار زمانه ز گردون فرود آردش
بفعل بد خویش بسپاردش و بایسنقر میرزا نزد جد مادری
خود فرخ یسار بشروان رفت تتمه احوال او در خلال احوال
رستم بیک می آید **رستم بیک** بن مقصود بیک بن حسن
بیک بعد از انهزام بایسنقر میرزا و سلیمان بیک در اواخر
رجب سنه سبع و تسعین و ثمانمایه به تبریز آمد و بر تخت
نشست پادشاه بخشنده بود انقدر سیورغال که او بمردم داد
از طبقه آق قوینلو و قرا قوینلو کسی نداد در اول سلطنت او
بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان
هوس تسخیر عراق کرده در چهاردهم محرم سنه ثمان و تسعین و
ثمانمایه در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز از توجه امرای
آق قوینلو توهم کرده فرار بجانب خراسان داد و چون یکسال
از سلطنت رستم بیک بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهور

سنه

سنه مذکوره در اصفهان بر او یاغی شد رستم بیک بعراق آمده
بعضی امرا را بدفع کوسه حاجی نامزد فرمود ایشان کار او را در حدود
قم کفایت کردند و سر او را نزد رستم بیک فرستادند و چون در ان
اوقات از کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شده
بود و میر عبدالملک حسنی سیفی از سادات عظام قزوین که
مقدم امرای گیلان بود بعضی از بایندریه را در قزوین و ری
بقتل آورده و سلطانیه را غارت کرده بود اپه سلطان را با
لشکر قاجار بر سر گیلان فرستادند اپه سلطان از حوالی قزوین
گذشته در کوه لاره بشم در منزل دریاوک نزول فرمود و میر عبدالملک
از و فرار کرده لشکر قاجار تمام الکای رود بار که تعلق بپادشاه
گیلان داشت غارت کردند و بسیاری از لشکر گیلان را در ماه
رمضان سنه مذکوره بقتل آوردند و از سرهای ایشان منارها
ساختند رستم بیک بجهت دفع فتنه بایسنقر میرزا که از شروان
خروج کرده بود بآذربایجان معاودت فرمود و نواب کامکار
شاهزاده عالی قدر ماه آسمان سلطنت و انتباه سلطانعلی
پادشاه بن سلطان حیدر را با برادران رفیع مکان از قلعه
اصطخر بیرون آورد و بیمن همت و عنایت نواب سلطانعلی پادشاه

وغازیان ظفرپناه دو نوبت میان امرای رستم بیک و بایسنقر
میرزا مقابله و مقاتله واقع شد و در نوبت دوم در حدود گنجه
و بردع بایسنقر میرزا در جنگ گرفتار شده مدت یکسال و نیم
پادشاهی کرده بود در اواخر شوال سنهٔ مذکوره یا اوایل ذی
قعده بقتل آمد و برادرش حسن بیک بن یعقوب بیک نیز
که در اردو بود مقتول شد بعد ازین رستم بیک از سلطانعلی
پادشاه و صوفیهٔ نصرت دستگاه متوهم گشت و اندیشهٔ غدری
داشت سلطان علی پادشاه ازان واقف شده با غازیان عظام
بجانب اردبیل توجه فرمودند توهم رستم بیک زیاده شد ایبه
سلطان را با حسین بیک علیخانی که پسرخال رستم بیک بود
با لشکر بسیار بقصد سلطانعلی پادشاه باردبیل فرستاد
ایشان در حوالی اردبیل با سلطانعلی پادشاه و غازیان عظام
در اواخر سنهٔ مذکوره جنگ کردند سلطانعلی پادشاه
بدرجهٔ شهادت رسید و عنقریب ایبه سلطان و حسین علیخانی
هر یک در وقتی کشته شدند و بسزای عمل بد گرفتار گشتند
و دین فتنه نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه دین پناه ابوالمظفر
شاه اسمعیل بهادرخان بگیلان تشریف بردند و کارکیا

میرزاعلی

میرزاعلی ایشانرا بقدم تعظیم و تبجیل استقبال فرمود و در
خدمت و اعزاز نواب اعلی از روی صدق و اخلاص اجتهاد
نمود رستم بیک مکررا ایلچی نزد کارکیا میرزاعلی بطلب نواب
نامدار پادشاه کشورگشا فرستاد کارکیا میرزاعلی بصوابدید
امیر عبدالملک حسنی سیفی که مطاع پادشاه گیلان بود در
حفظ نواب کامکار شاهی افزود و ایلچیان رستم بیک را جواب
داده گسیل کرد بعد ازان چون رستم بیک پنج سال سلطنت
کرد در سال ششم در شهور سنهٔ اثنی و تسعمایه احمد بیک بن
اغرلو محمد بن حسن بیک از روم خروج کرد چون این خبر بعراق
رسید حسین بیک علیخانی عبدالکریم بیک لله که از خاصان رستم
بیک بود در حدود سلطانیه بقتل آورد و در غرهٔ رمضان
سنهٔ مذکوره خطبه و سکه بنام احمد بیک که برادرزنش بود کرد
و در آذربایجان دو نوبت میان رستم بیک و احمد بیک مقابله و
محاربه واقع شد در نوبت اول ایبه سلطان از رستم بیک روگردان
شد و بطرف احمد بیک رفت و رستم بیک منهزم گشت و از آب ارس
عبور نموده بطرف گرجی رفت و احمد بیک بدین طرف آمده در
تبریز نزول فرمود و در نوبت دوم در ماه ذی قعده سنهٔ مذکوره

رستم بیک بدست افتاد و بقتل رسید قریب پنج سال و نیم پادشاهي
کرده بود **احمد بیک** بن اغزلو محمد بن حسن بیک بعد از قتل
رستم بیک در سلطنت متمکن گشت پادشاه رعیت پرور بود
در اندک زماني که او پادشاه بود ابواب اخراجات بنوعي مسدود
شد که هیچ آفریده را یاراي آن نبود که برک کاهی بغیر حق از رعیت
تواند کرفت از مناهي و ملاهي و شرب خمر اجتناب مینمود و در
ترویج شرع شریف و تقویت دین منیف میکوشید و علما و
فضلا را تعظیم و تکریم میفرمود در مجلس او کفتکوی علمي
بسیار واقع می شد و خود بدان و امیر سید شیخي داشت که اورا نقطه (یحیی)
اُغلی میکفتند احمد بیک با او بطریق ارادت و ادب سلوک میکرد
و از سخن و صوابدید او تجاوز نمی فرمود اما امساک بر طبیعت شیخ
و پادشاه غالب بود در اجراي سیورغالات و ادرارات که اجداد
و اعمام او و سلاطین ماضي بر دم انعام فرموده بودند مضایقه مینمود
و اینصورت بریشان مبارک نبود لاجرم دولت برو نپایید و ایام
سلطنت او زود بآخر رسید احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود
حسین بیک علیخاني را که از جانب خواهر داماد او بود در ماه ذي حجه
سنه اثنی و تسعمایه با چند کس دیگر از امرا بقتل رسانید و درین اثنا

اپه سلطانرا ایالت کرمان داد و او فرصت غنیمت دانسته رخصت
یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز بیرون انداخت و بفارس رفت
و در انجا باتفاق حاکم آن دیار قاسم بیک پرناک یاغی شد پادشاه
ازینمعني آکاهي یافت و بعزم دفع ایشان در زمستان آهنک عراق
کرد و ایشان نیز از شیراز با اندک مایه سپاه قصد او کردند و در
حدود خواجه حسن ماضي در روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثاني
سنه ثلث و تسعمایه فریقین بهم رسیدند لشکر پادشاه در جنک
سستي کردند احمد بیک کشته شدند بعد از قتل احمد بیک دولت
آق قوینلو روي در انحطاط نهاد و اتفاق ایشان بنفاق
تبدیل یافت در انوقت از نسل حسن بیک سه کودک مانده
هر یک بطرفي افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب بیک در
شروان بود و الوند بیک پسر یوسف بیک در آذربایجان و برادرش
محمدي میرزا در یزد امراي آق قوینلو و طبقهٔ بایندریه سه فرقه
شدند و هر فرقهٔ یکي را بپادشاهي برداشتند و پیوسته بایکدیکر
در محاربه و مقاتله بودند و در تخریب خانوادهٔ یکدیکر میکوشیدند
و ممالك ویران ساختند تا دولت از طبقهٔ ایشان بیرون رفت
و جمیع آق قوینلو مستاصل و نیست شدند و شرح حال هر یک

کفته شود **الوند بیک** بن یوسف بیک بن حسن بیک چون
اپه سلطان احمد بیک را بقتل آورد دران وقت از پادشاه کسی
در دست او نبود در عراق خطبه و سکه با نام سلطان مراد غایب
کرد و طغرای نشانها و احکام بنام او فرمود و چون بآذربایجان
رفت قبل از رسیدن او بدانجا دایه قاسم که حاکم دیار بکر بود و
سیدی غازی بیک بایندر الوند بیک را بسلطنت نصب فرموده
بودند و جمعی دیکر سلطان مراد را از شیراز بیرون آورده با اپه
سلطان در مقام مخالفت بودند اپه سلطان با ایشان جنك
کرده غالب شد و سلطان مراد را کرفته در قلعه روبین دز محبوس
ساخت و مادر او را در نکاح آورد و با الوند بیک و اتباع او
صلح کرد و الوند بیک را به تبریز آورده در اواخر شهور سنه
ثلث و تسعمایه بر تخت نشاند و عاقبت کار الوند بیک و مآل
حال او در خلال احوال سلطان مراد خواهد آمد انشاء الله
تعالی **محمدی میرزا** بن یوسف بیک بن حسن بیک جمعی
از امراء او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان
در فارس با قاسم بیک پرناک جنک کردند قاسم بیک از ایشان
منهزم شده بقلعه اصطخر متحصن شد و ایشان شهر شیراز را

کرفته

کرفته بعراق معاودت کردند اپه سلطان با الوند بیک بقصد دفع
ایشان از آذربایجان بعراق آمد چون بحدود ری رسید محمدی
فرار کرده بقلعه استا نزد حسین کیای جلاوی رفت اپه سلطان
و الوند بیک در قم قشلاق کرفتند و بعضی امرا در ورامین جهت
دفع محمدی میرزا بکذاشتند در اواخر زمستان محمدی میرزا
باتفاق حسین کیای جلاوی شبخون بر سر امرا که در ورامین
بودند آورد و ایشان را متفرق ساخته اپه سلطان و الوند بیک
از قم بآذربایجان رفتند محمدی میرزا در عراق قوت کرفت و لشکر
بسیار از ترک و کیل برو جمع شدند و با اپه سلطان در غز کندی
در ماه شوال سنه اربع و تسعمایه جنك کردند و غالب شدند
اپه سلطان درین جنك کشته کشت اپه سلطان از طبقه
بایندریه صاحب شان و پادشاه نشان بود و در شجاعت و
بهادری و صولت و صدمت عدیل و نظیر نداشت و چون بخت
و دولت آق قوینلو برکشته بود او نیز در میانه کشته شد و بعد
از و خصمان طمع در ملك کرده عنقریب سلطنت از دست ایشان
بیرون بردند چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت پس از واقعه
اپه سلطان الوند بیک بحدود دیار بکر رفت و محمدی میرزا

در تبریز نزول فرمود درین اوقات برادران ابه سلطان سلطان
مراد را از روین دز بیرون آورده بجانب فارس نزد قاسم بیک
پرناک بردند و در انجا او را بپادشاهی برداشتند محمدی میرزا
از آذربایجان جهت دفع فتنهٔ ایشان بعراق آمد و سلطان
مراد نیز از فارس آهنگ او کرد میان این دو لشکر در کنز النک
در حدود اصفهان در شهور سنهٔ خمس و تسعمایه حرب عظیم واقع
شد و محمدی میرزا بقتل رسید مدت سلطنتش قریب بیکسال
بود **سلطان مراد** بن یعقوب بیک بعد ازین واقعه بر فارس
مستولی گشت و الوند بیک در آذربایجان با سر سلطنت خود رفت
درین اثنا شخصی سلطان حسین نام با دعای انکه پسر میرزا
جهانشاه بن قرا یوسف است و در آذربایجان خروج کرد لشکر
بسیار برو جمع شد الوند بیک در شهور سنهٔ خمس و تسعمایه با او
محاربه نمود و غالب آمد و شخصی سلطان حسین نام بدست افتاده
بقتل رسید پس ازین در شهور سنهٔ ست و تسعمایه الوند بیک و
سلطان مراد آهنگ یکدیگر کردند و در حدود قزوین و ابهر در
برابر یکدیگر نشستند مردم در میانه سخن از صلح گفتند بدین
نوع که عراق و فارس سلطان مراد را باشد و آذربایجان و دیار بکر

الوند بیک را از طرفین بدین راضی شده هر یک بمملکت خود معاودت
نمودند سلطان مراد در جمادی الاخر سنهٔ مذکوره بقزوین آمد
و قریب یکهفته انجا مقام کرد و الوند بیک بتبریز رفت بعد ازین
نهب و غارت و ظلم و ستم و مطالبات عنیف در اطراف عالم
شیوع یافت و راهها مسدود گشت و میان امرا مخالفات پدید
آمد و قاسم بیک پرناک را که سالها حکومت شیراز بدو و پدرش
متعلق بود در هفتم صفر سنهٔ سبع و تسعمایه بگرفتند و بقلعهٔ
اصطخر فرستادند و بعد از ان بقلعهٔ اصفهانش نقل کردند و در انجا
بقتل رسید و در یوم السبت سیوم صفر سنهٔ ثمان و تسعمایه
ابو الفتح بیک بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد و یعقوب خان
بیک که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود از و بگریخت و ابو
الفتح بیک در فارس باستقلال حکومت یافت و بعد از شش
ماه در یوم الاحد ثامن شعبان سنهٔ مذکوره در شکارگاه از کوه
بیفتاد و هلاک شد و بالجمله در زمان ایشان مملکت خراب شد
و از شومی ظلم و ستم قحط و وبا پدید آمد و خلق بسیار در
گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق
گشتند و مردم جلای وطن کردند و احوال عالم دگرگون شد

تاانکه نسیم عنایت الهی از مهب مرحمت نامتناهی بر فضای عالم
وزیدن گرفت وشعشعهٔ انوار آفتاب جهانتاب نوآب کامیاب
اعلی شاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان از مطلع سلطنت
واقبال طلوع یافت وهمای رایت نصرت آیت شاهی سایهٔ مرحمت و
عنایت بر مفارق اهل عالم انداخت وباامرای ذوی الاقتدار وغازیان
عالیمقدار در اوایل شهور سنهٔ سبع وتسعمایه در حدود نخجوان باالوند بیک
وطایفهٔ آق قوینلو جنک کردند والوند بیک مغلوب شده فرار کرد
ومملکت آذربایجان بتصرف غازیان ظفرنشان در امد واهالی آن دیار
از جور وستم ترکان بی سامان خلاص شدند واز انوار معدلت
نوآب کامیاب شاهی مرفه الحال ومبتهج البال کشتند الوند بیک
مدتی سرکردان میکشت تاانکه ببغداد رفت واز بغداد بدیار بکر
افتاد ودر انجا با قاسم بیک ولد جهانکیر بیک برادرزاده حسن بیک
که مدتها والی آنجا بود سلطنت بنام خود کرده بود در حدود
ماردین جنک کرد وغالب شد وبسلطنت نشست وبعد از
چند وقت در شهور سنهٔ عشر وتسعمایه در انجا وفات یافت اما
رایات جلال شاهی بعون عنایت الهی پس از اخراج الوند بیک از
آذربایجان وتسخیر آن بعد از یکسال بجهت دفع سلطان مراد

بجانب عراق حرکت کرد ودر روز دوشنبه بیست وچهارم ذی الحجه
سنهٔ ثمان وتسعمایه در حدود همدان با سلطان مراد محاربه فرمودند
ونصرت یافتند سلطان مراد بطرف شیراز کریخت واز انجا
ببغداد نزد باریک بیک پرناک که مدتها حاکم آن دیار بود رفت
وپنج سال ونیم در انجا بسر برد وچون نوآب کامیاب حضرت اعلی
در شهور سنهٔ اربع عشر وتسعمایه بجانب عراق عرب توجه فرمودند
سلطان مراد وباریک بیک عراق عرب را کذاشته بطرف قرامان
روم رفتند وسلطان مراد دیکر روی دولت ندید تادر سنهٔ عشرین
وتسعمایه بدیار بکر افتاد ودر انجا بدست غازیان ظفر اثر بقتل
رسید ودولت طبقهٔ آق قوینلو سپری شد

باب ششم

در ذکر سلاطین ازبکیه که بعد از تسعمایه بماوراء النهر وخراسان
آمده اند اول ایشان **شاهی بیک خان** بن بوداق
سلطان بن ابوالخیرخان است از نسل توشی خان بن چنکیزخان است
واو در سنهٔ اربع وتسعمایه سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد
امیر تیمور بیرون برد وچون نه سال در ان دیار حکم کرد سلطان حسین
میرزا که پادشاه خراسان بود وفات یافت وپسرانش باهم اتفاق
نداشتند وهریک در مملکتی حاکم بودند واطاعت یکدیکر نمیکردند

شاهی بیک در محرم سنهٔ ثلث عشر وتسعمایه لشکر بخراسان کشید
وبا بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا که بسلطنت متعین بودند
جنک کرد ونصرت یافت میرزا بدیع الزمان که مقدم اولاد سلطان حسین
میرزا بود بعراق کریخت ودیکران بعضی در دست ازبک کشته شدند
وبعضی وفات یافتند وشاهی بیک خان در سلطنت خراسان
متمکن کشت چون سه سال ونیم ازین تاریخ بکذشت نواب کامیاب
حضرت اعلی شاه دین پناه ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان
حسینی صفوی لشکر بخراسان کشیدند واورا در روز جمعه
سادس عشرین شعبان سنهٔ ست عشر وتسعمایه در حدود مرو بکشتند
وبر تمام خراسان مستولی شدند **کوجونجی خان** که مشهور
بکوجم خان است بعد از قتل شاهی بیک چون اسن بود ودر
تورهٔ ایشان چنین است که هر کس که از نژاد ایشان اسن باشد
خان شود در ماوراء النهر بپادشاهی رسید وقریب بیست سال
سلطنت کرد ودر زمان او میر یار احمد اصفهانی که بنجم ثانی
ملقب بود با بعضی امرای نامدار در شهور سنهٔ ثمان عشر وتسعمایه
بعزم تسخیر ماوراء النهر از عراق بکنار جیحون رفت وچون
از آب آمویه عبور کرد میرزا بابر که پادشاه حدود هند بود

بدیشان

بدیشان ملحق شد وباتفاق از دربند آهنین عبور کرده در بلدهٔ
قرشی نهب وغارت وقتل عام فرمودند بعد از آن در حوالی
غجدوان با لشکر ازبک وعبید سلطان که یکی از اعاظم آن طایفه
بود در شب سه شنبه هفتم رمضان سنهٔ مذکوره جنک کردند و
شکست یافتند میر یار احمد که سر لشکر بود با چند میر معتبر درین
جنک کشته شدند پس ازین در شهور سنهٔ اربع وثلثین وتسعمایه
عبید سلطان تحریک کرد که تا کوجونجی با تمام خانان ازبک بخراسان
آمدند ودر زور اباد جام در روز شنبه یازدهم محرم سنهٔ خمس و
ثلثین وتسعمایه با نواب کامیاب اعلی حضرت پادشاه زمان خاقان
سلیمان مکان السلطان بن السلطان ابو الغازی شاه طهماسب
بهادر خان خلد الله ملکه وسلطانه جنک کردند وشکست یافتند
وبماوراء النهر کریختند ودر سال دیکر که سنهٔ ست وثلثین وتسعمایه
بود باز بمرو آمدند وهجوم کردند وبصلح باز کشتند چون بدان
دیار رسیدند کوجونجی در سنهٔ مذکوره وفات یافت **ابو سعید
خان** بن کوجونجی بعد از پدر بسلطنت نشست قریب چهار
سال حکم کرد ودر سنهٔ تسع وثلثین وتسعمایه وفات یافت
عبید خان بن محمود سلطان که برادرزادهٔ شاهی بیک خان

بود بعد از ابو سعید خان در ماوراء النهر پادشاه شد واو بکرات
ومرات در زمان کوجونجی وابو سعید در زمان سلطنت خود
بخراسان آمد ومیان او وامرای حضرت اعلی محاربات رفت و
بواسطهٔ فتنهٔ او اکثر بلاد خراسان وولایات رو بخرابی نهاد
ومردم بسیار تلف شدند وهر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفس
نفیس متوجه دفع او می شدند و بماوراء النهر میرفت تا در اوایل
ذی قعده سنهٔ ست واربعین وتسعمایه در بخارا وفات یافت
عبدالله خان بن کوجونجی خان بعد از عبید خان بپادشاهی
ماوراء النهر رسید قریب شش ماه پادشاه بود در سنهٔ سبع
واربعین وتسعمایه درگذشت عبداللطیف خان بعد از عبدالله
خان بسلطنت رسید واو نیز پسر کوجونجی خان است وحالا که
سنهٔ ثمان واربعین وتسعمایه است در ماوراء النهر پادشاه اوست
قسم چهارم در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و
دودمان امامت وهدایت رفیعه عالیه صفویه حفهم الله بالانوار
الجلیه القدسیه والدولة السرمدیه که مقصود اصلی ازین تالیف
نشر شمهٔ از مناقب بهیه ومآثر علیه ایشان است والله المستعان
وعلیه التکلان سلاطین عظیم الشان صفویه وخواقین رفیع

امکان حیدریه پادشاهان بزرگوار وشاهان کامکار عالیمقدارند
وبشرف سیادت ومنقبت ولایت وهدایت وسلطنت صوری ومعنوی
موصوف ومتصف اند و بصفات کمال ونعوت جلال از جمیع پادشاهان
عالم وخسروان بنی آدم مستثنی وممتازند اولئک علیهم صلوات
من ربهم واولئک هم المهتدون نسب سیادت این طبقهٔ علیه
چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت بحضرت امام هفتم امام
موسی کاظم صلوات الرحمن وسلامه علیه میرسد وسلسلهٔ هدایت
وولایت ایشان بحضرت سلطان طریقت وبرهان حقیقت قطب
آفاق شیخ صفی الحق والدین ابو اسحق قدس الله سره العزیز
که جد اعلای این طبقهٔ علیه است می پیوندند وآنحضرت در طریق
طریقت ارادت بحضرت شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی
رحمة الله علیه دارند و وفات شیخ زاهد در سیاورود گیلان
در سنهٔ سبعمایه وقوع یافته وهم آنجا مدفون است وسلسلهٔ
حضرت شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیر المومنین و
امام المتقین ویعسوب المسلمین علی بن ابی طالب صلوات الرحمن
علیه وآله اجمعین که سررشتهٔ امامت وهدایت اند منتهی میشود
وحضرت شیخ صفی الدین ابو اسحق غوث زمان وقطب دوران

ومرشد کامل اوان خود بوده اند وانوار ولایت وهدایت آنحضرت
در زمان پادشاهان مغول چنگیزیه ظهور یافته وطایفهٔ مغول
بدانحضرت ارادت واعتقاد تمام داشته اند وبسیاری ازان قوم را
چنانچه در تاریخ گزیده مذکورست از ایذای مردم باز میداشتند
درشرح مقامات قدسیه وکرامات علیه وحالات رفیعه و
ریاضات ومجاهدات آنحضرت مجلدات پرداخته اند وکتاب
صفوة الصفا از مؤلفات ابن بزاز علیه الرحمه از انجملات آنحضرت
بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم محرم سنهٔ خمس وثلثین
وسبعمایه در زمان پادشاهی سلطان ابوسعید خان پسر اولجایتو
سلطان در دار الارشاد اردبیل جهان فانی را وداع فرموده
برای باقی انتقال فرموده اند ودر حظیرهٔ مقدسهٔ منورهٔ
صفویهٔ اردبیل که از منشئات خلف صدق ایشان حضرت
مرشد الکاملین وسلطان المحققین قطب الاولیا شیخ صدر
الدین موسی است ومطاف اهل ایمان ومقصد عالمیانست
مدفون شده اند واول پادشاهی که ازین دودمان عالیشان
بموجب آیهٔ کریمهٔ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ
وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ بر تمام ممالک ایران حکم

فرمود وبر تخت سلطنت وسریر خلافت عروج وصعود نمود وبر اعدا
غالب آمده دشمنان را مقهور کرد وسرداران زمان وگردن کشان دوران
غبار نعل مرکبش توتیا سا در چشم کشیدند وملوک اطراف بر
درگاه عرش اشتباهش بجای غلامان کمر بستند نواب کامیاب
حضرت اعلی خاقان صاحب قران سلطان سلاطین جهان خسرو
پادشاه نشان رافع رایات عدل واحسان ماحی آثار جور وطغیان
شهنشاه کشورستان باسط امن وامان الموفق من الله العزیز القوی
معز السلطنة والدنیا والدین **السلطان شاه اسمعیل** بهادر خان
الحسینی الصفوی انار الله برهانه وثقل بالمبرات میزانه است وآن
حضرت پادشاهی بود در نهایت عظمت وجلال وغایت ابهت
وکمال در شجاعت ومردانگی وصولت وفرزانگی برتبهٔ بود که با اندک
از سپاه بر صد هزار سوار تاختی ودر شکارگاه تنها بکشتن شیر و
پلنگ شتافتی وکلام در نظام حکیم فردوسی مناسب این حالت
که شعر بنخجیر شیران شکار ویند * ددو دام در زینهار ویند *
ز آواز گرزش همی روز جنگ * بدرد دل شیر وچنگ پلنگ * ودر
صلابت ومهابت چنان بود که ارکان دولت واعیان حضرت را
در بارگاه رفیعش بیرخصت بار نبود واعاظم سلاطین را

در مجلس منیعش زمزمهٔ گفتار نه و هما ناکه در شان عالی ایشان
گفته اند ٭ مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند ● قطار هفتهٔ
ایام بگسلند مهار ● و در کرم وجود بمثابه که چون بارخانها
وخزاين از اطراف رسیدی هم در بارگاه بخشیدی ٭ دست
جودش نگذارد که شود زر مجموع ● زان پراکنده بود حرف زد
از یکدیگر ● مفاخر و مآثر حضرت اعلی بحد و شمارست اگر
کسی متصدی بیان تفصیل آن شود کتابی علیحده در ان باب
تألیف باید کرد درین مختصر شرح حالات و بیان فتوحات
آنحضرت و کیفیت وصول این خاندان ولایت نشان بسلطنت
موءید و دولت مخلد بر سبیل اجمال تحریر خواهد یافت و بعد
ازین هر جا حضرت اعلی گفته می شود مراد آنحضرت اند و ابتدا
به بیان نسب شریف آنحضرت نموده میشود اسامی شریفهٔ
حضرات آبای عظام و اجداد کرام عالیمقام آنحضرت هر یک
باین ترتیب در سلک نسب انتظام یافته که ● شاه اسمعیل ●
بن سلطان حیدر ● بن سلطان جنید ● بن شیخ صدر الدین
ابراهیم ● بن شیخ خواجه علی ● بن شیخ صدر الدین موسی ● بن
شیخ صفی الدین ابو اسحق ● بن شیخ امین الدین جبرئیل ● بن شیخ

صالح

صالح ● بن شیخ قطب الدین ● بن صلاح الدین رشید ● بن محمد
الحافظ ● بن عوض الخواص ● بن فیروز شاه زرین کلاه ● بن
محمد ● بن شرفشاه ● بن محمد ● بن حسن ● بن محمد ● بن ابراهیم
بن جعفر ● بن محمد ● بن اسمعیل ● بن محمد ● بن احمد اعرابی ●
بن ابو محمد قاسم ● بن ابو القاسم حمزه ● بن الامام الهمام موسی الکاظم
صلوات الله و سلامه علیه و آبائه الکرام حضرات آبای رفیع
الدرجات حضرت اعلی همه صاحب ولایت و هدایت و کرامت
بوده اند و همیشه عالمیان از نور ارشاد و تربیت ایشان منور و
مهتدی می بوده اند و مریدان و معتقدان ایشان از ترک و
تاجیک روز بروز و ماه بماه و سال بسال زیاده می گشته اما
ابتدای سلطنت این طایفهٔ قدسیه در زمان حضرت سلطان
جنید بوده و شرح این حال بر سبیل اجمال و ایجاز آنکه چون
نوبت ارشاد بحضرت سلطان جنید که پدر دوم حضرت اعلی است
رسید آنحضرت داعیهٔ سلطنت صوری فرمودند و در تقویت
دین مصطفوی و ترویج مذهب حق امامی مرتضوی کوشیدند
و پیوسته تحریص ارباب ارادت بغزو و کفار مینمودند روز
بروز اسباب سلطنت آنحضرت از جمعیت اصحاب ارادت

ولشکر زیادت میکشت وچون پادشاه آن زمان میرزا جهانشاه
از طبقهٔ سلاطین قراقوینلو بر داعیهٔ ایشان اطلاع یافت بسبب
توهم زوال ملک آنحضرت را از قلم رو خود عذر خواست آنحضرت
با جمعی کثیر از اصحاب ارادت بجانب حلب رفتند وبعد از مدتی
بدیار بکر که والی آنجا امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود وبا میرزا
جهانشاه مخالفت ومخاصمت مینمود تشریف بردند حسن بیک
بقدم اعزاز وتعظیم استقبال ایشان نمودند وبمصاهرت
باآنحضرت مفاخرت جسته خواهر اعیانیهٔ خود را مهد علیا
خدیجه بیکی آغا بنکاح آنحضرت درآوردند حضرت شاه صفدر
ابو الغازی سلطان حیدر ازین خاتون متولد شده حضرت
سلطان جنید بعد از چند وقت با مردم بسیار از دیار بکر
بعزم غزو کفار بطرف طرابزون رفتند وبا کفار انجا غزا کردند
واز انجا مراجعت نموده بمملکت شروان درامدند امیر خلیل که
والی شروان بود از استیلا واستعلای ایشان ترسیده لشکر
بسیار مقابل ایشان فرستاد ومیان فریقین جنک عظیم دست
داد وحضرت سلطان جنید درین جنک بعز شهادت فایز
کشت وبمقتضای آیهٔ کریمه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بحیات جاودانی واصل
شدند بعد از یشان حضرت سلطان حیدر بر مسند ولایت
وارشاد بجای پدر بزرکوار برآمدند وزمرهٔ مریدان ومعتقدان
سر نیاز بر عتبهٔ اقبال آنحضرت نهادند وامیر کبیر حسن بیک که بعد
از میرزا جهانشاه سلطنت وپادشاهی ایران بدو تعلق کرفته
بود از وفور اخلاصی که باآن خاندان ملایک نشان داشت مجددا
بمصاهرت باآنحضرت که همشیره زادهٔ او بود میل فرمود ودختر
خود عالمبیکی زمان علمشاه خاتون را باآنحضرت بعقد شرعی
تزویج نمود حضرت اعلی شاه هدایت پناه ازین خاتون بوجود آمده
ولادت همیون آنحضرت با شواهد پادشاهی در اول صباح روز
سه شنبه بیست وپنجم رجب سنهٔ اثنی وتسعین وثمانمایه با شواهد
پادشاهی واقبال وقراین جهانکشائی وسلطنت وکمال شرف
وقوع یافته حضرت شاه صفدر ابو الغازی سلطان حیدر در
زمان سلطنت یعقوب بیک مذکور شده بمملکت شروان نهضت
فرمودند شروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل مغلوب ومنکوب کشت
واز یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک باانکه از طریق مصاهرت
باحضرت سلطان حیدر خویش بود راه صواب کم کرده سلیمان بیک

بیجن را با لشکر بسیار بمدد شروانشاه فرستاد تا با نحضرت در حدود
تبرسران جنک عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین کشته شدند
درین جنک بموجب إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ از کمان قضا و قدر تیری بحضرت سلطان حیدر
رسید و آنحضرت جرعهٔ شهادت بدستور آبای رشید انجام وَمَا
مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ درکشیده بدار جنان و روضهٔ رضوان
خرامید فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ و این واقعهٔ
هایلهٔ دواهیهٔ پرغایله در شعبان سنهٔ مذکوره وقوع یافت
کار دنیا خود چنین است همیشه زمرهٔ انبیا و ائمهٔ هدی علیهم
افضل التحیة والثنا و طبقهٔ اصفیا و اولیا از و جفاها دیده
و ستمها کشیده اند • چیست دنیا سرای آفت و شر •
خانهٔ محنت و مکان ضرر • نیست در وی وفای یاری یار •
دیده و آزموده بسیار • بعد ازین واقعه یعقوب بیک شاه
زادکان آنحضرت را که ماه آسمان سلطنت و مهر سپهر
ولایت و هدایت بودند بجانب اصطخر فارس فرستاد و اوقات
شریف ایشان قریب چهار سال و نیم دران دیار کذشت
دشمن آل پیغمبر و قصد خاندان حیدر ستم قاتل و زهر هلاهل

لاجرم یعقوب بیک در عنفوان جوانی بمرد و پدرانش بعد از و کشته
شدند و نسلش برافتاد و طبقهٔ آق قوینلو عنقریب بقهر دشمن
سوز نواب کامیاب حضرت اعلی کرفتار شده اکثر آن طایفه از شمشیر
آبدار غازیان ظفر آثار بدار البوار رفتند القصه چون نوبت سلطنت
آق قوینلو برستم بیک رسید حضرات شاهزادکان را از اصطخر بآذربایجان
طلبید و حضرت شاهزادهٔ ولایت پناه سلطانعلی پادشاه چنانچه
سابقا در احوال رستم بیک بعز شهادت فایز کشت و درین فتنه
حضرت اعلی در اواخر شهور سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمایه بطرف
کیلان تشریف بردند و پادشاه کیلان حضرت سیادت منقبت
سلطنت منزلت کارکیا میرزا علی نسبت بآنحضرت در مقام خدمتکاری
و جان سپاری در آمده لوازم اعزاز و تعظیم و اکرام بتقدیم
رسانیده حضرت اعلی مدت شش سال در کیلان توقف فرمودند
چون دولت آق قوینلو چنانچه سابقا ایراد یافته ضعیف کشت
و در ممالک ایران هرج و مرج شد مردم عالم پایمال ظلم و عدوان
کشتند و نهب و غارت شیوع یافت و کار عالم از نسق و نظام
بیفتاد رایات نصرت آیات شاهی بعون عنایت الهی در اواسط
محرم سنهٔ خمس و تسعمایه بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفای نایرهٔ

ظلم وطغیان درحرکت آمد و در اردوی سامان از حدود دیلمان
کارکیا میرزا علی را وداع کرده از گیلان بیرون آمد و قشلاق در
ارجوان از ملک استاره و بلندی گرفتند و در بهار از انجا
بحدود اردبیل تشریف بردند و از انجا بطرف آذربایجان و ارزنجان
نهضت کردند در انجا از طوایف مریدان و معتقدان و صوفیه
قدیم قریب هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و تکلو و ورساق
و روملو و ذوالقدرلو و افشار و قاجار و صوفیه قراجه داغ
و غیرهم بر درگاه سلطنت پناه آنحضرت جمع شدند و حضرت
اعلی در اوایل شهور سنهٔ ست و تسعمایه با غازیان ظفر پناه
بدولت و اقبال ظهور فرموده بدفع شروانشاه متوجه مملکت
شروان گشتند و دران دیار با شروانشاه فرخ یسار محاربه نموده
ظفر و نصرت یافتند درین جنگ خلق بسیار از مخالفان نیست
گشتند و شروانشاه بقتل امد و بعد از قتل حسب الفرمان
قضاجریان هدف سهام عساکر ظفر فرجام شده بجزای اعمال
و افعال خود رسید گر زانکه بدکنی تو مپندار کان بدی گردون
فرو گذارد دوران رها کند قرض است فعلهای بدت پیش
روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند فرخ یسار بعد

از پدرش امیر خلیل در سنهٔ ثمان و ستین و ثمانمایه بسلطنت شروان
رسیده بود و مدت سلطنت او سی و هفت سال و چند ماه امتداد
یافت بعد از و مردم شروان در بعضی از حدود انجا بهرام بیک
بن فرخ یسار را بپادشاهی قبول کردند و قریب یکسال اسم
سلطنت داشت و درگذشت بعد از وی غازی بیک بن فرخ یسار
در سنهٔ سبع و تسعمایه بسلطنت متعین شد و او نیز قریب
یکسال پادشاه بود و وفات یافت بعد از و شیخشاه بن فرخ
یسار در سنهٔ ثمان و تسعمایه پادشاه شد و مدت بیست سال
در سلطنت آن دیار کامرانی کرد و در روز شنبه هجدهم رجب
سنهٔ ثلثین و تسعمایه وفات یافت بعد از و پسرش سلطان
خلیل در شروان پادشاه شد و مدت یازده سال و چند ماه
سلطنت کرد و دختر حضرت اعلی پادشاه گیتی ستان شاه
اسمعیل بهادرخان را در نکاح آورد و در روز جمعه نهم
جمدی الاول سنهٔ اثنین و اربعین و تسعمایه وفات یافت
حضرت اعلی بموجب آیهٔ کریمهٔ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ
الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر تخت سلطنت

شروان برآمدند و دران سال قشلاق همیون در محمودآباد شروان
گرفتند و درین قشلاق جناب وزارت پناه معالی دستگاه
امیر شمس الدین زکریا که سالها وزارت سلاطین کرده بود بشرف
بساطبوسی نواب کامیاب حضرت اعلی مفتخر و سرافراز
گشت و عنایت شاهانه شامل حال او شده منصب وزارت
دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و اورا کلید آذربایجان
خواندند و منصب صدارت بجناب فضایل مآب مولانا شمس
الدین گیلانی که بقدمت خدمت موصوف بود تعلق داشت
و از طبقهٔ غازیان ظفرنشان حسین بیک لله شاملو و ابدال
بیک ده ده امیر الامرا و صاحب اختیار بودند بعد ازین
در شهور سنهٔ سبع و تسعمایه بقصد الوند بیک و تسخیر مملکت
آذربایجان و شروان نهضت فرموده در حدود نخجوان در موضع
شرور با الوند بیک و امرای آق قوینلو جنگ کردند و مظفر
شدند از امرا و لشکر آق قوینلو قریب هشت هزار کس
درین جنگ کشته شدند و الوند بیک بحدود دیاربکر گریخت
حضرت اعلی نزول اجلال در دار السلطنهٔ تبریز فرمودند
و سریر سلطنت آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان زیب

وزینت

وزینت گرفت و روس منابر و وجوه دنانیر بنام هدایت فرجام حضرات
دوازده امام علیهم افضل التحیة والسلام والقاب همیون مشرف گشت
و مردم بمذهب حق اهل بیت درآمدند و بتاج وهاج دوازده
امام که از سقرلات قرمزی ترتیب یابد سرافراز شدند و خلایق از
جور و ظلم اهل عدوان خلاص شده بیمن مرحمت و عدالت آنحضرت
اعلی در مهد امن و امان آسایش یافتند و زمانه بلسان حال
بدین مقال مترنم گشت شعر سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی •
که سایه بر سرش افکند خسرو غازی • شکوه شهپر شاهین همتش
بشکست • دل عقاب سپهر از بلند پروازی • فلک کلاه غرور این
زمانی ز سر بنهد • که هست افسر شه برسر سرافرازی • چنان
بساخت جهان را هوای معدلتش • که از طبیعت اضداد رفت
ناسازی • ازان گذشت که گستاخی کند پس ازین • سحر بپرده دری
یا صبا بغمازی • بعد ازین رعب و صولت غازیان ظفرنشان
بنوعی در دلها اثر کرد که مخالفان بمجرد آوازهٔ ایشان از اقلیمی
باقلیمی میگریختند و سر حدیث صحیح نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ
شَهْرٍ از ایشان ظاهر بود درین سال قشلاق همیون در تبریز واقع
شد و در بهار اردوی کیهان پوی بجانب ارزنجان در حرکت آمد

وتا حدود مملکت ذو القدر که والی آنجا علاء الدوله ذو القدر بود رفتند
در غیبت ایشان الوند بیک به تبریز آمد وچون نواب کامیاب حضرت
اعلی برین اطلاع یافتند در اوایل شهور سنه ثمان وتسعمایه بیلغار
بجانب تبریز توجه فرمودند الوند بیک از وصول لشکر ظفر اثر خبر
یافته فرار کرد و ببغداد رفت و بعد از بغداد بدیار بکر افتاد
وانجا در شهور سنه عشر وتسعمایه وفات کرد چنانچه سابقا مذکور
شده مملکت آذربایجان با توابع از خبث وجود اعدای دولت قاهره
پاک شد وقشلاق در تبریز کرفتند پس ازین در اواخر شهور
سنه ثمان وتسعمایه موکب ظفر لوا بعزم دفع سلطان مراد پسر یعقوب
بیک آهنک عراق کرد وبعد از طی منازل ومراحل در روز دوشنبه
بیست وچهارم ذی الحجه سنه مذکوره در حدود همدان با سلطان
مراد که حضرت اعلی اورا نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند و
نصرت یافتند وقریب ده هزار کس از آق قوینلو درین جنک کشته
شدند وحضرت اعلی از عقب نامراد که بطرف فارس کریخته بود
توجه فرموده در ماه ربیع الاول سنه تسع وتسعمایه در شیراز نزول
اجلال فرمودند وممالک عراق وفارس وکرمان بتصرف نواب
کامیاب همیون درآمد ونامراد از فارس ببغداد کریخت ودرین

سال قشلاق همیون در قم کرفتند ودرین قشلاق جناب وزارت
مآب ملک شرف الدین محمد جان دیلمی قزوینی که بانواع فضایل و
خصایل اتصاف داشت در وزارت شریک جناب امیر شمس الدین
زکریا شد وچون از حسین کیای جلاوی که مدتها حاکم فیروزه کوه
ودماوند وخوار وسمنان بود عصیان ظاهر شده بری آمده بود والیاس
بیک ایغوت اغلی را که از جانب حضرت اعلی والی انجا بود بقتل
آورده ومردم آن مملکت را غارت کرده وجمعی بقیة السیف از طایفه
آق قوینلو نزد او جمع شده بودند حضرت اعلی در اواخر زمستان
این سال دوازدهم رمضان بقصد قلع وقمع او از قشلاق قم بیرون
آمدند واز راه ری وکاج ییلغار نموده در ری نزول فرمودند و
از انجا بپای قلعه کلخندان که در دست مخالفان بود در اواخر
شهر مذکور نهضت کردند ودرین منازل قاضی محمد کاشی در منصب
صدارت شریک مولانا شمس الدین کیلانی کشت وروز بروز کار
او در ترقی بود تا امارت با صدارت جمع کرد فی الجمله غازیان عظام
در دو روز فتح قلعه مذکوره نموده در دوم شوال مردم قلعه را
بقتل آوردند ودر دماوند نهب وغارت وقتل عام رفت و
در منتصف شوال قلعه فیروزکوه را در حصار کرفتند ومدت

پانزده روز میان اهل حصار و غازیان ظفر کردار قتال و جدال
بود بعد از پانزده روز علی کیای ضماندار که کوتوال قلعه بود
بشرف عتبه بوسی مفتخر گشته قلعه تسلیم کرد و بجان امان
یافت از مردم این قلعه هر کس سپاهی بودند بقتل رسیدند و
هر کس از جمله این رعایا بود خلاص شد و حضرت اعلی بعد از
فتح قلعه از راه هبله رود بپای قلعه استا که حسین کیای
جلاوی و مراد بیک جهانشاهلو از طبقه آق قوینلو با لشکر و
مردم بسیار بدانجا تحصن نموده بودند نزول اجلال فرمودند
و قریب یکماه حرب و قتال اشتغال داشتند در آخر آب
هبله رود را که اهل قلعه از آن سیراب می شدند از ممر اصلی
انداخته از ایشان باز گرفتند اهل قلعه مضطر شدند و از
تشنگی بسر حد مرگ رسیدند حسین کیای جلاوی با مراد بیک
و توابع در اوایل ذی الحجه سنه مذکوره از قلعه بیرون آمدند مراد بیک را
بآتش بسوختند و سپاه کینه خواه گوشت او را بخوردند و
حسین کیا را در قفص کرد تعذیب مینمودند و او خود را
در قفص کشت در منزل قوهری جشته او را نیز بسوختند
و دیگران طعمه شمشیر غازیان ظفر نشان شده کشتند و قلعه را

خراب

خراب ساختند درین یورش قریب هزار کس از مخالفان بقتل
آمدند مؤلف این مختصر درین سفر دولت آساس در رکاب
ظفر انتساب بود و مشاهده این وقایع مینمودند و در زمانی
که در حوالی قلعه استا مخیم عساکر نصرت مآثر شده بود والی
استراباد محمد حسین میرزا که والدش سلطان حسین میرزا بایقرا
دران ایام پادشاه تمام خراسان بود و کارکیا سلطان حسن برادر
حضرت کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان بصدق نیت و صفای
طویت و اعتقاد درست بشرف بساطبوسی سرافراز گشتند
و بعد از فتح قلعه چون اردوی همایون بری مراجعت فرمود عاطفت
خسروانه شامل الحال ایشان شده بتاج زر و کمر شمشیر مرصع و
چارقب و اسب و زین طلا اختصاص یافتند محمد حسین میرزا
باوجی از لشکر ظفر اثر باستراباد معاودت نمود برادرش مظفر
حسین میرزا که در غیبت او در استراباد استقلال یافته بود
از او منهزم شده بهراة نزد پدر رفت و استراباد یکبار دیگر
بتصرف محمد حسین میرزا درآمد و آن مملکت تا آخر حیات
در تصرف او بود و کارکیا سلطان حسن در ساوخ بلاغ
رخصت انصراف بجانب جیلان یافت و در محرم سنه عشر و

نسعمایه اردوی کردون شکوه به ییلاق خرقان و تخت سلیمان
حرکت کرده بعیش و شکار اوقات کذرانیدند و در فایز متوجه
اصفهان کشتند و از وقایع این سال یکی آنست که کارکیا سلطان
حسن در حدود دیلمان برادرش کارکیا میرزا علی که پادشاه
کیلان بود اظهار مخالفت کرد کیا فریدون را که از جانب کارکیا
میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع شلندرود از حدود
دیلمان بکشت کارکیا میرزا علی سلطنت بدو باز کذاشت و
و عبادت اختیار کرد دیکر انکه شخصی که او را رئیس محمد کرهی
میکفتند در فترت آق قوینلو ابرقوه بدست آورده بود و
بر یزد نیز مستولی شده حضرت اعلی بجهت دفع او متوجه
یزد شدند و تفصیل این حال آنست که در ان ایام که نامراد
شکسته بجانب شیراز و بغداد کریخت مراد بیک بایندر که
والی یزد بود چون خبر شکست آق قوینلو بدو رسید یزد را
کذاشته بجانب هراة رفت در غیبت او خواجه سلطان احمد
ساروی که وزیر او بود یزد را ضبط نمود حضرت اعلی
بعد از فتح نامراد حکومت یزد را بحسین بیک لله تفویض
فرموده بودند و او جوقه بیک نامی را که از طبقات شاملو بود

بامعدودی

بامعدودی چند از غازیان بداروغکی یزد فرستاده بود و سلطان
احمد ساروی استقبال داروغه نموده او را بیزد فرود آورده
بود بعد از چند روز داروغه را در حمام کشته و هر کس از غازیان
که همراه بودند بقتل آورده و با جمعی از پیادها بر یزد مستولی شده
و این خبر در ابرقوه برئیس محمد کرهی رسیده بود از ابرقوه بجدود
یزد آمده بود و سلطان احمد ساروی را محاصره کرده و بعد از
مدتی یزد را کرفته و سلطان احمد را با جمیع پیادها بقتل رسانید
و در یزد و ابرقوه حاکم مطلق العنان شده چون این احوال بر
ضمیر منیر همیون واضح شد در ماه رجب سنه مذکوره با عساکر
نصرت مآثر متوجه تسخیر یزد شدند و تا ماه رمضان در پای
حصار یزد با مخالفان بقتال و جدال اشتغال داشتند و بتأیید
الهی و اقبال شاهی یزد مفتوح شد و رئیس محمد کرهی کرفتار
کشت و اتباع او طعمه ضرغام بلا و صمصام فنا شدند و رئیس
محمد کره‌ئی را بآتش سوختند دیکر انکه بعد از فتح یزد حضرت
اعلی با عساکر نصرت پناه سپاهی یلغار فرموده تاخت بجانب
طبس کردند و قریب یکهفته در انجا توقف فرمودند و قریب
هفت هزار کس از مخالفان در انحدود بقتل آمدند و آوازه

ایشان در تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان میرزا سلطان
حسین بایقرا با فرزندان و امرا در قلق و اضطراب افتادند حضرت
اعلی بعد از یکهفته از طبس بعراق معاودت فرموده و در محرم
سنه احدی عشر و تسعمایه در تابستان از حوالی همدان گذشته تا تخت
سلیمان سیر فرموده بعیش و عشرت گذرانیدند و درین اوقات
فرمان همیون عز اصدار یافته بود که هر کس در جنگ سلطان حیدر
با مخالفان همراه بوده باشد و به ثبوت رسد او را بقتل آوردند و
پرسش این را بابدال بیگ دده که دران وقت قورچی باشی بود
رجوع فرموده بودند بدین سبب بسیاری از مردم بقتل در آمدند
و درین سال قشلاق همیون در طارم اتفاق افتاده بود در اثنای
قشلاق خبر فترت پادشاهان گیلان بمسامع جلال رسید
و آنچنان بود که جمعی از مردم گیلان با کارکیا میرزا علی در خفیه
اتفاق کردند و در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه مذکوره
در رانکو بر سر کارکیا سلطان حسن رفتند و او را در جامه
خواب بکشتند یکسال و نیم پادشاهی گیلان کرده بود در همین
شب این خبر بلاهجان رسید امرای سلطان حسن با لشکر
لاهجان اتفاق نموده درین روز برانکو آمدند و کارکیا میرزا علی را

بقتل رسانیدند کارکیا میرزا علی قریب بیست و هشت سال باستقلال
پادشاهی گیلان کرده بود و در زمان پدر بیست و دو سال دیگر
سلطنت لاهجان نمود و تعلق داشت و ولیعهد پدر بود و ولادت
او در روز جمعه نوزدهم رمضان سنه سبع و اربعین و ثمانمایه
بوده برانکو مبارک و او پادشاهی عابد زاهد بود و خیرات و مبرات
داشت و اکثر اوقات او بتلاوت قرآن بطاعت و عبادت میگذشت
و بالجمله در زمانی که این وقایع در گیلان روی نمود کارکیا سلطان
احمد پسر کارکیا سلطان حسن در اردوی همیون بود حضرت اعلی
عنایت شاهانه و مراحم پادشاهانه شامل حال او فرموده سلطنت
گیلان بدو شفقت فرمودند و جمعی از غازیان ظفر نشان همراه
کارکیا سلطان احمد کرده او را بپادشاهی گیلان فرستادند
چون کارکیا سلطان احمد بحدود رانکو رسید امرای پدرش
که کارکیا میرزا علی را کشته بودند باستقبال او بیرون آمدند و چون
بکارکیا سلطان احمد نزدیک شدند از اسب فرود آمدند که پابوس
نمایند کارکیا سلطان احمد فرمود تا همه را بقتل آوردند و در رانکو
نزول کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب بیست و نه سال در
پادشاهی ماند و در روز دوشنبه دوم شعبان سنه اربعین

وتسعمائه وفات یافت و هم در قشلاق طارم اعلی بعضی امرا را از راه
خلخال بر سر امیر حسام الدین پادشاه رشت فرستاد و خود
بنفس همیون با عساکر نصرت مآثر از راه طارم بحدود رشت
نزول اجلال فرمودند امیر حسام الدین جمعی را بشفاعت و
استغاثه باردوی همیون فرستاد و شیخ نجم رشتی که از مقربان
حضرت اعلی بود شفیع مردم رشت شده گناه ایشانرا درخواه
کرده التماس او در حیز قبول افتاد از سر جریمه ایشان درگذشتند
و باردوی همیون که در موضع زلزدوالتون کش بود معاودت فرمودند
و چلپا بیک خلخالی که والی طارم بود بغضب حضرت اعلی گرفتار
شده درین قشلاق بقتل رسید و در شانزدهم ذی الحجه این
سال پادشاه خراسان میرزا سلطان حسین بایقرا وفات کرد
و پسرانش بجای او نشستند چنانچه سابقا مذکور شده و حضرت
اعلی در بهار از طارم بسلطانیه تشریف فرمودند و در
شهور سنه اثنی عشر و تسعمائه شکارکنان بآذربایجان رفتند
و قشلاق در خوی فرمودند و درین سال امرای عظام را با صارم
کرد جنگ شد و عبدی بیک شاملو و سارو علی مهردار کشته
شدند و در محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه شاهی بیک خان بخراسان

آمد پسران سلطان حسین میرزا از و شکست یافته میرزا بدیع الزمان
با برادران ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا بعراق آمدند
و بعز بساطبوسی همیون مفتخر و سرافراز گشتند و شرح این صورت
و مآل حال ایشان سابقا ایراد یافته و در بهار این سال حضرت
اعلی بجانب ذوالقدر نهضت فرمودند و با جمیع امرا و عساکر از
حدود قیصریه روم گذشته بر سر علاء الدوله ذوالقدر رفتند
و علاء الدوله که حضرت اعلی او را الاداننه میگفتند فرار نموده پناه
بکوههای ذوالقدر برد غازیان ظفر آثار الکای او را غارت کردند
حضرت اعلی با ظفر و نصرت بآذربایجان آمد و در حین مراجعت
امیر بیک موصلو که از جانب آق قوینلو مدتها والی دیاربکر بود
با اقوام و اتباع و اویماق موصلو بعز بساطبوسی همیون مفتخر گشته
و هدایای بسیار و تحف نفیسه بیشمار بموقف عرض رسانید
و بلاد دیاربکر ضمیمه ممالک محروسه شد و ایالت آنجا بمحمد خان
استاجلو قرار یافت و او مدت هفت سال در آن دیار حکومت
کرد و علاء الدوله ذوالقدر مکرر لشکر بر سر او فرستاد و میان
ایشان محاربات واقع شد و هر بار او غالب آمد و پسر
علاء الدوله درین محاربات بقتل رسید و محمد خان رتبه بزرگ

یافت ومآل احوال او بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی
وحضرت اعلی امیر بیک موصلو را بمنصب مهرداری همایون
سرافراز کردانید و در سنهٔ مذکوره قشلاق عسکر همیون در
خود و سلماس اتفاق افتاد بعد ازین حضرت اعلی بعزم جلال
در شهور سنهٔ اربع عشر و تسعمایه عازم عراق عرب شدند
بارمک بیک پرناک والی بغداد بود چون از وصول رایات
ظفرآیات خبر یافت نامرادرا بر داشته بحدود روم و شام
کریخت و بغداد با سایر بلاد عراق عرب بی قتال وجدال
مفتوح کشت وبسیاری از مخالفان دران دیار از شمشیر آبدار
غازیان ظفر آثار کذشته چنانچه در دجله بجای آب خون
جاری بود وغازیان عظام تاخت بر سر اعراب بادیه بردند
وشتر بسیار و غنایم کرفتند وایالت عراق عرب با توابع
وملحقات بخادم بیک امیر دیوان ارزانی داشتند واورا خلیفة
الخلفا لقب کردند وجناب سیادت مآب سید محمد کمونه را
که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود و بارمک بیک اورا
در چاه بند کرده بود از قید خلاص داده تربیت فرمودند و
تولیت نجف اشرف وحکومت بعضی از بلاد عراق عرب با طبل

وعلم بدو شفقت فرمودند حضرت اعلی بعد از فتح آن دیار وتشرف بشرف
زیارت و رعایت معتکفان عتبات جنت آیات و تعیین حفاظ
ومؤذنان وخدام وقنادیل طلا ونقره وفرشهای لایق وصنادیق
عالیه وترویج وتنسیق مهام مشاهد علیه مآل بعضی از عراق عرب
بر آن آستانهای منوره مسلم داشتند و زر بسیار بطبقات مردم
آنجا شفقت فرمودند پس ازین متوجه خورستان شدند وفتح
ششتر وحویزه فرمودند وبسیاری از مخالفان ومعاندان وحکام
اعراب دران محال بقتل رسیدند وچند روز در شهر ششتر
توقف همیون واقع شد واز آنجا از کوه کیلویه بشیراز آمدند درین
طریق منصب امیر الامرایی و رتق وفتق مهمات جمیع ممالک محروسه
بر شیخ نجم مقرر شد ومهر او در دیوان اعلی بر بالای مهر جمیع امرا
زدند واو دست امرا و ترکان بربست وکار عالم با نسق ونظام آورد
ومدار بر حساب نهاد ودر اوایل شهور سنهٔ خمس عشر وتسعمایه از شیراز
متوجه عراق عجم کشتند وقاضی محمد کاشی که در دیوان عالی
منصب صدارت با امارت جمع کرده بود وخونهای ناحق ریخته
وبانواع فسوق اقدام نموده وحکومت یزد وکاشان وخیلی از محال
عراق عجم بدو مرجوع بود ودرین اوقات حکومت شیراز نیز بدو

تعلق گرفته بود بسوء اعمال و افعال خود گرفتار شد حسب
الفرمان قضا جریان در ماه صفر بقتل رسید و هم درین ماه ابدال
بیک دده را که صاحب الکای دار الموحدین قزوین بود و ساوج
بلاغ و خوار و ری از امارت عزل فرموده امارت و الکاء و
نوکران او را بزینل خان شاملو عنایت فرمودند و منصب
صدارت بلا مشارکت بجناب سیادت و افادت مآب میر سید
شریف شیرازی که از دختر زادهای عالیجناب استاد
المحققین صاحب التصانیف الفایقه میر سید شریف علامه
بود تفویض فرمودند و وزارت به میر یار احمد خوزانی و استیفا
بمولانا شمس اصفهانی شفقت کردند و اردوی همایون از عراق
بجانب آذربایجان حرکت فرموده چند روز در تبریز توقف
فرمودند و درانجا حسین بیک للّه را که منصب امیر الامرائی و
امیر دیوانی داشت از امارت عزل فرمودند و الکا و نوکرات
او را بمحمد بیک سفره چی استاجلو ارزانی داشتند و بعد ازین
او را جایان سلطان لقب کردند و از تبریز متوجه خوی شدند
و چون در موضع خمنه از حدود شبستر نزول اجلال واقع
شد شیخ نجم گیلانی در ان منزل بمرض ذات الجنب در گذشت

جسد او را بموجب فرمان همایون بنجف اشرف نقل کردند و منصب
او بمیر یار احمد خوزانی تفویض فرمودند و او را نجم ثانی لقب کردند
و بر جمیع امرا تقدیم فرمودند و موکب همایون در خوی نزول فرمود
و بعد از چند روز در اثنای زمستان بجانب شروان نهضت
کردند و تا دربند باکویه رفتند و قلاع آن دیار مفتوح گشت
و در بهار بدولت و اقبال بآذربایجان معاودت فرمودند و چون
خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تأثیر همایون از انتظام کلیات امور
مملکت آذربایجان و عراقین و دیار بکر و فارس و کرمان از پرداخت
تسخیر ممالک خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخت و لوای
اقلیم گشا بدفع شیبک خان ازبک که بر بلاد خراسان متولی
شده بود و غرور و طغیان او از حد گذشته در اواسط شهور
سنه ست عشر و تسعمایه متوجه خراسان گشت شیبک خان
از توجه ایشان خبر یافته در آخر رجب سنه مذکوره در
روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هراة بمرو رفت و تحصن
بقلعه مرو نمود حضرت اعلی با جمیع امرا و عساکر بعد از تشرف
بشرف زیارت حضرت امام هشتم علی بن موسی الرضا صلوات الله
و سلامه علیه و اباءه الکرام و استمداد همت از ان آستان ملایک

آشیان در بیستم شعبان سنهٔ مذکوره نزول اجلال در ظاهر
مرو فرمودند و یک دو روز میان غازیان ظفرنشان و ازبکان
جدال و قتال دست و چون صرفهٔ جنگ با مخالفان در آن
مکان نبود از پای حصار کوچ فرموده یک منزل پس نشستند
شیبک ازبک اینصورت را حمل بر فرار کرده دلیر شد و با قرب
پانزده هزار کس از حصار بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر
یلغار کرده دلیر شده برسید حضرت اعلی بتوفیق ربانی
و تایید سبحانی تعبیهٔ میمنه و میسره فرموده در یک منزلی مرو
با شیبک ازبک مصاف دادند و بین العسکرین از صباح تا وقت
زوال جنگی واقع شد که تاریخ داستان رستم و اسفندیار گشت
و قریب ده هزار کس از ازبک درین جنگ کشته شدند و شیبک
ازبک را موضع حرب مرده یافتند و ده سرداران ایشانرا دستگیر
کرده گردن زدند و این فتح بزرگ در روز جمعه بیست و ششم
شعبان سنهٔ مذکوره اتفاق افتاد و در تمام بلاد خراسان بتصرف
بندگان درگاه فلک اشتباه درآمد و لشکر منصور غنایم
نامحصور گرفتند منشیان بلاغت شعار شرح این فتح نامدار
که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود بقلم گهربار رقم

فتح

فتح نامها بعراق و فارس و آذربایجان و کرمان و بغداد و خوزستان
و دیار بکر و شروان و هندستان و طبرستان و شام و روم فرستادند
عساکر ظفر مآثر سه روز مرو را که مسکن ازبکان و موطن مخالفان
بود غارت کردند و بعد از سه روز عنایت پادشاهانه شامل حال
عجزه و مساکین انجا شده بر ایشان بخشودند و آن مملکت را
بابدال بیک دده ارزانی داشتند و درین سال قشلاق همیون
در شهر هراة واقع شد و در بهار سنهٔ سبع عشر و تسعمایه
اردوی گردون شکوه بعزم تسخیر ما وراء النهر در حرکت آمد
و بعد از طی منازل و مراحل حدود آب آمویه مخیم عساکر نصرت
مآثر شد سلاطین ازبک پناه با امرای ذوی الاقتدار برده
طلب شفاعت کردند حضرت اعلی شفاعت ایشانرا قبول نموده
بدولت و اقبال معاودت فرمودند و شهر هراة را بحسین بیک
لله ارزانی داشتند و در خریف این سال عازم عراق شدند
و چون شهریار منزل مبارک همیون شد قریب پانزده هزار کس از
طایفهٔ تکلو که در روم خروج کرده بودند با امرای روم مکررا
جنگ کرده غالب آمده و خیلی از محال روم غارت کرده و قریب
پانصد کس را از تجار در حدود ارزنجان بقتل درآورده

وماهاي ايشانرا تاراج كرده درين وقت بعزّ زمين بوس سرافراز
كشتند حسب الفرمان همون سرداران ايشانرا بواسطه حركات
شنيعه كه ازيشان صدور يافته بود سياست فرمودند ديگرانرا بر
امر اقمت كرده ملازم ساختند وقشلاق همون درقم واقع
شد درين قشلاق سلاطين مازندران بتقبيل آستانه
عليه سرافراز كشتند ومبلغ سي هزار تومان نقد برسم پيشكش
بموقف عرض رسانيدند وهم درين قشلاق جناب سيادت
مآب مير سيد شريف شيرازي بجهت احراز سعادت زيارت
مشاهد مقدسه حضرت ائمه هدي عليهم افضل التحية والثنا
متوجه عراق عرب كشت ومنصب صدارت در اوايل ذي الحجه
سنه مذكوره بعالي جناب سيادت ونقابت پناه عرفان دستگاه
امير ظهير الدين عبد الباقي يزدي كه از احفاد حضرت عارف
رباني مير نعمت الله كرماني بود مفوض شد ودر عشر اخير ذي
الحجه اين سال مير يار احمد اصفهاني كه بنجم ثاني ملقب بود
بعزم تسخير ما وراء النهر از قم متوجه خراسان كشت ودر
بهار سنه ثمان عشر وتسعمائه موكب همايون از قشلاق بيرون آمده
بطرف تخت سليمان وييلاقات آنجا توجه نهضت فرمودند

ودرين

ودرين سال چند واقعه روي نمود اول واقعه فترت روم است
وكيفيتش آنچنان بود كه پادشاه آنجا ايلدرم بايزيد پسر سلطان محمد
رومي سه پسر داشت سلطان احمد وسليم سلطان وسلطان قرقوت
وهريك از فرزندانرا از طرفي از روم داده بود وقريب سي وسه
سال در پادشاهي آنجا بسر برده درين سال جماعت ينكيچري
با بعضي از لشكر روم اتفاق كردند ايلدرم بايزيدرا از سلطنت
معزول ساختند وسلطان سليم را بپادشاهي برداشتند و
او بعد از آنكه در سلطنت متمكن شد برادرانرا بكشت و
پدرش نيز درين سال دركذشت بعد ازين سلطان سليم
بر تمامت ممالك روم تمكن يافت وسلطنت بر وقرار كرفت
وهم درين سال جناب امير زكرياي وزير در خراسان وفات
يافت ودر مشهد مقدس مدفون شد ديگر آنكه نجم ثاني درين
سال با بسياري از امرا ولشكر چون از آب آمويه عبور كرد ميرزا
بابر از اولاد امير تيمور كه پادشاه غزنه بود وحدود هند نيز
آمده باردوي مير نجم ملحق شد وباتفاق از طريق دربند
آهنين كذشته بظاهر قرشي نزول نمودند وآن شهررا بجنك
فتح كرده در آنجا قتل عام وغارت كردند مولانا بنائي شاعر

از جملهٔ مقتولان آنجاست بعد از تسخیر قرشی از انجا کوچ کرده و
از حدود بخارا گذشته بپای قلعهٔ غجدوان که تمر سلطان پسر
شبیک خان در انجا بود فرود آمدند عبید سلطان که برادر
زادهٔ شبیک بود از انجا بمدد تمر سلطان آمده بود بدو ملحق
شد و جانی بیک نیز با لشکر خود بدیشان پیوست میان ایشان
و لشکر میر نجم جداول آب واسطه بود بعضی از امرای ذوی
الاقتدار صرفهٔ جنگ درین مکان ندیدند نجم ثانی قبول نکرد
و با ازبکان در پای حصار غجدوان مقابله و مقاتله فرمود شکست
بر غازیان افتاد نجم ثانی با بسیاری از امرای کبار درین جنگ
کشته شدند و میرزا بابر بجانب غزنه و حدود هند
بمملکت خود گریخت و خلق بسیار در وقت فرار تلف شدند
و اموال و اسباب بیشمار در دست ازبک افتاد و تمر سلطان
و عبید سلطان بخراسان آمدند و تمام بلاد خراسان بهم
بر آمد و حسین بیک لله هراة را گذاشته از راه سیستان
بکرمان آمد و این محاربه در روز سه شنبه هفتم رمضان
سنهٔ مذکوره روی نمود و چون این خبر در اصفهان که قشلاق
همایون بود بذروهٔ عرض رسید بعضی از امرا را از پیش بخراسان

فرستادند

فرستادند و فرمان همایون باحضار لشکرهای ممالک محروسه نافذ
شد و در بهار سنهٔ تسع عشر و تسعمایه بعزم مخالفان از موضع
قشلاق نهضت فرمودند و در زمانی که یورت سارو قمش
از اعمال شهریار لشکرگاه پادشاه جم اقتدار شد منصب امیر
الامرایی که بنجم ثانی متعلق بود بعالیجناب میر عبد الباقی
شفقت فرمودند و منصب صدارت همچنان بعالیجناب میر
سید شریف شیرازی قرار داد و اورا از شیراز طلب
فرمودند و چون اردوی گردون شکوه بحدود مشهد
مقدس رسید تمر سلطان و عبید سلطان که در هراة بودند
از توجه همایون واقف شده بماوراء النهر گریختند و ابدال
بیک دده که صاحب الکای مرو بود در وقت فترت خراسان
مرو را انداخته گریخته بود اورا جامهٔ زنان در بر و مقنعهٔ
نسوان بر سر برد و از گوش سوار کرده باد فروفی بجهت
عبرت لشکر در اردوی همایون گردانیدند بعد ازین نزول
حضرت اعلی در ظاهر شهر هراة واقع شد و بتجدید ممالک
خراسان از غبار آشوب مخالفان صافی گشت و حضرت اعلی
شهرت هراة را با توابع بزینل خان شاملو عنایت فرمودند

وشهر بلخ را بدبو سلطان روملو ارزانی داشتند وبدولت واقبال
بعراق معاودت فرموده قشلاق در اصفهان کرفتند درین سال
قشلاق مبشران دولت ومنهیان سعادت بشارت رسانیدند
که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شد واختر ولایت وهدایت
از افق پادشاهی لامع کشت ودر صباح روز چهارشنبه بیست و
ششم ذی الحجه سنه مذکوره عرصه عالم از انوار ولادت اعلیحضرت
پادشاه زمان سلطان سریر عدل واحسان خسرو سلیمان مکان
وارث تخت سلاطین جهان مخزن اسرار الهی منبع فیض نامتناهی
مهر سپهر شاهنشاهی کوهر درج هلالی مظهر اسرار لا فتی
ظل الله فی الارضین عون الضعفاء وغوث الملهوفین معین
السلطنة والخلافة والولایة والهدایة والعز والاقبال ابو المظفر
شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین
برّه واحسانه منور وروشن کشت وجهان از یمن وجود مبارکش
رشک بهشت برین آمد بیت یکی غنچه از باغ شاهی دمید •
کز انسان کلی چشم کیتی ندید • حضرت اعلی را از اشراق وکرامت
این مولد همایون انواع مسرت وابتهاج بحصول پیوست واصناف
بهجت وانشراح دست فراهم داد وآنحضرت بدولت واقبال

طوی بعظمت فرموده چند کاه از صبح وشام ابواب فرح وشادمانی
بر خواص وعوام کشادند وخلایق دست افشان وپای کوبان قدم
بر بساط نشاط نهادند بعد ازین در بهار سنه عشرین وتسعمایه
سلیم پادشاه روم مخالفت وعصیان ظاهر کرده با جمیع عساکر
بحدود ارزنجان آمد واین خبر باصفهان بپایه سریر اعلی رسیده
تواچیان را باحضار لشکرهای فراوان فرمان دادند وکس بدیاربکر
نزد محمد خان استاجلو فرستاد حکم جهان مطاع صادر شد که با لشکرهای
دیاربکر وآذربایجان باردوی کردون شکوه ملحق کردند ورایات
جلال بعز واقبال از اصفهان در حرکت آمده متوجه آذربایجان شدند
بعد از طی منازل ومراحل چون از خوی وسلماس کذشته بحدود
موضعی که آنرا جالدران کویند نزول اجلال فرمودند محمد خان
با لشکرهای دیاربکر باردوی همایون ملحق شدند پادشاه روم نیز
با لشکر بیحد وشمار بدان حدود رسید ودر موضع جالدران حضرت
اعلی تعبیه صفوف فرموده میمنه لشکر را بفر همایون وزینت
بخشیدند ومیسره را بمحمد خان استاجلو وامرای دیاربکر سپردند
وجناب میر عبد الباقی را با چند هزار سوار در قلب تعیین فرمودند
وسید محمد کمونه ومیر شریف را تابع او کردانیدند وبدین ترتیب

در اوایل رجب سنهٔ مذکوره بار ومیان مصاف دادند واز اول صبح
تا غاز پیشین بین العسکرین آتش جدال وقتال اشتغال داشت
قریب پنجهزار کس از طرفین درین جنگ کشته شدند ومیر عبد الباقی
ومیر سید شریف صدر وسید محمد کمونه ومحمد خان استاجلو و
سارو پیره وقورچی باشی وخلفا بیک خادم وحسین بیک
لله با بسیاری از امرا شهادت یافتند وچون پادشاه روم عرابها
در هم کشیده وزنجیرها بر حوالی آن استوار ساخته وبر کنارهای
آن توپ وتفنگ تعبیه کرده قلعه ساخته بود ودر میان آن
تحصن جسته ظفر بر و مشکل بود ولشکر ظفر اثر از توپ وتفنگ
رومیه کشته می شدند حضرت اعلی بدولت واقبال صلاح در ترک
قتال دانسته دست از جنگ باز داشتند وبه تبریز معاودت فرمودند
واز تبریز بعزیز کندی توجه نمودند واز انجا بجدود درجزین
نهضت کردند در غیبت آنحضرت پادشاه روم به تبریز آمد وبعد
از دو هفته از خوف لشکر جرار صلاح در اقامت ندانسته بروم
مراجعت کرد ودر اماسیهٔ روم قشلاق گرفت وحضرت اعلی
در همان روزها به تبریز معاودت فرموده قشلاق همایون انجا
واقع شد بعد ازین واقعه منصب امیر الامرایی بچایان سلطان

استاجلو

استاجلو تفویض فرمودند ونظارت دیوان اعلی بخواجه شاه
حسین اصفهانی ارزانی داشتند ورتق وفتق مهمام
ممالک محروسه وتعیین امرا ولشکر برای اومفوض بود واورا
میرزا شاه حسین خواندند ومنصب صدارت بعالیجناب
سیادت پناه میر جمال الدین محمد استرابادی مقرر شد وهم درین
سال نامراد بن یعقوب بیک که در فترت رومیه بدیاربکر آمده
بود وبر دست غازیان کشته شده سر اورا بپایهٔ سریر اعلی آوردند
وهم درین سال جناب ملک شرف الدین محمود جان دیلمی در قزوین
وفات یافت ومشار الیه در اواخر عمر ترک مناصب وامور دنیویه
کرده بطاعت وعبادت اشتغال داشت رحمة الله علیه ودر آخر
سنهٔ احدی عشرین وتسعمائه سلطنت خراسان بنواب
کامیاب حضرت شاه دین پناه ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان
شفقت فرمودند امیر بیک موصلو را که منصب مهرداری
داشت لله ساختند وبخراسان فرستادند ودر همین سال
سلیم پادشاه روم بپای قلعهٔ کماخ آمد وآن قلعه را بتصرف
گرفت واز انجا بقصد دفع علاء الدوله ذو القدر بمملکت
او رفت واورا بقتل رسانیده بر آن مملکت مستولی شد

وازانجا بشهر برسه رفت وقشلاق آنجا کرفت ودر شهور سنهٔ
اثنی وعشرین وتسعمایه قشلاق همیون در تبریز واقع شد و
در آخر این سال پادشاه روم با سلطان قانصو که پادشاه
مصر وشام وحجاز بود جنک کرد واورا بکشت ودیار بکر نیز
بتصرف کرفت ودر سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمایه قشلاق همیون
در نخجوان کرفت درین سال پادشاه روم بمصر رفت واورا
باغلامان مصری مکررا قتال وجدال واقع شد ودر اواخر
ظفر یافت وقشلاق در مصر کرفت ودر سنهٔ اربع وعشرین
وتسعمایه قشلاق همیون در تبریز واقع شد ودر سنهٔ خمس
وعشرین وتسعمایه کارکیا سلطان احمد پادشاه کیلان وامیرهٔ
دباج پادشاه رشت بعز بساطبوسی همایون مشرف کشتند
وتربیتها یافتند وحضرت اعلی بخشش بسیار فرمودند
وامیرهٔ دباج بمظفر سلطان لقب یافت بعد ازین شیخشاه
بن فرخ یسار پادشاه شروان نیز بدرکاه فلک اشتباه آمده
بعنایات بسیار مفتخر وسرافراز کشت ودرین سال قشلاق
در تبریز واقع شد ودر سنهٔ ست وعشرین وتسعمایه قشلاق
همیون در اصفهان اتفاق افتاد ودرین سال سلیم پادشاه

دوم

روم دران دیار بعلت طاعون وفات یافت وپسرش سلطان سلیمان
بجای او پادشاه شد در سنهٔ سبع وعشرین وتسعمایه قشلاق
در نخجوان واقع شد ودرین سال امیر سلطان موصلو میر محمد
میر یوسف را که سالها شیخ الاسلام هراة بود ودر آخر بمنصب
امارت وحکومت رسیده صاحب طبل وعلم کشته در روز
چهارشنبه هفتم رجب بتهمت مخالفت بکشت ودر سنهٔ ثمان
وعشرین وتسعمایه حضرت شاه دین پناه را از خراسان طلب
فرموده دورمیش خان شاملو را با شاهزاده سام میرزا بخراسان
فرستادند وقشلاق در تبریز بود ودر سنهٔ تسع وعشرین
وتسعمایه قشلاق همایون در تبریز بود ودرین قشلاق روز
سه شنبه بیست وهشتم یا بیست ونهم جمادی الآخر سنهٔ مذکوره
مهتر شاهقلی که از خادمان خاص حضرت اعلی بود میرزا شاه
حسین را در دولتخانهٔ تبریز ناکاه بکشت وبکریخت وبعد
از مدتی بدست افتاد وحسب الفرمان قضا جریان بسیاست
رسید بعد از میرزا شاه حسین منصب نظارت دیوان بنایب
او خواجه جلال الدین محمد تبریزی تفویض فرمودند ودر سنهٔ
ثلاثین وتسعمایه جایان سلطان استاجلو که امیر دیوان بود

و باطوار حسنه و اوصاف مستحسنه اتصاف داشت و پرسش
امور بطریق عدل و انصاف مینمود وفات یافت جای او برادرش
بایزید سلطان شفقت فرمودند و او نیز بعد از چند روز
درگذشت منصب میر الامرایی بدیو سلطان روملو مقرر
شد و حضرت اعلی درین سال بجهت شکار اسب بجانب
شکی میل فرمودند و بعد از نیل مقصود و مراجعت از آنجا
در حدود سراب مزاج همیون از اعتدال باعتلال کشید و چند
روز مرض متمادی شد و اطبای حاذق تشخیص بحصبه
کرده بودند هر چند علاج و سعی بیش کردند فایده نداد و
روز بروز خشکی اشتدادی یافت و چون جاذبهٔ داعی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة غالب
بود و ارواح مقدسهٔ انبیا و ائمهٔ هدی حضور حضرتش را
طالب در صباح روز دوشنبه نوزدهم رجب سنهٔ مذکوره
جهان فانی را وداع کرده برای جاودانی و نعیم باقی اشتغال
فرمودند و حضایر قدس را بر مجالس انس اختیار نمودند
انا لله و انا الیه راجعون ٥ دریغ آن شهنشاه صاحب
قران • جم تاج بخش ممالک ستان • دریغ انکه دیگر نه بیند سپهر •

نظیرش در آیینهٔ ماه و مهر • و نعش مورد الانوار آنحضرت را
در شب سه شنبه بیستم ماه مذکور مصحوب جناب سیادت مآب
امیر جمال الدین صدر بدار الارشاد اردبیل فرستادند و در خطیرهٔ
مقدسهٔ صفویه مدفون ساختند عمر شریف آنحضرت سی و هشت
سال بود و مدت سلطنتش بیست و چهار سال حضرت اعلی
شکار دوست بودند و در فصول اربعه در گرما و سرما هرگز
ازان شغل خالی نبودند و در حق سادات و اهالی و علما و فضلا
پیوسته انعام وافر کرده سیورغال بسیار بدیشان و سایر
طبقات ارزانی داشتند و در هر کس بدیدهٔ شفقت نظر کرده
مرتبهٔ انکس بچرخ اثیر و فلک تدویر رسید و زمانه بلسان حال
گفت که بیت زخاک پای تو هر ذره که برخیزد • بر آسمان رود و
کار آفتاب کند • و آنحضرت چهار پسر نامدار کامکار که تراب
نعل مراکبشان کحل دیدهٔ اولو الابصار است یادگار گذاشته اند
اول نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاه عالمپناه ابو المظفر
طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه است که نظام کار
جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف و عنصر الطف آنحضرت
منوط و مربوط است و بعد ازین هر جا شاه عالمپناه گفته

می شود مراد آنحضرت است دوم نواب کامرانی ابو الغازی
القاس میرزاست که حالا سلطنت شروان حسب الحکم قضا جریان
تعلق بدیشان دارد سیوم نواب ابو النصر سام میرزاست
که شبانروزی بشرف خدمت حضرت شاه عالمپناه مشرف
و مستسعد است ولادت آنحضرت در روز سه شنبه بیست و
یکم شعبان سنهٔ ثلاث و عشرین و تسعمایه چهارم نواب
جهانبانی ابو الفتح بهرام میرزاست و آنحضرت برادر اعیانی نواب
کامیاب است و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب اعلی بسیار
عزیز و گرامی و معظم و معتبر است و شمهٔ از صفات جلال
ایشان در دیباچهٔ این کتاب که بنام خجسته فرجام آنحضرت
مؤلف و مرتب گشته ایراد یافته است و حق سبحانه و تعالی نواب
جهانبانی را چهار پسر کرامت فرموده اول سلطان حسن
دوم سلطان حسین که از نواب کامیاب حضرت شاه عالمپناه
شرف قبول بفرزندی یافته او را پسر خود خوانده اند سیوم
میرزا سلطان ابراهیم چهارم میرزا بدیع الزمان ذکر
جلوس نواب کامیاب اشرف اعلی حضرت شاه عالمپناه ابو المظفر شاه
طهماسب بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه بر تخت سلطنت ایران

امروز مظهر آیات ربانی و مجمع عنایات سبحانی و شرف گوهر بنی آدم
و روشنی دیدهٔ اهل عالم و خلاصهٔ ایجاد و تکوین و صورت رحمة
رب العالمین و مطلع انوار الهی مصدر الطاف نامتناهی و
مستخدم سلاطین نامدار و مستعبد خواقین جمشید اقتدار نواب
کامیاب اشرف اعلی شاه عالمپناه است و آنحضرت پادشاهیست که
پیرایهٔ سلطنت صوری را سرمایهٔ سلطنت معنوی ساخته ذات
ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع
فواضل و مکرمات است که نظم هم ولایت در نسب هم پادشاهی
در حسب • کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری • آب و آتش را
اگر در مجلس اش حاضر کنند • از میان هر دو بر دارد شکوهش داوری •
شهنشاهیست که با وجود جمعیت اسباب سلطنت و کامرانی در
حداثت سن و عنفوان جوانی یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش
بملاعب و ملاهی نگذشته بلکه روزگار سعادت آثارش بعد از
ادای طاعات و مفترضات صرف غمخواری جهان و جهانیان
گذشته شعر چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم • عجب
مدار که آب حیات ازو بچکد • آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت
و مرحمت آنحضرت در کل عالم منتشر گشته و اوصاف جلال و نعوت

کمالش در اقطار آفاق ظاهر و باهر شده و معاقد دین و دنیا از مسند
سلطنت او انتظام یافته و قواعد ملک و ملت از شوکت او آرام
پذیرفته و اعلام اسلام و شعایر شرایع بتقویت و تربیت او
از کنگرهٔ کیوان درگذشته و بنیان ظلم و عدوان بیمن صلابت
و مهابت او بالکلیه منخلع گردیده قطعه این چنین سایه سایهٔ
حق است • وین چنین پایه پایهٔ حق است • شکر او واجبست
در همه حال • زانکه او نعمتیست بس متعال • ارتقاء مدارج
منقبت و معارج مرتبت سادات که بشرافت قُل لا اَسْئَلُکُمْ
عَلَیْهِ اَجْراً اِلّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ مشرف بر ذمت همت خسروانه
واجب نموده و تربیت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب نقل و
عقل بر ذمت پادشاهانه لازم بوده لاجرم عامهٔ افراد نوع انسان
در مهاد امن و امان بعد از اوامر ملک و آنی از صمیم قلب و حریم
جنان دست نیاز بر دعا برداشته میگویند رباعی یا رب تو
مرین سایهٔ یزدانی را • میدار نگه هر جهانبانی را • و ندر کنف عاطفت
خویشش دار • این حامی حوزهٔ سلیمانی را • اهتمام و قدغن
آنحضرت در متابعت فرمان الهی بتخصیص قلع و قمع مناهی و ملاهی
بمرتبه ایست که در ممالک محروسه هیچکس را یارای آن نیست که نام

مسکرات بر زبان تواند آورد شراب چون کبریت احمر در عالم مفقود است
و صهبا مانند کیمیا نا موجود بیت رسم می خوردن چنان برداشت
نهیش کاختران • نیمشب بر روی گردون سرنگون دارند طاس • و بالجمله
حضرت شاه عالمپناه بعد از پدر نامدار جم اقتدار بحکم ولایت
عهد و اتفاق جمیع امرا و اعیان لشکر در روز دوشنبه نوزدهم
رجب سنهٔ ثلثین و تسعمایه بیت بساعتی که تفاخر کند بدان
انجم • بطالعی که تولا کند بدو تقویم • مسند پادشاهی و سریر
شاهنشاهی بفر ذات همایون صفات مشرف ساخت و همای
معدلت آنحضرت سایهٔ سعادت آنحضرت سایهٔ سعادت بر سر
جهانیان انداخت منشی لطف رحمانی منشور • اِنّا جَعَلْناکَ
خَلیفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ بنام همایون انشا
فرمود و کاتب رحمت یزدانی آیهٔ وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیّاً
طغرای مثال پادشاهی و عنوان احکام شاهنشاهی گردانید آثار
ما یَفْتَحِ اللّهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها بر عالمیان واضح
و لایح گشت و انوار اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلیٰ کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ
الْمُؤْمِنینَ بر همگنان لامع و ساطع شد اهل عالم از بشارت
این جلوس مکرم انتظار عقود خلافت و استحکام خلود سلطنت را

بدعا وسکنت ساکن نمودند وجهان در کنف امن وامان قرار
کرفت ورؤس منابر ووجوه دنانیر بالقاب همایون زیب وزینت
پذیرفت ودبیر خرد بلسان حال کفت بیت هوای مهر تو تن را
مفیدتر زغذا • حروف نام تو زر را شکرفتر زعیار • واز آن
تاریخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت وپادشاهی آنحضرت نور
وضیا یافته تا امروز که بیستم ذی الحجه سنه ثمان واربعین و
تسعمایه هجده سالست وپنج ماه روز بروز اعلام دولت در ترقی
ورایات سلطنت در بلندیست وهمیشه در جمیع معارک اولیاء
حضرت منصور واعدای دولت مقهور بوده اند مثنوی

هر طرف کرده رو سکندر وار • بوده فتح از یمین ظفر زیسار •
داده شاهان تاجور باجش • خان خانان کشیده تاراجش •
تیغ قهرش چو در مصاف شود • زهره پردلان شکاف شود •
مرغ تیرش چو آسمان کیرد • در دل دشمن آشیان کیرد •
نخل رمحش چو بار وبر آرد • باد خصم از میانه بردارد •
دست جودش چو زرفشان کردد • کیسه پر واز بحر وکان کردد •
فیض خاصش زعالم جبروت • بوده تسخیر ملک تا ملکوت •

مصدوقه این مقال آنکه از طرف شرق خاقان ازبک با صد و
بیست هزار سوار قصد مملکت خراسان کردند نواب کامیاب اشرف
اعلی در روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس وثلثین وتسعمایه در
زوراباد جام با ایشان مصاف دادند واز اول صباح تا محل غروب
بحرب وضرب اشتغال فرمودند وباوجود آنکه بعضی از امرا ولشکر
از صدمت جنک هزیمت نموده بودند آنحضرت با اندکی از سپاه
چون کوه برجای متمکن وثابت ایستاده در میان لشکر ایران
وتوران داد شجاعت ومردی داده بر دشمنان غالب آمدند
بیت چو سالار شایسته باشد بجنک • نترسد سپاه از دلاور
نهنک • وکوجونجی خان که پادشاه ماوراء النهر بود وجانی بیک
خان وعبید خان با سایر ازبکان بیت شکسته سلاح و
کسسته کمر • نه پروای دست ونه پروای سر • کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ
فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ بماوراء النهر کریختند وغنایم بسیار
واسباب بیشمار در دست عساکر ظفر آثار افتاد وعبید چند
بار دیکر بخراسان آمد وهر بار چون آوازه توجه حضرت شاه
عالمپناه بکوش او رسید بکریخت وهمچنین از جانب غرب سلطان
سلیمان پادشاه روم با سیصد هزار سوار در اوایل شهور سنه
احدی واربعین وتسعمایه در غیبت حضرت شاه عالمپناه دو

نوبت بآذربایجان آمد و دو هر دو نوبت از خوف لشکر نصرت اثر بروم
مراجعت نمود و بسیاری از مردم او بدست غازیان ظفر نشان
بقتل رسیدند و روایح فتح و فیروزی از مهب وَاللّٰهُ یُؤَیِّدُ
بِنَصْرِهِ مَنْ یَشَاءُ نسیم نمود و گل نصرت و بهروزی بر کلبن
وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ در تبسم آمد • چشم فلک
ندید و نبیند بعمر خویش • این فتحها که دولت شه را میسر است •
بیان فتوحات علیه و حالات قدسیه حضرت شاه عالمپناه
بیش از آنست که درین مختصر گنجد اگر توفیق رفیق شود داعیه
چنانست که بعضی از آن در کتابی مفرد مبین گردد ان شاء الله
تعالی و چون عادت مؤلفان و مورخان در تقدیم و تأخیر
ذکر پادشاهان بر حسب ترتیب زمان است پس برین نسق
تتبع اکابر ماضی نموده این کتاب را بر بیان شمه از حالات
نواب کامیاب اشرف اعلی بر سبیل ایجاز و دعای دولت روز
افزون مسکیة الختام گردانند • الا تا قوافل ز فیاض جود •
پذیرند همواره فیض وجود • دل پاک شاه قابل راز باد • در فیض
بر خاطرش باز باد • سپهرش بفرمان جهانش بکام • دعاگوی
او انس و جان والسلام •

تمت الکتاب • بعون الله الملک الوهاب • فی خامس عشرین
شهر محرم الحرام سنه تسع وثلثین
والف ۱۰۳۹ سنه

مولود کمترین حسن علی شب جمعه پانزدهم ماه
رجب المرجب سنه ۱۱۶۹
[illegible] ماه
مولود نور چشمی میرزا اسمعیل روز جمعه پانزدهم
ماه رجب سنه ۱۱۷۹
مولود نور چشمی محمد جعفر روز پنجشنبه
دهم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۸۴

